

توبه

(الاءوبة الى التوبه من الحوبة)

نویسنده : استاد علامه حسن زاده آملی

ترجمه ، تحقیق و اضافات از : ابراهیم احمدیان

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام

بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده

است.

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

کتاب گرانقدر الاءوبه الى التوبه من الحوبه که سالیانی پیش از این به قلم این
کمترین خادم دین مبین خاتم النبیین محمد مصطفی ﷺ در سیزده فصل و
یک خاتمه به تازی به رشته نوشته در آمده است و چند کورت به حلیت طبع
متحلی شده است ، اینک مدیر محترم انتشارات قیام قم جناب آقای حاج محمد
حسن اصلانی زید عزه السامی اهتمام فرمود که این اثر قویم به قلمی رسا و
توانا به پارسی شیرین و شیوا ترجمه شود تا نفع آن عام و استفاده از آن تام
بوده باشد، که بحمد الله ادیب فاضل بسیار گرانقدر و نویسنده و مترجم ارزشمند،
روحانی بلند پایه و گرانمایه جناب آقای ابراهیم احمدیان ایده الله سبحانه
بالقاءاته السبوحیه که یکی از قلمداران نامور عصر است ، و در بسیاری از آثار
پربارش هنر و قدرت قلمی خود را مکرر در مکرر ارائه داده است ، ترجمه آن
را به پارسی نغز به عهده گرفته است که با اسلوبی پسندیده و دلنشین و سبکی
روان و شیرین در اختیار نفوس مستعده پارسیان نیز قرار داده است . شایسته
است که به این بیت حافظ شیرین سخن تمسک جویم که :

گر مطرب حریفان این پارسی در وجد و حالت آرد رندان با

بخوانانـــــــد صـــــــفا را

امید است که این اثر مؤثر مؤثر مورد قبول ارباب دانش و اصحاب بینش
قرار گیرد، و نفوس شیقه و شیفته بکمال را چراغی فرا راه رستگاری بوده باشد،

و موجب مزید برکات ناشر محترم ، و سبب ارتقاء و اعتلا مقام معنوی مترجم
عزیز و معظم و یادگاری پایدار در روزگار از این کمترین برقرار بوده باشد. قوله
تعالی شانه : انا لانضیع اءجر من احسن عملا.
قم حسن حسن زاده آملی . 12 ذی الحجه 1419 ه ق 1378/1/10 ه ش .

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والسلام على محمد و آله الطيبين الطاهرين

کتاب حاضر، برگردان فارسی رساله ای عربی است به نام الاءوبة الى التوبه من الحوبة، اثر علامه معاصر حضرت استاد حسن زاده آملی - مد ظله العالی . هر چند این کتاب، توبه را از گذر علم کلام به بررسی کشانیده است، آنچه در آن است تنها مباحث کلامی نیست، کتاب، هم برای اهل فن و پژوهش مورد استفاده می تواند بود و هم مبتدیانی که تازه گام در این راه نهاده اند. افزون بر مباحث کلامی، می توان مباحث فلسفی، اخلاقی و اجتماعی را نیز در کتاب توبه بازیافت. وانگهی، تذکیر و موعظت و نصیحت در جای جای کتاب به چشم می آید. بیشتر آثار استاد حسن زاده از چنین ویژگی بهره مندند، یعنی در هر موضوعی که باشند، جای این موضوعات در آنها خالی نیست. بنابراین، برای آنان نیز که در پی بیداری از خواب غفلتند و بر گذشته خویش پشیمانند و در جستجوی باب توبه اند، مطالعه کتاب حاضر مفید می تواند بود.

کتاب توبه در میان مجموعه کلماتی که تحت عنوان هزار و یک کلمه به طبع رسیده نیز آمده است، لیک به زبان عربی. رساله هایی دیگر نیز در آن کتاب به زبان عربی هست که شایسته ترجمه اند. امید آن که کسی وظیفه ترجمه آنها را بر عهده گیرد.⁽¹⁾

باری، در ترجمه کتاب کوشیده ام تا رایحه ادبی و وزین قلم استاد حفظ شود و سبک آن از کف نرود. هر جا نیاز افتاده است که کلمه یا جمله ای تفسیر

شود و به وضوح آید، چنین کرده ام . البته ، در این کار، بیشتر، مبتدیان را در نظر داشته ام . در پایان هر فصل ، دریچه ای تحت عنوان یادداشتها گشوده ام و درباره گروهها و کسانی که استاد از آنان نام برده است ، سخن گفته ام و به معرفی آنان پرداخته و در این کار، از منابع معتبر بهره جسته ام . نشانی آیات و روایات و نقل قولها را نیز تا آن جا که فرصت داشته ام در یادداشتها آورده ام . وانگهی ، اصطلاحات علمی را نیز در آنجا ذکر کرده و درباره اش توضیح داده ام ؛ چنانکه درباره دانش کلام به قدر نیاز سخن رانده ام . سرانجام آن که در چند جا سخنانی از بزرگان علمی و دینی بر کلام استاد افزوده ام - البته در همان بخش یادداشتها - تا خوانندگان از نظر آنان نیز آگاه گردند و توشه ای دیگر بگیرند. در پایان لازم می دانم از تمامی کسانی که در به انجام رسانیدن این اثر علمی و دینی مرا یاری کرده اند سپاسگزاری کنم ؛ نخست از مولف والامقام کتاب که در تصحیح و ویرایش محتوایی کتاب مرا مدد رسانیدند و حتی پاره ای از عبارات را شخصا ترجمه فرمودند، و دیگر از مدیر محترم انتشارات قیام آقای حاج محمد حسن اصلانی ، که در واقع ترجمه کتاب به پیشنهاد و همت ایشان صورت پذیرفته است و دیگر از شادروان مرحوم آقای ابوالفضل پریزاد که حروفچینی کتاب ، حاصل کوشش ایشان است - خدایش رحمت کند و با صلحایش محشور. سرانجام ، کتاب را به کسانی هدیه می کنم که چرخش قلم بر سینه کاغذ، و مدار چرخش شمشیرهایشان در سینه آسمان است ؛ به شهیدان ؛ آنان که مهرشان در دلم جاودانه است به ویژه شهید محمدرضا عینی ، دلیری از لرستان و اسوه ای برای پارسایان .

قم - زمستان 1377 ه ش .

ابراهیم احمدیان

فصل نخست : تعلق به امور جسمانی و توبه (2)

این رساله ، در بحث کلامی⁽³⁾ توبه است که آن را در تکلمه منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه در شرح خطبه دویست و سی و پنجم درج کرده ایم .

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى يحب التوابين و يحب المتطهرين ، و الصلوة و السلام على المصطفين من عباده سيما خاتم النبیین و آله طاهرين . بعد فيقول الآمل شفاعة من خوطب بآءنك لعلى خلق عظيم ، الحسن بن عبدالله الطبرى الآملى - جعلهما الله و اياكم من ورثة جنة النعميم : هذه وجيزة عزيزة فى البحث عن التوبة تهدى الى الصراط المستقيم و يهتدى بها غير من هو صال الجحيم . سميتها بالآوبة الى التوبه من الحوبة ، راجيا من رحمة ربه الغفور الرحيم ان يجعلها ذخرا لنا فى يوم لا ينفع مال و لا بنون الا من اتى الله بقلب سليم . و فيها مباحث و خاتمة نتلوها عليك مستمدا ممن هو فى احسانه قديم ، و بمن عصاه حلیم ، و بمن رجاه كريم .

تعلق به امور جسمانی ؛ موجب دورى نفس از معقولات و اشتغالش به مجردات است ، چه شدت تعلق و غرق گشتن در عالم طبيعت ، نفس انسان را از نیل به کمال باز می دارد.⁽⁴⁾

از امام صادق عليه السلام نقل است :

پدرم همواره می فرمود: هیچ چیز چون گناه ، قلب را تباه نکند. قلب همچنان بر گناه اصرار ورزد تا این که گناه بر آن غالب آید و آن را وارونه کند.

(5)

فیض کاشانی⁽⁶⁾ در کتاب وافى در توضیح این حدیث می گوید:

مراد آن است که گناه ، همواره بر قلب تاثیر نهاده ، حلاوت و صفای آن را زایل می کند تا این که آن رویش را که به سوی حق و آخرت است ، به سوی باطل و دنیا مایل گرداند. بنابراین ، حقیقت توبه ، عبارت است از بریدن نفس از تعلق به ماده و نفی علاقه و گرایش به عالم اجسام ، به طوری که این عمل برایش ملکه گردد، و به سرای تطهیر و همراهی با قدسیان وصول یابد. و بدین سان ، ورطه حجاب و بعد، به سبب التفات به معقولات و تعلق به مجردات ، به کنار رود، چه دوری از یکی از این دو روی ، موجب نزدیکی به روی دیگر است ، و از این رو، حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: دنیا و آخرت چون دو کفه ترازویند که هر کدام سنگینی یابد، دیگری سبک شود. (7) و کسی از اهل حکمت گفته است : آنها چون دو هوویند که انس یافتن با هر کدام ، موجب بیزاری از دیگری است ، و بالجمله ، امور دنیوی و تعلق بدان ، موجب حرمان و مانع از تعلق به امور اخروی است و به قدری که از هر یک دوری حاصل شود، دیگری نزدیک گردد و حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این جمله تعبیر فرمود که : دنیا راس هر گناهی است (8).

پس توبه معتبر نزد اهل الله درست نیاید جز به اعراض کامل از احوال دنیوی ، به حیثی که بدانها التفات نیابد و از نظر خویش دورشان گرداند؛ چنانکه در حدیث آمده است : دنیا بر اهل آخرت ، و آخرت بر اهل دنیا، و هر دو بر اهل الله حرام گشته است (9) و از این رو گفته اند: توبه بر سه قسم باشد: یکی توبه بندگان که آن توبه از ترک طاعت و فعل قبیح است ؛ و دیگر توبه خاص اهل ورع که توبه از ترک مندوب است ؛ و سه دیگر توبه اخص من الخاص که توبه است از التفات به غیر خدا. و این توبه ، مخصوص اهل ولایت باشد که غالباً در مرتبه حضورند، و توبه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اولیای خدا از این قبیل بوده است

که او ﷺ خود فرمود: گاه دلم را کدورتی عارض می شود، و من به راستی
که از خدای ، هر روز هفتاد بار آمرزش می طلبم .⁽¹⁰⁾

فصل دوم : وجوب توبه

بر همه بندگان خداوند متعال واجب است که از جمیع گناهان و معاصی خویش توبه کنند. اثبات این اصل ، محتاج به مقدمه ای است که در ذیل می آید:

به اعتقاد و اتفاق عدلیه - یعنی امامیه و معتزله⁽¹¹⁾ حسن و قبح ، دو امر عقلی اند. لیکن اشاعره⁽¹²⁾ بر آن رفته اند که حسن و قبح ، عقلی نیستند، بلکه حسن و قبح اشیاء، مستفاد از شرع است . پس هر چه که شرع بدان امر کند، حسن است و هر چه از آن نهی کند، قبیح . اگر شرع نبود، حسن و قبحی هم نبود. حتی اگر خداوند متعال به چیزی که پیشتر از آن نهی کرده ، امر کند، آن شیء منقلب شده ، حسن خواهد گشت .

حسن و قبح عقلی ، از اموری است که هر شخص اهل تحقیقی بالضروره به ثبوت آن حکم می کند، در کتاب مجلی آمده است :

شک نیست که گاهی حسن را برای معنایی ملایم و سازگار با طبع ، و قبح را برای معنایی منافی و ناسازگار با آن استعمال کرده ، معنای نخست را حسن و دوم را قبیح خوانند، و نیز گاه به اعتبار نقص و کمال ، آنچه را که کمال است ، حسن گویند و آنچه را نقص است ، قبیح . و از قبیل معنای اول است که گویند: طعم این خوب است و آن بد؛ و این صورتی زشت است و آن ، نیکو؛ یعنی به اعتبار ملایم بودن با طبع و منافی بودن با آن . و از قبیل معنای دوم است که گویند: دانش ، نیکوست و جهل ، قبیح . مدرک چنین حسن و قبحی (در دو قسم یاده شده) بدون شک و شبهه نزد همگان ، عقل است .

ولی گاه به اعتبار استحقاق مدح و ذم ، چیزی را که فاعلش مستحق مدح است ، حسن گویند و چیزی را که فاعلش مستحق ذم است ، قبیح . حال ؛ در

این که مدرک این قسم نیز عقل بود یا چیزی دیگر، اختلاف است. ⁽¹³⁾ بیشترینه عقلا، مدرک را عقل دانند، لیک اشاعره مخالفت نموده، گویند، که عقل را در ثبوت حسن و قبح بدین معنا، حکومتی نیست، بلکه حاکم، شرع است، و فعلی که فاعلش مورد مذمت شرع است، حسن باشد، و فعلی که فاعلش مورد مذمت شرع است، قبیح. این اصل، مبنای آرای عدلیه و مخالفان آن است؛ چه اگر حسن و قبح عقلی موجود باشد، زمانی که از فاعلی مختار، عملی سرزند، عقل می تواند از اثبات یا نفی یکی از آن دو به این اعتبار که آن عمل مستحق مدح یا ذم عقلی است، بحث نماید. از این رو معتقدین به حسن و قبح عقلی، جمیع قبیح را به مباشر قریب آن نسبت می دهند و حکیم - تعالی - را از آن بری و منزه می دانند، چه او حکیم است و وقوع فعل قبیح از او، مستلزم ذم عقلی است و البته جناب حق - تعالی - منزّه و مقدس از نقایص است. و هم از این رو، جمیع واجبات عقلی را بر خدای متعال و بر غیر او لازم می دانند... پس به وجوب نصب تکلیف و جمیع فروع مربوط بدان، بر خدای تعالی حکم می نمایند، و شکر منعم را بر عاقل واجب، و نظر در امور عقلی را برایش لازم دانسته، گویند: شخص عاقل، بدین دو امر مکلف است اگر چه در شرع به این وجوب و لزوم، اشارت نیامده باشد. بدین سبب اینان را عدلیه خوانند.

لیکن، اشعریان چون حسن و قبح را به عقل ثابت نمی دانند، آنچه را گفته شد، باور نداشته، گویند: خدای متعال همه آنها را در شرع بیان فرموده، پس هر قبیح و حسنی، تنها به اعلام خداوند است که شناخته می شود و اگر چنین اعلامی نبود، عقل را نیز توان نیل بدان نبود. از این رو، عقل نه چیزی را بر خدای متعال قبیح می داند و نه چیزی را واجب، و دیگر آن که هر چه ماسوای اوست، همه صادر از اویند. این بود تحقیق عقاید هر یک از دو فرقه در باب

افعال و البته هر دو فرقه را بر اثبات مذهب خویش ، دلایلی است مذکور در مواضع مربوطه .

و علامه حلی رحمته الله علیه در شرح تجرید عقاید، می فرماید:

و ابوالحسین ، به چند چیز بر اشاعره ایراد وارد کرده و بر آنان خرده گرفته است و البته در این عمل ، محق بوده ، چه قواعد اسلام با مذهب آنان که ارتکاب قبايح و اخلال به واجب را بر خدای تعالی روا دانسته اند، سازگار نیاید و نمی دانم که چگونه بر جمع میان این دو، قادر گشته اند. ⁽¹⁴⁾

باید دانست که شخص عاقل در این که صدق مشتمل بر سود و منفعت ، ذاتا نیکوست ، شکی به خود راه نمی دهد، و نیز به یقین باور دارد که دروغ و کژی ، چنانچه مضر و زیانبخش باشد، ذاتا زشت و قبیح است . البته برای چنین حکمی نیاز به نظر در شرع نیست ؛ چه انسان صاحب خرد، چون به باطن خویش رجوع کند - و خود را بیگانه از شرع فرض نماید - باز هم بر این حکم به جزم و یقین ، اقرار خواهد کرد و به کسی که منکر ضرورت و بداهت است توجهی نخواهد نمود؛ زیرا چنین شخصی با مقتضای عقل و خرد خویش به مبارزه و کارزار پرداخته است . ⁽¹⁵⁾

از این رو، اگر عاقل را در میل به سوی صدق و کذب مخیر کنیم و منفعت یا ضرری که در آنها نصیبش می گردد به تمام و کمال مساوی و مشابه قرار دهیم ، خواهیم دید که او به سوی صدق و راستی خواهد رفت ، و این سببی جز این ندارد که او به حسن ذاتی صدق و قبح ذاتی کذب آگاه است .

البته گاه انسان عاقل ، صدق و راستی را رها کرده ، دروغ و کژی را برمی گزیند، ولی به این سبب که در دروغ ، منفعت و مصلحتی عاجل و در صدق و راستی ضرر و زیانی عاجل یا منفعتی آجل می یابد و طبیعتا به مخالفت با عقل

خویش برمی خیزد؛ نه به آن سبب که در حسن و قبح ذاتی صدق و کذب
تغییری راه یافته باشد، و بر این حقیقت، عقولی که از آفت الفت، محبت و
تقلید به دورند، گواهند.

از سوی دیگر اگر تنها مدرک حسن و قبح، شرع باشد، لازمه اش آن است
که بدون وجود شرع، حسن و قبحی موجود نباشد، ولی این لازمه، باطل است
، پس ملزوم نیز باطل خواهد بود.

بیان ملازمه فوق آن است که طبق فرض مذکور، علت یا شرط تحقق و ثبوت
حسن و قبح، شرع است و می دانیم که بدون وجود علت، معلول را وجودی
نیست، چنانکه بدون وجود شرط، مشروط را ثبوتی نیست، پس اگر حسن و
قبح را شرعی بدانیم؛ دیگر بدون وجود شرع، نباید آن دو را وجودی باشد.

حال که ملازمه مورد بحث، آشکار گشت، جای آن است که چگونگی
بطالان لازمه را نیز بیان نماییم. بی شک کسانی - چون هندوان و برهمنان
هندوستان - در این جهان هستند که به رغم عدم اعتقاد به شرع و دینی الهی،
بر حسن راستی و صدق، زشتی دروغ و وجوب شکر منعم یقین و باور دارند.
اینان، شخص دروغگو و ناسپاس را مذمت کرده، انسان راستگو و صادق را که
مدح و ستایش می نمایند؛ در حالی که در این عمل نیازی به شرع و حکم آن
ندارند و اساسا اعتقادی بدان ندارند.

البته ممکن است کسی بگوید: شاید مدرک حسن و قبح در این افراد، طبع
آنان باشد.

لیک در پاسخ خواهیم گفت: باید یادآوری نمود که طبایع انسانها مختلفند.
بنابراین، اگر مدرک، طبع می بود، اتفاق و اجماع آنان در این ادراک حاصل

نمی گشت ، در حالی که امر به عکس است . پس چاره ای نیست جز آن که مدرک را عقل بدانیم .

ممکن است کسی دیگر بگوید: شاید چنین ادراکی برای آنها به واسطه شریعتی که به شریعتی دیگر نسخ شده ، حاصل گشته است .

در پاسخ گوییم : حتی افرادی که وجود ادیان و شرایع را نفی و بلکه تقبیح می کنند نیز به حسن و قبح عقلی معترفند؛ پس چگونه می توان چنین کسی را که نه اعتقادی به شریعتی دارد و نه به پیامبری ، متأثر از شرع و دین دانست؟! اگر کسی که بگوید: خدای تعالی قانون و سنتش را چنین نهاده که چون افعال و اعمال تصور شوند، به حسن و قبح آنها نیز علم حاصل گردد، در پاسخ باید گفت : از این توجیه نیز سودی به هم نمی رسانید؛ زیرا نمی توان آنچه را گفتید، شرع نامید. پس آن ، چیزی جز حکم عقلی نیست .⁽¹⁶⁾

انطباق حکم عقل و شرع

هر آنچه که عقل بدان حکم نماید، شرع نیز بدان حکم می کند، و عقل، یاور حکم شرع است؛ مانند حکم به وحدت و یگانگی صانع، و حسن احسان، شکر منعم، وفای به عهد و پیمان، امانت داری، و قبح دروغگویی، ظلم و ستم، عهد شکنی، خیانت، کفر نعمت و مانند امور دیگری که در آنها عقل، مدرک است. (17)

اما احکام پنج گانه متعلق به افعال مکلفین نیز که صادر از شرعند، در صورتی که عقل به گونه ای به فهم آنها نایل شده، آنها را به ادراک آورد، بدانها حکم خواهد کرد. مثلاً شارع - تعالی - خوردن گوشت گوسفند را به شرط آن که به شرایط ذبح شود، روا دانسته است؛ پس اگر گوسفندی بمیرد یا بدون رعایت شرایط مقرر، ذبح شود مردار محسوب گشته، خوردنش حرام می شود که این به سبب مصلحتی است که در این حکم نهفته است، حال، چنانچه عقل را به مفسده ای که در خوردن مردار است، آگاه کنیم خود به لزوم اجتناب از آن حکم خواهد نمود و کسی را که به خوردن: مبادرت ورزد نکوهش و عمل او را تقبیح می کند. همچنین، خدای متعال، روزه ماه رمضان را واجب فرموده است و بی شک این عمل واجب، ذاتاً نیکوست، و نیز روزه در روز عید فطر را حرام فرموده، و این عمل حرام نیز ذاتاً زشت و نکوهیده است، حال اگر عقل، به حق، این دو عمل را به ادراک آورد، بر حسن اولی و وجوبش و قبح دومی و حرمتش حکم خواهد کرد.

از این رو، متکلمان عدلیه گفته اند: بعثت انبیاء به جهت فواید و مصالحی که در آن است، نیکوست. در میان فواید بعثت، دو فایده را عبارت دانسته اند: از یاری عقل در آنچه که خود بر آن آگاه است و نیل به حکم در آنچه که بر آن

آگاه نیست⁽¹⁸⁾ و احکام پنج گانه تکلیفی نیز مبتنی بر مصالح و مفاسدی هستند که در افعال و اشیاء نهفته است؛ بر خلاف عقیده اشاعره که حسن و قبح را مستفاد از شرع می دانند و برآنند که هر چه که شرع بدان دستور داده، نیکوست و هر چه را که نهی کرده است قبیح است. بنابراین اعتقاد، اگر شرعی نبود، نه حسن بود و نه قبحی.

بالجمله، عدلیه - یعنی امامیه و معتزله - و جمهور حکما بر آن رفته اند که احکام را علل و اسبابی است. این علل و اسباب، عبارت از مصالح و مفاسد ذاتی است که در اشیا نهفته است. افعال مکلفین به واقع، به حسن و قبح متصفند؛ اگر چه ممکن است عقل در پاره ای موارد نتواند این حسن و قبح را به ادراک درآورد.

دلیل حقیقت فوق آن است که اگر همه افعال برابر باشند؛ یعنی حسن و قبح و نفع و ضرر همه آنها یکسان باشد، لیک با این حال دستور آید که انسان بعضی را انجام دهد و بعضی دیگر را ترک کند، ترجیح بلا مرجع، و تخصیص بلا مخصص لازم خواهد آمد. و بسی واضح است که این امر فی نفسه، محال، و صدورش از حکیم علیم قدیر، قبیح و بلکه ممتنع است.

حکما و متکلمان - عدلیه - در بیان این معنا و رد ادله اشاعره، دلایلی دیگر اقامه فرموده اند که به جهت اجتناب از اطاله کلام از ذکر آنها خودداری می ورزیم.

در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه، اثر ارزشمند رئیس محدثان، شیخ صدوق - رحمته الله - و نیز در باب علل تحریم الکبائر از کتاب گرانقدر وافی، تالیف فیض کاشانی به نقل از کتاب پیشین، آمده است:

امام علی بن موسی ، رضا علیه السلام در پاسخ به پرسشهای محمد بن سنان ، چنین نوشت که : خدای تعالی قتل نفس را به جهت آن که اگر حلال می گشت تباهی مردمان و نابودی و فساد تدبیر آنان را موجب می شد، حرام فرمود .
و خدای تعالی عقوق والدین را حرام می فرمود، چرا که در آن ، ناسپاسی خدای تعالی و والدین و کفر نعمت است و ابطال شکر و کمی و انقطاع نسل . از آن روی که در عقوق والدین ، ارج نهادن به والدین و حق ناشناسی و قطع ارحام نهفته و نتیجه اش آن است که والدین به سبب آن که فرزند از احسان بدانان خودداری می نماید، از داشتن فرزند و تربیت آن اجتناب ورزند .
و خداوند، زنا را حرام فرمود به دلیل فسادی که در آن است و موجب قتل نفس و از میان رفتن نسلها می شود و ترک تربیت کودکان و فساد میراثها و مفاسدی دیگر از این قبیل .

و خداوند عزوجل تهمت به زنان شوهردار را حرام فرمود، زیرا باعث فساد نسبها می شود و نفی ولد و تباهی میراثها و ترک تربیت کودکان و از میان رفتن معروف و گناهان کبیره ای که در آن است و علل دیگری که موجب فساد مردمان است .

و خداوند خوردن مال یتیم را که از روی ظلم و بناحق باشد، حرام فرمود به علل بسیاری که فساد در بی دارد: اول آن که چون کسی بناحق مال یتیم را بخورد، در واقع در قتل او شرکت جسته است ؛ زیرا یتیم به خود متکی و بی نیاز نیست و کسی هم که چون والدینش امورش را بر عهده گیرد؛ موجود نیست . پس چون کسی مال او را بخورد، مانند این است که او را کشته است و به فقر و بی چیزی کشانده است . علاوه بر این خداوند این عمل را حرام کرده و برایش مجازات تعیین فرموده که می فرماید: کسانی که می ترسند کودکان ناتوان

از آنها باقی مانده ، زیر دست مردم شوند؛ پس باید از خدا بترسند و سخن به اصلاح و درستی گویند و راه عدالت پویند⁽¹⁹⁾ و نیز ابو جعفر علیه السلام فرمود: خداوند خوردن مال یتیم را دو عقوبت مقدر فرمود: عقوبتی در دنیا و عقوبتی دیگر در آخرت .

پس در تحریم مال یتیم ، بقای یتیم و استقلالش مر خودش را باشد و آیندگان از آنچه بدو رسیده سالم مانند؛ از آن روی که خداوند عزوجل بر خوردن مال او عقوبت مقرر فرموده است ، علاوه بر این ، خوردن مال یتیم سبب می شود که چون او به سنی رسد که ستمی را که بر او شده در یابد، به انتقام برخواهد خاست و کینه و عداوت و دشمنی حاکم گردد و در نتیجه ، به نابودی و تباهی رسند.

و خداوند، فرار از جهاد را حرام فرمود؛ زیرا به واسطه اش دین سست می شود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان عادل علیهم السلام کوچک شمرده می شوند و یاری آنان علیه دشمنان ترک می گردد، و دیگر این که دشمنان ترک می گردد، و دیگر این که دشمنان که دعوت پیامبران و امامان به اقرار بر ربوبیت و اظهار عدل و ترک ستم و از میان برداشتن فساد را رد نموده اند، به عقوبت نمی رسند، و نیز دشمن بر مسلمانان جری می شود و قتل و غارت و ابطال حق خدای تعالی و فسادهای دیگر لازم می آید. و خداوند متعال ، تعرب بعد از هجرت را حرام فرمود؛ چه در آن ، رجوع از دین و یاری نکردن انبیا و حجج الهی است که این تباهی و فساد در خود دارد و ابطال و پایمال شدن حق هر ذی حقی را، نه آن که علت حرمت ، سکونت در بادیه باشد، و از این رو، چنانچه کسی به دین رهنمایی شود و بدان معرفت یابد، بر او جایز نیست که با اهل جهل و نادانی زندگی کند در حالی که ترس (بی ایمانی) بر او می رود؛ زیرا او از این

خطر ایمن نیست که معرفت و علم خویش (به دین) را ترک کند و با اهل جهل
در بی ایمانی بماند.

فصل سوم : توبه مبعوضه

و سبب حرمت ربا، نهی خدای تعالی و فسادی است که در اموال پدید می آید؛ زیرا چون انسان ، درهمی را به دو درهم بخرد، بهای این درهم ، درهمی بیش نیست و مابقی باطل است . پس خرید و فروش ربا در هر حالی بر خریدار و فروشنده ، پلید و ناپسند است . از این رو، خدای تعالی ربا را به جهت فسادی که در اموال پدید می آورد بر بندگان ممنوع ساخت ، همچنانکه ممنوع ساخته است که اموال شخص سفیه را تا زمانی که بهبود نیافته بدو بدهند؛ چه خوف آن می رود که آن را تباه کند. پس این است علت آن که خداوند تعالی ، ربا و فروختن درهمی به دو درهم را حرام فرموده است .

و سبب تحریم ربا پس از بینه ، کوچک شمردن حرام محرم است که ارتکاب این عمل پس از بیان ، و تحریم خداوند تعالی ، گناهی بزرگ باشد و این عمل را سبب جز کوچک شمردن حرام محرم نیست و کوچک شمردن همان و دخول در کفر نیز همان .

و سبب تحریم ربا در نسبه ، از میان رفتن معروف و تلف شدن اموال و مشتاق گشتن مردم به سود و ترک قرض (الحسنه) و صنعتهای معروف است و فساد و ظلم و تباهی اموال که در آن است .⁽²⁰⁾

همچنین در همان کتاب از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:
ربا حرام گشت تا شما از اشتغال به حرفه ها و صنایع حلال و معروف باز
نمانید.⁽²¹⁾

حدیثی دیگر نیز در آن کتاب از امام باقر علیه السلام نقل گشته که امام فرمود:
خداوند عزوجل ربا را حرام فرمود تا معروف از میان نرود.⁽²²⁾
چنانکه در کتاب شریف آمده است :

هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام از سبب تحریم ربا پرسید. حضرت فرمود: اگر ربا حلال می بود، مردم تجارات و حرفه های مورد نیاز خویش را ترک می گفتند. پس خداوند ربا را حرام فرمود تا مردم از حرام به سوی حلال و تجارات و خرید و فروش بگریزند...⁽²³⁾

پس حال که آشکار گشت که افعال بندگان ، به واقع متصف به حسن و قبح عقلی اند، می توانیم بگوییم که احکام متعلق به این افعال نیز بر پنج قسم ، منقسم اند. بدین قرار که حسن ، بر چهار قسم است که عبارتند از: واجب ؛ مندوب (مستحب)؛ مباح و مکروه . قبیح رانیز بیش از یک قسم نیست که عبارت از حرام است . پس مجموع احکام حسن ، اضافه بر قبیح، پنج است . علت حصر احکام در پنج حکم مذکور - چنانکه در کتابهای مجلی و شرع تجرید آمده - به بیان ذیل است :

چون فعلی از انسان حادث می شود، یا چنین است که عقل ، آن را به صفتی اضافه بر حدوثش متصف می کند و یا خیر. حرکات شخص ساهی و کسی که در خواب است ، از نوع دوم است . لیکن نوع اول که در آن علاوه بر حدوث ، صفتی دیگر نیز لحاظ می شود یا چنین است که عقل ، به جزم و یقین از آن متنفر است که این را قبیح گویند، و یا چنین نیست که در این صورت ، آن را حسن خوانند.

حسن نیز اگر به گونه ای باشد که عقل ، ترک آن را منع می کند، واجب است ، و اگر چنین نباشد، مستحب . حال ، اگر ترک آن ، دارای رجحانی باشد که به حد منع نرسد، مکروه است ، و اگر فعل و ترک ، مساوی باشند، مباح است . بنابراین ، قبیح همان است که عقل به گونه ای از آن متنفر است که فاعلش را مذمت می کند؛ بر خلاف حسن که چنین نیست .

پس واجب فعلی است که عقل بر وجوب مدح فاعل آن حکم کرده ، ترک کننده اش را مذمت می کند، و مکروه فعلی است که انجامش را استحقاق ذم و نکوهش نیست ولیکن ترکش درخور مدح و ستایش است ، و مستحب آن است که انجامش درخور ستایش است ، ولی ترکش را مذمتی نباشد، و بالاخره مباح آن است که نه انجام و نه ترکش ، مستحق نکوهش و نیز مدح و ستایش نیست . باید دانست که تقسیم فوق ، بر تقسیم سه گانه قضایا - یعنی وجوب ؛ امکان و امتناع - منطبق است ؛ چه از آن جا که فعل واجب انجامش را حج است و ترکش ممنوع ، نظیر واجب لذاته است که وجودش راجح است به گونه ای که عدم در آن راه ندارد.

حرام نیز از آن جا که ترکش راجح ، و فعلش غیر جایز است ، چون ممتنع می ماند که عدمش راجح است و وجودش ممنوع .

همچنین مستحب نیز چون انجامش راجح ، و ترکش جایز است ، ممکنى را می ماند که به واسطه علتش ، وجوب یافته ؛ اگر چه به اعتبار ذاتش ، دخول عدم بر آن جایز است .

مباح نیز که فعل و ترکش ، من غیر ترجیح ، مساوی است ، مانند ممکنى صرف است که نه علت وجود و نه علت عدم با آن ملاحظه نگردد.

حال در این مقدمه دانسته شد که احکام پنج گانه ، بر مصالح و مفاسدی که در اشیاء و افعال مردم نهفته ، مبتنی است . هر عمل حرامی به جهت مفسده و زیانی که در پی دارد حرام است و نیز هر عملی که حلال گشته ، به جهت مصلحت و سودی است که در آن است . آنچه که حرام گردد ذاتا، قبیح است ، و ارتکاب معاصی و قبايح ، انسان را از خدای دور ساخته ، موجب حرمان از کمال شایسته و بایسته او می گردد و همچنین است اخلال به واجب ، و شک

نیست که دفع ضرر و زیان به حکم عقل ، واجب است ؛ چه گناهان ، سمومی مهلکند و باید انسان به حکم شرع و عقل و به واسطه توبه از آنها مصون ماند. به عبارتی دیگر، بر ترک واجبی که از او وقوع یافته و فعل قبیحی که در گذشته به انجام رسانیده پشیمان شود، و به جزم ، عزم نماید که بدان باز نگردد.

فوری بودن توبه

پس توبه - برای دفع ضرر - و نیز پشیمانی بر انجام هر فعل قبیح یا اخلال به واجب ، لازم و واجب است ، و از آنچه گفته شد - چنانکه پیداست - وجوب فوری بودن توبه نیز استفاده می گردد.

این که گفتیم : و نیز پشیمانی بر انجام هر فعل قبیح برای آن است که گناهان صغیره را نیز شامل شود؛ زیرا چه بسا شخصی معترض بگوید: استدلال شما که در آن بیان گشت که توبه برای دفع ضرر، لازم است ، ممکن است شامل گناهان صغیره نشود.

علامه ، شیخ بهایی رحمته الله (24) چنانکه در ریاض السالکین (25) آمده ، می فرماید:

شکی نیست که توبه ، به وفور واجب است ، چه گناهان به منزله سمومی هستند که به بدن آسیب و ضرر می رسانند، و چنانکه بر کسی که سم خورده لازم است مبادرت به استفراغ نماید تا بدن در شرف مرگ خویش را نجات دهد، بر گناهکار نیز واجب است که به ترک گناه مبادرت ورزد تا دین خود را که در شرف تباهی است رهایی بخشد، و البته خلاقی در اصل وجوب توبه ، به دلیل سمع نیست ، چه بدان صریحا در قرآن امر شده و بر ترکش وعید آمده است که خدای تعالی می فرماید:

ای مؤمنان! به سوی خدای، توبه کنید؛ توبه ای نصح (26) و نیز فرماید. و آن که توبه نکند از ستمکاران باشد (27) ولیکن خلاف در آن است که آیا توبه، به دلیل عقل نیز واجب است یا خیر. معتزله آن را به دلیل وجوب دفع ضرر عقاب، به عقل واجب دانسته اند.

چنانکه پیداست، این دلیل عقلی، دلالتی بر وجوب توبه از گناهان صغیره برای کسی که از گناهان کبیره اجتناب می ورزد، ندارد.

از این روست که بهشمیه (28) بر آن رفته اند که توبه، تنها به دلیل سمع واجب است و عقلا دلیلی بر آن موجود نیست. البته می توان گفت که پشیمانی بر فعل قبیح، مقتضای عقل سلیم است که هر دو قسم را شامل است.

معتزله به صراحت، فوریت وجوب توبه را معتقدند و چنین می گویند که حتی اگر یک ساعت به تاخیر افتد، این خود گناهی دیگر باشد که توبه از آن نیز لازم است؛ چنانکه اگر گناه کبیره باشد و توبه، ساعتی به تاخیر افتد، دو گناه کبیره انجام شده است. متکلمین امامیه نیز بر وجوب فوریت توبه معتقدند، لیکن چنین تفصیلی که معتزله بیان نموده اند، در کتب کلامی ایشان دیده نمی شود.

تقسیم توبه به اعتبار انواع گناهان

توبه به این اعتبار که گناهان و معاصی، مختلف و دگرگونند، دارای انواعی است.

در کتاب شرح تجرید علامه و نیز کتاب مجلی ابن ابی جمهور احسائی و احیاء العلوم غزالی و دیگر کتاب کلامی آمده است که توبه یا از گناهی است که متعلق به حق خاص خدای تعالی است، و یا از گناهی است متعلق به حق آدمی. گناه به گونه اول نیز یا عبارت از انجام فعلی قبیح مانند شرب خمر و زناست.

و یا ترک عملی واجب چون زکات و نماز. برای توبه از قسم اول ، پشیمانی و نیز عدم جزم بر آن که دیگر بدان خود را آلوده نکند کافی است .

لیکن قسم دوم را به حسب قوانین شرعی ، احکامی است خاص ؛ زیرا گناه از اقسامی است مانند پوشیدن لباس حریر (برای مردان)، شراب خواری و گوش دادن به غنا، که برای توبه از آن امری دیگر جز پشیمانی لازم نیست .

و گاه دیگر گناه از اقسامی است که در آن جز پشیمانی ، ادای حقوق خداوند و حقوق مردمان نیز - مالی یا غیر مالی - لازم است . در این صورت ، بایستی همراه با توبه ، عمل مربوط نیز به انجام می رسد.

مثلا کسی که ترک زکات کرده است ، بایستی علاوه بر پشیمانی ، زکات خویش را پرداخت نماید، چنانکه تارک نماز را نیز به هنگام توبه ، قضای نمازهای ترک شده لازم است . ولی نماز عیدین (به فرض وجوب) چنانکه ترک شود، قضای آن لازم نیست و تنها پشیمانی و تصمیم بر عدم ترک در آینده کفایت می کند.

برای توبه از گناهی که مربوط به حق انسانی است ، بایستی به گونه ای حق شخص بدو رد شود.

اگر حق ، مالی باشد، مال به صاحب حق ، و چنانچه در قید حیات نیست ، به ورثه اش پرداخت گردد، ولی اگر شخص توبه کننده ، برای رد مال به صاحبش ، تمکن مالی ندارد، فقط تصمیم بر آن کافی است .

اگر حقی که بر گردن اوست ، چیزی چون حد قذف قصاص باشد، باید به ادای آن اقدام ورزد، مثلا خود را به اولیای مقتول تسلیم نماید تا او را قصاص و یا در برابر دیه یا بدون آن عفو نمایند، و چنانچه قصاص در عضو لازم آمده ، بایستی خود را برای قصاص عضو، به مجنی علیه⁽²⁹⁾ و یا ورثه او تسلیم کند.

بلکه در حقوق غیر مالی مردم نیز اگر چیزی جز حد بر او لازم آمده باشد - مانند قضای نمازهای فوت شده و یا روزه کفاره - بر شخص لازم است . در صورت امکان به ادای حق اقدام نماید، چون حقوق مالی . ولی اگر حق⁽³⁰⁾ حد باشد، او میان انجام دو چیز مخیر است . بدین ترتیب که یا از گناه توبه کند و یا حق را رد نماید. بنابراین ، شخص مکلف ، در باب حدود، اگر خواست می تواند نزد حاکم (شرع) اقرار کرده ، تسلیم اقامه حد شود، و یا آن که گناه خویش را مخفی کرده ، به توبه گناه نماید. در نتیجه چنانچه بیش از آن که علیه او نزد حاکم بینه اقامه نشده است ، توبه کند، حدی بر او نخواهد بود.

در مواردی ، جنایت شخص جانی ، در ارتباط با دین و مذهب شخص مجنی علیه است ؛ مانند آن که شبهه ای دینی بر او القاء نموده و او را گمراه کرده است . در چنین مواردی باید او را ارشاد کند و از گمراهی و ضلالتی که موجبش بوده ، رهایی اش بخشد؛ البته اگر امکان آن باشد. چنانچه شخص ، پیش از تمکن بمیرد و یا تمام سعی خویش را در حل شبهه مبذول دارد، لیکن کوشش و سعی اش به جایی نرسد، عقابی بر او نخواهد بود، زیرا او سعی و جهد خویش را به کار برده است .

درباره توبه از گناه غیبت باید گفت : اگر شخص مغتاب⁽³¹⁾ از غیبت با خبر گشته ، بایستی شخص مرتکب گناه غیبت ، از او عذر خواسته ، حلالیت بطلبد، چه به واسطه غیبتش او را دلگیر و ناراحت نموده است ، پس بایستی به عذر و پشیمانی ، خطای خود را جبران کند.

در صورتی که شخص مغتاب از غیبت آگاه نگشته است ، عذر خواهی و طلب حلالیت لازم نیست ، زیرا او را از غیبت انجام شده ، غم و دردی وارد نشده است . لیک در این قسم و هم در قسم پیش ، اظهار پشیمانی به درگاه

خدای تعالی - از نافرمانی و تخلفی که از نهی او فرموده - لازم است ؛ چنانکه بایستی بر عدم تکرار گناه نیز عزم جزم نماید. آنچه بیان گشت اعتقاد فرقه حقه امامیه درباره گناه غیبت است . (32)

ابن ابی الجمهور احسائی در مجلی می گوید:

و مروی است که باید برای او استغفار کند؛ یعنی واجب است مغتاب (فاعل) برای مغتاب (مفعول) استغفار نماید.

و در کافی و نیز من لا یحضره الفقیه ، از ابو عبدالله ، امام صادق علیه السلام نقل کرده است :

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پرسیدند که کفاره غیبت چیست ؟ فرمود: هرگاه به یاد شخصی که غیبتش نموده ، افتد، برای او از خداوند طلب غفران کند. (33)

و در مجمع البیان ، در تفسیر سوره مبارک حجرات در آن جا که خدای تعالی می فرماید: و بعضی از شما، بعضی دیگر را غیبت نکند (34) آمده است :

و از جابر نقل است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از غیبت بر حذر باشید؛ چه غیبت بدتر از زناست . سپس فرمود: مردی که زنا کند و پس از آن توبه نماید، خدایش آمرزد، لیک غیبت کننده را تا غیبت شونده نبخشاید، نیامرزد.

آیا ادای حقوق خداوند و مردم شرط صحت توبه است ؟

باید دانست اموری چون قضای و ظایف فوت شده و ادای حقوق خداوند و مردم و جز آن ، نه شرط صحت توبه است و نه جزو آن .

از این رو، محقق طوسی رحمته الله علیه (35) در شرح تجرید، پس از ذکر ادای حقوق به طور مطلق ، می گوید: و این امور، اجزای توبه نیستند. یعنی امور یاد شده ، چنین نیستند که اجزای توبه محسوب گردند و بدون آنها، توبه صحیح نباشد؛ به شکل انتفای کل بدون وجود جزو.

و این قول ، رد است بر کلام معتزله ، چه آنان - چنانکه در ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین علیه السلام آمده است بر آن رفته اند که در صحت توبه ، رد مظالم⁽³⁶⁾ شرط است . بنا بر اعتقاد آنان ، توبه از هیچ گناهی صحت نپذیرد جز به خروج از آن گناه ، مانند رد مال به صاحبش و بری گشتن از آن یا عذر خواهی از شخص غیبت شده و راضی نمودن او در صورتی که از غیبت مطلع گشته است .

لیکن علمای امامیه - که اشاعره نیز در این رای با آنان موافقند - بر آنند که اگر چه این امر خود واجب است ، ولی دخلی در صحت توبه و پشیمانی ندارد. آمدی گوید:

چون از کسی گناهی چون قتل و ضرب سرزند، دو امر بر او واجب گردد، (اول) توبه و دوم خروج از گناه و آن (واجب دوم) عبارت از این است که در صورت امکان ، خویش را تسلیم کند، تا حق را از او بستانند، و آن کس که (فقط) توبه کند، یکی از دو واجب را ادا نموده است ، و کسی که یکی از دو واجب را به جای آورد، صحت آن متوقف بر ادای واجب دوم نیست ، چنانکه اگر دو نماز بر کسی واجب شود و او یکی از آن دو را ادا کند.⁽³⁷⁾

و شیخنا، علامه بهایی رحمته الله می فرماید:

و بدان که ادای آنچه که در اثر گناه لازم شود، یعنی قضای وظایف فوت شده و ادای حقوق و تمکین برای قصاص و حد و مانند آن - در صحت توبه ، شرط نیست ، بلکه خود واجبی است مستقل ، و توبه ای که بدون آن است ، صحیح است ، لیک همراه با آن کاملتر و تمامتر خواهد بود.

یکی از علما گفته است : توبه از سه امر تشکیل یابد: (اول) علم و (دوم) حال و (سوم) عمل . اما علم ، پس آن عبارت از یقین است به آن که گناهان، عمومی

مهلکند و حجابی میان عبد و محبوبش . این یقین ، حالتی دیگر را ثمر می دهد که عبارت باشد از تاءلم برای فوات مطلوب و تاسف بر فعل ذنوب و از این حالت ، تعبیر به ندم (پشیمانی) می شود، که آن نیز حالتی سو مرا موجب می شود، و آن عبارت است از ترک گناهان در هر حال و عزم بر آن که دیگر در آینده به سویشان باز نگردد، و حقوق خدای تعالی و حقوق مردمان را که در گذشته ، پایمال کرده ، تدارک بیند و به جای آورد. چنانچه نتواند حقوق مردم را باز گرداند، باید عبادات خویش را افزون کند تا به قیامت ، پس از کسر حقوق مردم از آنها، قدری بماند که او را کفایت کند.

و این امور، در حصول ، مرتبند، و گاه نام توبه بر مجموعشان اطلاق می شود و گاه تنها بر پشیمانی . و علم ، چون مقدمه باشد و ترک ، چون ثمره . پس پشیمانی محفوف به دو سوی است ؛ سوی اول مثمر پشیمانی است و سوی دیگر ثمره آن چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

پشیمانی بر شر، داعی و موجب به ترک آن است .

و ترتیب این امور، تنها مختص به توبه نیست ، بلکه انتظام صبر و شکر و رضا و جز آن از مقامات دیگر دین نیز به علم و حال و عمل است .

و چون این امور با یکدیگر قیاس شوند؛ در چشم ظاهرینان چنین آید که علوم مطلقا برای نیل به احوال خواسته شوند، و احوال برای اعمال ؛ لیک در نظر اهل بصائر و اولوالالباب ، امر به عکس است ، چه نزد آنان اعمال برای نیل به احوالند، و احوال برای علوم . پس افضل ، علوم باشد و پس از آن ، احوال و سپس اعمال ، زیرا هر چه که برای غیر خواسته شود، ناگزیر، آن غیر برتر از آن باشد.

فصل سوم : توبه مبعوضه

در این که آیا توبه بایستی بر جمیع گناهان و قبایح باشد و یا این که می توان تنها از بعضی گناهان توبه کرد و چنین توبه ای ، یعنی توبه مبعوضه (38) صحیح است یا خیر، اختلاف است .

ابو هاشم⁽³⁹⁾ معتزلی و جماعتی بر آن رفته اند که توبه مبعوضه صحیح نتواند بود. و ابو علی⁽⁴⁰⁾ و جماعتی دیگر بر جواز و صحت آن مایل گشته اند.

قایلین به عدم جواز، حجت آورده اند که سبب توبه و پشیمانی ، قبح فعل است و اگر جز این باشد، توبه متحقق نشود، و از طرفی ، این قبح در همه گناهان متحقق است و در همگی حاصل ، پس چنانچه از پاره ای گناهان توبه کند و پاره ای دیگر را به حال خود رها کند، معلوم می شود که توبه تائب به سبب قبح فعل نبوده است ؛ چه اشتراک در علت ، اشتراک در معلول را موجب است⁽⁴¹⁾ و چون در توبه ، تبعیض راه یابد، توبه نیز منتفی گردد، چرا که علت حصول چنین توبه ای قبح فعل نبوده ، بلکه امری دیگر است که در این فعل بوده و در فعل دیگر نه . مثلاً کسی که از معصیتی توبه می کند بدان سبب که معصیت مورد نظر برای سلامتی بدنش مضر و زیانبار است ، و یا برای حفظ آبروی خویش دست به دامان توبه می شود تا در پیش مردمان ، حرمتش حفظ شود، چنین عملی توبه نیست ، چه در این جا پشیمانی بر فعل قبیح به جهت آن نیست .

اگر کسی بر همه گناهانش پشیمان شود به حیثی که بگویند او به واسطه ترس از دوزخ توبه کرده است ؛ چنانچه غایت توبه اش ، همین توبه باشد به

شکلی که اگر ترسی نبود، از گناهان توبه نمی کرد، توبه او نیز صحیح نیست؛ زیرا این توبه و پشیمانی به سبب قبح فعل نبوده است.

همچنین اگر غایت توبه، ترس از دوزخ نباشد، بلکه شخص به سبب قبح فعل توبه کند، ولی مع ذلک ترسی از آتش نیز در میان باشد، به حیثی که اگر قبح فعل نباشد، شخص توبه نکند، توبه او صحیح است.

همین طور است حکم گناه اخلال به واجب⁽⁴²⁾ یعنی اگر بر این عمل پشیمان شود بدان سبب که به واجب اخلال نموده، و بر آن شود که آن را ادا نماید؛ توبه اش صحیح است اگر چه ترسی از آتش یا از حرمان بهشت نیز در نیت داشته باشد. پس چنانچه این ترس، هدف از توبه باشد، توبه نیز صحیح نیست.

در غیر این صورت، توبه صحیح است، از این روست که شخص ظالم اگر از مظلوم به جهت خوف از عقوبت احتمالی، عذر خواهی کند، عقلا عذرش را نپذیرند - چنانکه در شرح تجرید علامه و مجلی و جز آن مذکور است.

در برابر قائلین به جواز، توبه مبعوضه را به جواز ادای عمل واجبی قیاس کرده اند که صحت آن متوقف بر ادای عمل واجب دیگر نیست. بدین بیان که اگر توبه از بعضی گناهان و عدم توبه از بعضی دیگر روا نباشد، در اعمال واجب نیز باید چون واجبی را به انجام می رسانیم، واجب دیگر را نیز انجام دهیم. لیک می دانیم که امر در اعمال واجب، چنین نیست. پس در توبه از گناهان نیز نباید چنین باشد.⁽⁴³⁾

توضیح آن که چنانکه ترک قبیح برای توبه کننده به سبب قبحی که در آن است، واجب است، فعل واجب نیز به سبب لزوم و وجوب آن، واجب است. حال اگر اشتراک افعال و اعمال قبیح در قبح، موجب عدم صحت توبه مبعوضه شود، از اشتراک واجبات در وجوب نیز لازم می آید که ادای یک واجب -

بدون انجام واجب دیگر - صحیح نباشد. در صورتی که به اجماع ، بطلان تالی ، ثابت است ؛ چه در این که نماز کسی که روزه واجب را به جای نیاورده صحیح است ، اختلافی نیست .

کسانی که چنین توبه ای را روا نمی دانند، به استدلال فوق پاسخ گفته اند که میان ترک قبیح و فعل واجب ، تفاوت و فرق است . تعمیم ، در ترک واجب است ، لیک در فعل واجب نیست . مثلاً کسی که می گوید: انار ترش است ؛ من انار نمی خورم بایستی از خوردن هر چه انار ترش است اجتناب ورزد؛ زیرا ترشی که سبب نخوردن است در همه موجود است . ولی اگر کسی بگوید: من انار را به سبب ترشی آن می خوردم لازم نیست همه انارها را بخورد؛ چه فعل خوردن با خوردن یک انار تحقق می یابد. بنابراین دو مساله یاد شده ، مختلف و دگرگونند.

مؤلف مجلی ، علی رغم آنکه می دانیم قیاس در امثال این مباحث حجت نیست ، می گوید:

گویم : تفاوت در این است که در تعلیل مذکور، میان ترک قبیح با فعل واجب بدان جهت که هر دو در علت مشترکند، قیاس انجام شده است . این علت ، عبارت است از وجوب فعل به جهت وجوبش ، و ترک قبیح به جهت قبحش . البته این قیاس ، تام نیست ؛ چه در آن ، میان اصل و فرع ، فرق و تفاوت حاصل است ؛ چرا که یکی از آنها از باب فعل است و دیگری از باب ترک . از این رو، اتحاد در علت در میان نخواهد بود؛ زیرا اختلاف در اصل و فرع ، موجب اختلاف آنها در علت است و در نتیجه اختلاف در حکم را نیز موجب می شود. پس این قیاس با وجود، تفاوت یاد شده تام نبوده ، تعلیل بدان نیز ناقص است .

نگارنده گوید: قول راست و صواب در این مساله ، صحت توبه مبعضه است - چنانکه محقق طوسی ، علامه حلی شیخ بهائی - در شرح اربعین - و جمهور علمای دو فرقه بر آن رفته اند.

بیان مطلب چنین است که وقوع هر نوع فعلی به سبب انگیزه و داعی آن است ؛ چنانکه انتفای آن فعل نیز به حسب مانع و صارفی است که از وقوع آن ممانعت می کند. حال اگر انگیزه و داعی ، رجحان یابد فعل نیز وقوع خواهد یافت . بنابراین ، ممکن است فاعل قبایح ، انگیزه پشیمانی را بر آن قبایح ترجیح دهد بدین وسیله که امری دیگر چون بزرگ بودن گناه ، فزونی نهی هایی که بر آن وارد شد و یا تنفر نزد عقلا را بر قبضش اضافه کند.

به بیان دیگر، گاه افعال متعدد دارای انگیزه ها و دواعی مشترکی هستند، و شخص می تواند با افزون نمودن این انگیزه ها، بعضی از افعال را بر بعضی دیگر ترجیح دهد، پس رواست که قبیح فعل ، انگیزه پشیمانی شخص بر بعضی از گناهان شود. حال ، چنانچه اعمال قبیح دارای دواعی و انگیزه هایی باشند که در توان و قوت ، همسان یکدیگرند، توبه بر بعضی از آنها صحیح نخواهد بود.

علامه ، شیخ بهایی در کتاب شرح اربعین می فرماید:

قول اصح ، صحت توبه مبعضه است و اگر جز این باشد، توبه از کفر همراه با اصرار بر صغیره صحیح نباشد همچنین علامه حلی فرماید: زیرا چون شخص یهودی ، درهمی برباید و سپس از یهودیت خویش توبه کند بدون آن که از دزدی توبه کند، به اجماع او را مسلمان دانند

محقق طوسی رحمته الله علیه در تجرید، پس از اختیار صحت توبه مبعضه چنین می

فرماید:

تاویل کلام مبارک امیر مؤمنان و فرزندان پاکش علیهم السلام نیز همین است ؛ یعنی توبه از پاره ای گناهان و در عین حال عدم توبه از پاره ای دیگر صحیح است ، چه در غیر این صورت باید کسی را که از کفر توبه کرده ولی از گناه صغیر نه ، کافر دانست .

علامه رحمته الله نیز در شرح تجرید، در توضیح آن می فرماید:

بنابراین بایستی کلام امیر مؤمنان ، علی علیه السلام و فرزندانش مانند امام رضا، و جز ایشان علیهم السلام را که بر طبق نقل ، صحت توبه مبعوضه را نفی فرموده اند، به تاویل برد؛ چه در غیر این صورت خرق اجماع لازم آید، و تالی باطل است ، پس مقدم نیز چون آن باطل باشد. بیان ملازمه آن است که چون کافر از کفر توبه کند و اسلام آورد در حالی که بر دروغ است ، یا بر او حکم به اسلام می گردد و توبه اش پذیرفته می شود و یا نه ؛ اگر بر او حکم اسلام شود مطلوب ما ثابت می گردد، و در غیر این صورت ، خرق اجماع لازم می آید. ابو هاشم بر آن رفته است که چنین شخصی مستحق عقاب کفر است و اسلام توبه اش پذیرفته نیست ؛ لیک اطلاق نام اسلام نیز بر او ممتنع نیست .

فصل چهارم : توبه موقت

ابن ابی جمهور احسائی در کتاب مجلی ، از بعضی مشایخ نقل کرده است : چون دو قبیح در علت قبح مشترک نباشند، توبه از یکی دون دیگر، پذیرفته نیست ، و اگر در علت مختلف باشند بدین صورت که علت قبح یکی از آن ؛ جز علت قبح دیگری باشد، چنین توبه ای صحیح است . مثال نوع اول ، زنا و لواط است . چه علت قبح آنها عدم حفظ نسب باشد، پس این دو در علت قبح متحدند. مثال نوع دوم ، زنا و شرب خمر است ؛ چه علت در گناه دوم ، حفظ عقل باشد و در گناه اول ، حفظ نسب .

ابن ابی الجمهور سپس می گوید که این قول ، نزدیکتر به صواب و بلکه تحقیق در مساله همین است ، و حمل سخن ائمه هدی علیهم السلام بر این وجه مناسب تر است از تاویل اول - یعنی معنایی که شیخ طوسی و جز او برای روایات مقدر دانسته اند، فتامل .

لیک در نهج البلاغه ، از امیر مؤمنان علیه السلام فرماید که گواه است بر عدم جواز توبه مبعوضه . در آن جا برای حصول حقیقت توبه و انتفاع از استغفار، شش شرط ذکر شده است که در ظاهر بدون وجود آن شرایط توبه و استغفار را نفع و سودی نیست .

ماجرا چنین است که شخصی در حضور وصی علیه السلام از خاندان طلب غفران نموده ، می گوید: استغفر الله ! امیر مؤمنان در پاسخ می فرماید:

مادرت به عزایت بنشیند! آیا می دانی که استغفار چیست ؟ استغفار، مقام والامر تبگان است . استغفار نامی است که آن را شش معنا (و شرط) است :

اول پشیمانی بر گذشته .

دوم تصمیم بر آن که تا ابد گرد گناهی نیایی .

سوم آن که حقوق خلایق را بدانان باز دهی ؛ چنانکه خداوند را ملاقات کنی بدون آن که حقی بر گردنت باشد.

چهارم آن که هر عمل واجبی که ضایع کرده ای قضا و حقی را ادا کنی . پنجم گوشتی که در حرام بر بدنت روییده ، با سختی ناراحتی بر گناهانت آب کنی ؛ چنانکه پوستت به استخوان رسد و گوشتی تازه روید.

ششم به بدنت درد عبادت طاعت رسانی ؛ همچنانکه شیرینی گناه بدان رسانیده ای ، پس چون چنین کردی ، حال بگو: استغفر الله !⁽⁴⁴⁾

حال ، جای این پرسش است که چگونه می توان میان قول به جواز توبه مبعوضه و فرمایش علی علیه السلام توافق حاصل نمود؟

در پاسخ باید گفت : این کلام ، اشارت است به حقیقت توبه کامل ، نه مطلق توبه ؛ چنانکه پیش از این دانسته شد که مسلمانان بر مواردی چون قبول توبه شخص یهودی که درهمی دزدیده ، لیک تنها از یهودیت خویش توبه کرده ، نه از دزدی ، اجماع نموده اند.⁽⁴⁵⁾

اختلاف است که در این که آیه توبه موقت جایز است یا نه؟ فی المثل آیا کسی می تواند توبه کند که فقط یک سال گرد گناه نیاید؟
عده ای بر آن رفته اند که چنین توبه ای صحیح نیست؛ چه این توبه کاشف از آن است که شخص تائب، از ارتکاب گناه، به جهت قبح آن پشیمان نشده است و گرنه پشیمانی او چنان بود که تصمیم می گرفت دیگر هیچ بر گرد آن گناه نگردد. حال که سبب پشیمانی، قبح فعل نبوده، توبه ای نیز محقق نمی شود.

جمعی دیگر توبه موقت را صحیح دانسته اند، چنانکه در واجبات، انجام موقت، صحیح است. بدین بیان که در افعال واجب، اگر چه علت مقتضی به جای آوردن آنها، حسن و وجوب فعل است، لیک چنانکه شخص مکلف بعضی از آنها را در بعضی اوقات - نه همیشه - به انجام رساند، صحیح خواهد بود و عملش قبول است. غایت امر آن که چون پس از انجام فعل، مدتی نافرمانی و فعل را ترک می کند و باید دوباره توبه کند.

نگارنده گوید: تحقیق حق در این مساله، متوقف بر ذکر مقدمه ای است که در ذیل می آید:

امامیه و معتزله، و بالجمله عدلیه، در صحت توبه، ترک معاودت به گناه را - هر گناهی که باشد - شرط دانسته اند. لیک اشاعره چنین شرطی را معتبر نمی دانند؛ چه بر آنند که گاه شخصی از عملی پشیمان می شود ولی پس از مدتی امر به گونه ای دیگر گشته، پشیمانی از میان می رود که خداوند مقلب القلوب است. آمدی می گوید:

توبه، مورد امر و دستور خداوند است، پس گونه ای عبادت است و معلوم است که شرط عبادت که در هنگام عدم معصیت انجام می پذیرد، آن نیست که

وقتی دیگر نیز انجام داده شود؛ بلکه غایت امر آن است که چون بار دیگر گناه را مرتکب شود، توبه ای دیگر لازم آید.

حال ، پس از ذکر مقدمه ای که بیان گشت ، می توان گفت :

به اعتقاد متکلمان امامیه علیهم السلام و نیز معتزله ، قول اول درست است ؛ یعنی بطلان توبه موقت . چرا که به اعتقاد عدلیه ، توبه عبارت از پشیمانی بر عمل است بدان سبب که گناه است ، و عزم بر ترک معاودت در زمان آینده . چنانکه دانسته شد، عزم بر عدم بازگشت ابدی ، در توبه شرط است . این شرط مقتضی بطلان توبه موقت است . اما اشاعره از آن جا که قایل به چنین شرطی نیستند، توبه مذکور را صحیح دانسته اند. لیک بعضی از آنان به صراحت گفته اند که البته شخص پشیمان بر گناه ، از این عزم بر تقدیر خطور و اقتدار خالی نیست .

در کتاب اصول کافی ، از کنانی نقل است که چون امام صادق علیه السلام را از معانی این آیه که : ای مومنان به سوی خدا توبه کنید؛ توبه ای نصوح برسید، امام در پاسخ فرمود:

(یعنی) بنده از گناه توبه کنند و سپس بدان باز نگردد. ⁽⁴⁶⁾

نیز روایت است ابوالحسن (موسی بن جعفر) علیه السلام در پاسخ به همین پرسش ، خطاب به محمد بن فضیل فرمود:

(یعنی) از گناه توبه کند و سپس بدان باز نگردد، و محبوب ترین بندگان نزد خدا تعالی منبیاان توایند. ⁽⁴⁷⁾

و نیز ابوبصیر گوید:

چون امام صادق علیه السلام را از این آیه پرسیدم ، فرمود: گناهی که شخص از آن توبه کند و هرگز بدان بازنگردد. پرسیدم : کدام یک از ما بازنگردد؟

فرمود: ای ابا محمد، خداوند از بندگانش آن را دوست دارد که در فتنه (گناه) واقع شود و توبه کند. ⁽⁴⁸⁾

فصل پنجم: وجوب توبه از گناهان بزرگ و کوچک

گروهی از معتزله بر آن رفته اند، که توبه، تنها از گناهان کبیره که کبیره بودن آنها معلوم و آشکار و یا مظنون است، واجب است. از این رو گناهایی که صغیره بودن آنها معلوم است، توبه واجب نیست، زیرا سبب وجوب توبه، دفع ضرر است، و ضرر در گناهان صغیره حاصل نیست. عده ای دیگر گفته اند: در گناهایی که قبلا از آنها توبه نموده است، توبه مجدد لازم نیست.

لیک به اعتقاد امامیه، توبه از جمیع گناهان، - چه صغیره و چه کبیره و چه اخلال به واجب - لازم است؛ حال، چه پیشتر از آنها توبه کرده باشد یا خیر. سبب آن است که ترک توبه از گناه - صغیره یا کبیره - اصرار بر گناه محسوب می شود، و اصرار بر گناه، عملی قبیح است که رهایی از آن ممکن نباشد جز به واسطه توبه. پس توبه از همه گناهان واجب است. دیگر آن که سبب وجوب توبه، قبحی است که در فعل حاصل است، و این قبح به طور عموم، در هر دو گونه گناه موجود است، و سبب وجود توبه در گناهان صغیره، قبح آنهاست و این که ضرر و زیانی نیز در آنها باشد یا نباشد، تفاوتی ندارد.

فصل ششم : توبه تفصیلی و اجمالی

قاضی القضاة معتزلی معتقد است که بر شخص لازم است در صورتی که گناهان خود را به تفصیل می داند، از یک یک آنها به طور تفصیلی توبه کند، و چنانچه بعضی را به شکل تفصیلی و بعضی دیگر را به اجمال می داند، باید از گناهان دسته اول به تفصیل توبه کند و از گناهان دسته دوم به اجمال . (49)

علامه بهائی رحمته الله علیه فرماید:

اما توبه مجمله ... محقق طوسی درباره آن ، حکمی ننموده است ، و البته حکم به صحت آن بعید نیست ؛ چه دلیلی بر وجود شرط تفصیل موجود نیست . (50)

نگارنده گوید: شاید شیخ بهائی رحمته الله علیه توقف محقق طوسی در این حکم را از کتاب تجرید استفادت برده است ؛ در آن جا که محقق طوسی می گوید: در این که تفصیل را در صورت عالم بودن شخص به گناهانش ، واجب بدانیم ، اشکال است . بدین صورت که در مساله مورد بحث رای صادر ننموده و تعبیر به کلمه اشکال برده است .

علامه حلی در شرحش بر کتاب تجرید؛ پس از ذکر مذهب قاضی القضاة در این مساله ، می فرماید:

مصنف (محقق طوسی) به وجوب تفصیل در جایی که گناهان در خاطر شخص ، مذکورباشند اشکال وارد کرده است ، چه اجترأ، به پشیمانی بر همعمل قبیحی که از شخص صادر شده ممکن است ؛ اگر چه به طور تفصیل بدانها متذکر نباشد.

و رای صواب ، صحت توبه مجمله است و قول به اشتراط تفصیل ، بس موهون است ، مانند قصد روزه که تنها نیت دوری از مفطرات کفرات می کند؛

اگر چه آنها را به تفصیل در خاطر نیاورد. علاوه بر این ، دلیلی بر اشتراط تفصیل موجود نیست ، پس چگونه بعضی از معتزلیان چنین مدعایی را اثبات توانند کرد.⁽⁵¹⁾

فصل هفتم : آیا به یاد آوردن گناه ، گناه است و تجدید توبه لازم

است ؟

متکلمان در این که آیا هنگامی که مکلف از گناهی توبه کند لیک پس از مدتی آن را به خاطر آورد، باید دوباره توبه کند یا خیر، در اختلاف افتاده اند. در این باره ، محقق طوسی می فرماید: و در وجوب تجدید (توبه) نیز اشکال است .

علامه - رحمته الله علیه - در شرح تجرید می فرماید:

ابو علی گفته است : آری ! (یعنی با یاد آوردن گناه ، توبه واجب می شود) بر این مبنا که مکلف قادر، هیچ گاه از دو ضد به دور نیست : یا فعل و یا ترک ، پس چون معصیت را به یاد آورد یا از آن پشیمان است و یا بر آن مصر. مصر بودن ، فعلی است قبیح ؛ پس واجب است پشیمان باشد. و ابو هاشم گفته است : توبه واجب نیست ، چه جایز است که شخص قادر، بر آن دو ناتوان باشد. ⁽⁵²⁾ بنابراین ، ممکن است شخص تائب ، گناه را به یاد آورد و از آن پشیمان نباشد، لیک بر آن اشتها و ابتهاجی نیز نداشته باشد.

در کتاب ریاض السالکین ، در روضه سی و یکم در ذیل روایت پس این توبه ام را چنان کن که نیاز به توبه ای دیگر نیفتد ⁽⁵³⁾ آمده است :

از کلام حضرت علیه السلام که می فرماید: پس این توبه ام را چنان کن که ... دریافته می شود که چون گناه به خاطر آید، تجدید توبه لازم نباشد؛ بر خلاف عقیده کسی که پنداشته است چون تائب ، گناه را به یاد آورد، کسی را ماند که آن گناه را مرتکب شده ؛ از این رو باید توبه را تجدید کند.

همچنین آمدی در این باره می گوید:

بر بطلان چنین راءیی ، این حقیقت گواه است که همه به بداهت می دانیم که صحابه و کسانی که پس از کفر، مسلمان شدند، کفری را که در زمان جاهلیت بدان متصف بودند، به یاد می آوردند، و با این حال بدانان امر نشد که از این توبه کنند؛ پس هر گناهی نیز که از آن توبه شود، چنین باشد.

نگارنده گوید: بی شک توبه ، تنها در جایی محقق است که گناهی انجام پذیرد. حال اگر از کسی گناهی سرزند و سپس توبه کند، و پس از آن گناه را به یاد آورد، به اتفاق متکلمان نمی توان چنین عملی را قبیح دانست و اساساً گناهی به وقوع نییوسته است و تا توبه لازم شود.

بنابراین ، آنچه از ابوعلی نقل گشت ، به دور از تحقیق است ؛ چنانکه دلیلی که آمدی بدان متوسل شد، موید رای و نظر ما در این مساله است .

فصل هشتم : عزم بر بازنگشتن

در کتاب ریاض السالکین است :

شیخنا بهایی در شرح الاربعین می فرماید: در توبه ، عزم بر این که شخص در باقی عمر خویش به گناه بازنگردد، لازم است ، ولی آیا امکان صدور گناه از شخص تائب در باقی عمر شرط صحت توبه است ؟ مثلا اگر کسی مرتکب گناه زنا شود و سپس از گناه خویش دست کشیده ، توبه کند و بر آن شود که هرگز چنین گناهی از او سرزنند، آیا فقط در صورتی که بر انجام آن گناه قدرت داشته باشد توبه اش صحیح است یا این که وجود قدرت در صحت شرط نیست ؟

بیشتر علما معتقد به وجه دومند؛ لیکن از بعضی متکلمان نقل است که گذشتگان بر آن ، اجماع داشته اند. سزاوارتر از این وجه به صحت ، جایی است که شخص در مرضی توبه کند که به غلبه گمانش ، در آن مرض خواهد مرد. اما توبه ای که به هنگام مرگ یا یقین بر آن باشد - که آن را به معاینه تعبیر کنند - به اجماع ، صحیح نباشد، و قرآن عزیز بدین حقیقت ناطق است در آن جا که خدای سبحانه فرماید: کسی که با اعمال زشت ، تمام عمر را اشتغال ورزد تا آن گاه که مشاهده مرگ کند، در آن ساعت پشیمان شود و گوید: اکنون توبه کردم ، توبه اش پذیرفته نیست ، چنانکه هر کسی به حال کفر بمیرد توبه اش قبول نشود؛ برای اینان عذابی بس دردناک مهیا بساختیم⁽⁵⁴⁾ و⁽⁵⁵⁾

حدیثی است از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که می فرماید: خداوند توبه بنده را مادام که غرغره نکرده است می پذیرد⁽⁵⁶⁾ در این جا مراد از غرغره ، هنگامی است که مرگ فرا رسیده و روح در حال قبض است .

علاوه بر این ، راویان امامیه ، احادیث بسیاری از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل کرده اند که بر اساس آنها، توبه در هنگام مرگ و ظهور نشانه ها و مشاهده احوال آن پذیرفته نیست .

همچنین کلام مبارک خدای تعالی در قرآن کریم نیز ناظر بر همین معناست ، در آن جا که فرموده است :

و ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم . پس آن گاه فرعون و سپاهش به ظلم و تعدی آنها را تعقیب کردند تا چون هنگام غرق او فرا رسید، گفت : اینک ایمان بیاوردم و شهادت می دهم که حقا جز آن کسی که بنی اسرائیل بدو ایمان دارد خدایی نیست و من هم تسلیم فرمان اویم . (و با او در آن حال خطاب شد:) اکنون باید ایمان بیاوری در صورتی که پیش از این عمری به کفر و نافرمانی زیستی و از بدکاران بودی؟! ⁽⁵⁷⁾

در این آیات خداوند متعال به صراحت بیان می فرماید که به هنگام یقین بر مرگ و هلاکت و یاس از زندگانی ، توبه مقبول نیست ؟ در این هنگام چاره ای جز انجام اعمال نیک و ترک گناهان و زشتیها نیست . بنابراین ، در وقت مرگ ، اعمال شخص از حد تکلیف خارج است ؛ زیرا فعل او را استحقاق مدح و ذم نیست ؛ و به واقع تکلیف از او ساقط است ؛ و در نتیجه توبه اش نیز صحیح نخواهد بود.

در کتاب من لایحضره الفقیه آمده است :

از امام صادق علیه السلام از این کلام خدای تعالی پرسش شد که : کسی که با اعمال زشت ، تمام عمر اشتغال ورزد تا آن گاه که مشاهده مرگ کند، در آن هنگام پشیمان شود و گوید: اکنون توبه کردم ، توبه اش پذیرفته نیست امام در پاسخ فرمود: (یعنی :) هنگامی که امر آخرت را به چشم بیند. ⁽⁵⁸⁾

همچنین در حدیث است :

کسی که پیش از معاینه توبه کند، توبه اش پذیرفته شود که این فرمایش را چنین تفسیر کرده اند: یعنی پیش از آن که به چشم ، ملک الموت را ببند. (59)

ممکن است مراد از معاینه علم شخص به حلول مرگ و قطع امید از زندگی باشد و یقین بر این امر؛ چنانکه گویی آن را می ببند. همچنین ممکن است مراد؛ از دیدن پیامبر ﷺ و حضرت وصی  باشد؛ چه در روایت است که آن دو بزرگوار بر بالین هر محتضری حاضر شده ، او را به خیر و شری که بدو می رسد، بشارت می دهند احتمال دیگر آن است که مراد، آن باشد که شخص ، منزلت و جایگاه خویش را در آخرت می ببند؛ چنانکه از پیامبر اکرم ﷺ روایت است که فرمود:

هیچ یک از شما نمیرد جز آن که به عاقبت خویش علم بیابد و جایگاه خویش را در بهشت یا دوزخ ببند. (60)

بالجمله به تصریح آیات و روایات و برهان عقل و اجماع توبه در هنگام معاینه قبول نیست . حال ، چنانچه خبری ، که ظاهرش خلاف این مطلب است یافت می شود، تاویلش همین معنای صحیح است که به حکم عقل و نقل مبرهن است .

نکته دیگر آن که مرض مهلک را نمی توان از باب معاینه دانست ؛ زیرا نمی توان مرگ کسی را که بدان دچار است بطور کامل و قطعی و حتمی فرض نمود. از این رو ممکن است مراد اخباری که با ظاهر مخالف کتاب و عقل و اجماعند، چنین حالی باشد.

در کتاب شریف اصول کافی ، زراره از امام باقر  نقل می کند که فرمود:

چون جان بدین جا رسد - و اشاره به گلوی خود فرمود - عالم را توبه
نباشد، و نادان را توبه هست. ⁽⁶¹⁾

فصل نهم : مراد از قبول توبه

مقصود از توبه ، ساقط شدن عقابی است که بر گناه مترتب است . همه مسلمانان در این که با توبه ، عقاب گناه از میان برداشته می شود، اتفاق نظر دارند؛ لیک در این به اختلاف افتاده اند که آیا توبه ای که دارای شرایط و صفات لازم است ، خود ذاتا باعث بر طرف شدن عقاب می گردد، یا این که توبه را نزد خداوند ثوابی است که این ثواب موجب اسقاط عقاب می شود. بنابراین ، گروهی بر آن رفته اند که توبه بدان سبب که دارای ثواب بسیاری است ، موجب از میان رفتن عذاب می گردد.

محقق طوسی رحمته الله علیه رای نخست را اختیار کرده و برای اثبات آن دلیل آورده است که علامه حلی ⁽⁶²⁾ در شرح می فرماید:

اول آنکه گناه توبه ، محبطی است که ثوابی بر آن مترتب نیست ؛ مانند توبه شخص بی دین از گناه زنا، که عقاب زنا را برطرف می کند؛ لیک ثوابی بر آن مقرر نیست . دوم آن که اگر کثرت ثواب توبه ، موجب اسقاط عقاب باشد، دیگر فرقی میان توبه پیش از گناه و توبه پس از آن نیست ، مانند عباداتی که به سبب فزونی ثواب ، عقاب را مرتفع می نمایند، و اگر چنین معنایی صحیح باشد، شخص تائب نیز چون کافر یا فاسق ، باید عقاب از او ساقط شود. سوم آن که ، چنانچه سبب سقوط عقاب ، بسیاری ثواب توبه باشد، دیگر شخص گناهکار نمی تواند تنها از بعضی گناهان توبه کند، و بنابراین اسقاط عقاب از گناه توبه شده ، اولویتی بر اسقاط عقاب گناهی که از آن توبه نشده ، نخواهد داشت ؛ چرا که نمی توان ثواب را به یک عقاب اختصاص داد و به عقاب دیگر نه .

مصنف (محقق طوسی) از دلیلی که بر مخالفت با او آورده اند پاسخ داده است . بیان این دلیل چنین است که اگر توبه ، ذاتا مسقط عقاب باشد، درحال

معاینه و سرای آخرت نیز باید آن را مرتفع نماید. (مصنف) پاسخ داده است که توبه در صورتی موجب سقوط عقاب است که بر وجه مقرر باشد، و این وجه آن است که به سبب قبضش، پشیمانی حاصل آید؛ حال آن که در آخرت جایی برای پشیمانی نیست و تنها الجاء حاصل است.

اختلاف دیگر در این است که آیا بخشش پس از توبه بر خداوند واجب، و عقوبت پس از توبه، ظلم و ستم است یا این که چیزی بر خداوند واجب نیست، بلکه رفع عقاب، بخشش، تفضل و کرم و رحمت اوست بر بندگان؟

متکلمان معتزلی به رای نخست معتقدند و اشعریان به رای دوم شیخ ابو جعفر رحمته الله نیز در کتاب الاقتصاد، و علامه در بعضی از کتب کلامی اش رای نخست را صحیح دانسته و محقق طوسی در کتاب تجرید حکمی صادر نموده است. شیخین نیز دلیل وجوب را مردود دانسته اند.

ابن ابی جمهور احسائی در مجلی می گوید:

معتزله رای خویش را بر این مبنا نهاده اند که عفو و بخشش فاسق ممنوع است. پس چنانچه عقاب به وسیله توبه ساقط نشود، قبیح تکلیف شخص گناهکار لازم خواهد آمد، چه حسن تکلیف از آن روست که به واسطه اش به ثواب دست یافته می شود، و حال آن که به اعتقاد آنان ثواب با عقاب قابل جمع نیست؛ در نتیجه رهایی از عقاب ممکن نخواهد بود. پس تکلیف، قبیح می شود، ولی این خلاف است. همچنین اگر پس از توبه، سقوط گناه واجب است، پس سقوط عقاب نیز لازم خواهد بود؛ زیرا گناه و عقاب هر دو معلول علتی واحدند که عبارت است از فعل قبیح، و سقوط یکی از دو معلول مستلزم سقوط معلول دیگر است؛ چه هنگامی که یکی از دو معلول، مرتفع شود علت نیز مرتفع شده است در نتیجه معلول دیگر نیز مرتفع می گردد. از این رو شخص

به کسی که نسبت بدو عملی زشت به انجام رسیده ، عذر آورد و خلوص نیت و عذر و پشیمانی اش آشکار شود، دیگر نمی توان او را ذم و نکوهش کرد و هم از این روست که عقلا هر آن کس را که او را نکوهش کنند، لایق ذم و نکوهش می دانند.

باید گفت که کلام فوق را اشکالات است . یکی آن که بخشش را در مورد مذکور ممنوع دانسته است . دیگر آن که ما می دانیم که بعضی از افعال و اعمال زشت که از مکلف صادر می شود، تنها مقتضی ذم و نکوهش است نه عقاب و مجازات . بنابراین ، دانسته می شود که ذم و عقاب همیشه در وقوع ملازم یکدیگر نیستند و چه بسا یکی از آنها، بر خلاف دیگری ، حاصل باشد. البته نمی توان این حقیقت را انکار کرد که آنها دارای تلازم در استحقاقند.

ممکن است که در مقام اشکال بگویند: اگر قبول توبه واجب نباشد، پس قبول اسلام نیز از شخص کافر واجب نخواهد بود، و در نتیجه ، تکلیف او صحیح نیست و حال آن که اجماع ، بر خلاف این است .

در پاسخ باید گفت : دو مورد یاد شده ، با یکدیگر متفاوتند. بیان اختلاف این است که درباره شخص کافر، به ادله نقلیه ثابت است که عقاب او در سرای واپسین دایم است و آن را انقطاعی نیست . از این رو حسن تکلیف او جز به وجوب قبول اسلام وجهی نخواهد داشت . در حالی که انقطاع عقاب از شخص گناهکار (غیر کافر) واجب ، بلکه عفو او جایز است و در نتیجه ، تکلیف او قبیح نیست ؛ چه استحقاق ثواب برای گناهکار ثابت است اگر چه قبول توبه اش واجب نیست .

کوتاه سخن آن که حق نزد ما این است که سقوط عقاب به واسطه توبه تفصل
خدای تعالی است ، نه امری واجب ؛ چه اگر واجب باشد سبب آن از دو حال
خارج نیست .

اول آن که قبول توبه بر خداوند متعال واجب باشد که این فرض ، ممنوع
است . سبب ، آن است که چنانچه کسی از دیگری نافرمانی ، و به بدترین شکل
ممکن نسبت به او بدی و ناسپاسی کند و سپس عذر آورده ، طلب بخشش
نماید، بخشش و قبول عذر او، نزد عقلا واجب نیست به طوری که اگر او
بخشیده نشود، مذمت و نکوهش عقلا را در پی نخواهد داشت . بلکه به عکس ،
گاه عقلا عدم بخشش و عفو را نیک می دانند.

دوم آن که سبب وجوب سقوط عقاب را کثرت و بسیاری ثواب توبه بدانیم
که این فرض نیز ممنوع است ؛ چه بنای این فرض بر تحابط می باشد؛ و تحابط
باطل است ، چنانکه در محل خود محقق گشته است .

فصل دهم : استحباب غسل برای توبه ، و اشارتی به گناهان بزرگ

و کوچک

جناب سید علیخان مدنی در روضه سی و یک کتاب ریاض السالکین در شرح صحیفه سیدالساجدین گوید:

اکثر علمای ما - یعنی علمای امامیه - تصریح فرموده اند که بعد از توبه ، غسل توبه مستحب است خواه توبه از کفر باشد و خواه توبه از فسق خواه آن فسق از ارتکاب به گناهان کوچک باشد و خواه به گناهان بزرگ . بلکه شهید ثانی رحمته الله علیه در شرح لمعه قائل به استحباب غسل توبه برای مطلق گناه شده است اگر چه گناه کوچک نادری باشد که موجب فسق نبوده باشد .

و شیخ مفید رحمته الله علیه استحباب غسل توبه را اختصاص به کبائر - یعنی گناهان بزرگ - داده است .

و برخی گفته اند که شاید نظر مفید این باشد که همه ذنوب کبائرند - یعنی گناهان مطلقا گناه بزرگند - زیرا که همه گناهان در این امر که گناه خروج از طاعت حق تعالی است اشتراک دارند یعنی هر گناهی که موجب خروج از طاعت خداوند سبحان است ، و تقسیم گناه به بزرگ و کوچک به اضافه و لحاظ به مادون و مافوق آن پیش آمده است که گناهی را نسبت به گناه مادونش بزرگ می شمارند و نسبت به گناه مافوقش کوچک - مثلا بوسه ناشایست را نسبت به زنا، گناه کوچک گویند، و نسبت به نظر ناشایست ، گناه بزرگ .

و جناب شیخ ابو علی طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان رحمته الله علیه این نظر جناب شیخ مفید را به امامیه نسبت داده است که فرموده اصحاب ما - یعنی امامیه - همه گناهان را بزرگ می دانند و گناه کوچک و بزرگ به لحاظ نسبت با این گناه و آن گناه پیش آمده است . (63)

فصل یازدهم : توشه ای از آداب توبه

در روضه سی و یکم کتاب ریاض السالکین است که ناصحی گفته است :
چون اراده توبه کردی ، نفس خویش را از تبعات و قلبت را از گناهان
پیراسته کن و رویت را عزمی صادق و رجایی واثق به وجه علام الغیوب متوجه
گردان و چنین دان که تو بنده ای هستی فراری از مولای کریم و رحیم و حلیم
که باید به پیشگاهش بازگردی و از عذابش بدو پناه جویی . او تو را چنین
وعده داده که اگر به سویش بازگردی و از گذشته ات ، پشیمان شوی ، تو را
بخشد و هر چه خطا کرده ای نادیده انگارد.

پس برخیز و غسلی به احتیاط به انجام رسان و لباست را پاکیزه نما و
فرائضی چند به جای آر، و به نافله ای آن را مزین کن . این نماز را سزاوار
است که بر زمین به خشوع و خضوع و حیا و سرافکندگی و گریه و اظهار نیاز
و فقر باشد؛ در مکانی که کس تو را نبیند و صدایت را نشود جز خدای سبحان .
پس چون سلام گفتی ، نماز را به تعقیبات دنبال کن در حالی که حیا و امید در
وجودت ظاهر گشته است . سپس دعای ، ماثور از زین العابدین علیه السلام را قرائت
کن که ابتدایش چنین است . ای کسی که پناه گناهکاران است (64)

پس از آن ، روی بر خاک نه و خاک بر سر. رویت را که گرامی ترین
اعضای تو است با اشکی روان و قلبی محزون بر خاک مال ، در حالی که به
صدایی بلند می گویی : گناه بنده ات عظیم است پس او سزاوار بخشش تو است
، و این را تکرار کن و گناهانت را که به یاد داری بر شمار و نفس خویش را
ملامت گوی و آن را توبیخ و بر آن شیوه کن و از آنچه از آن صادر گشته اظهار
پشیمانی نما. بر این حال وقتی بسیار باقی باش و سپس برخیز و دست به سوی
آن تواب رحیم بالا بر و چنین گو: پروردگارا! بنده فراری ات به پیشگاهت

بازگشته ، بنده نافرمانت به صلح با تو روی آورده ، بنده گناهکار با عذر و تقصیر به سوی تو آمده و تو گرامی ترین گرامیان و بخشنده ترین بخشندگانانی . سپس در حالی که اشکهایت باریدن گرفته ، دعای وارد شده از زین العابدین علیه السلام را بخوان که اولش چنین است : خدایا! ای کسی که وصف وصف کنندگان ، نتواند وصفش کند! ⁽⁶⁵⁾

و بکوش تا قلبت بدو متوجه شود و تماما روی بدو نمایی ؛ در حالی که به نفس خویش ، سعه جود و رحمتش را به احساس می آوری . سپس سر به سجده بره ؛ سجده ای همراه با گریه و زاری و شیون به صدایی که جز خدای تعالی ، کس آن را نشنود، پس از آن سرافراشته دار و به وثوق بدان که توبه مقبول افتاده و شاد باش که آرزویت بر آورده گشته است و الله ولی التوفیق .

فصل دوازدهم : شتاب در توبه

در همان روضه از کتاب ریاض السالکین آمده است که اهل دلی گوید:
مردم در توبه چند گروهند: کسی که توبه را به پیش اندازد و از آن دوری
گزیند، و فریفته شود به فراوانی آرزو و امل ، و غافل ماند از مرگ و اجل ،
چنین کسی چون مرگ او را دریابد، بر اصرار باشد، پس هالک و نابود است .
دیگر آن که مادام که شهوتی نیاید، تائب است و چون آن را باید، بر مرکب
هوا و هوس سوار شده ، محاسبه نفس را ضایع کند. پس این نیز مستوجب
عقوبت خداوند است . سه دیگر آن که تائب است ، لیک نفس ، او را به آنچه
نمی خواهد، خواند، پس این را نیز نیاز به ادب نفس باشد که هر قدر مجاهدت
کند، او را فایده رساند؛ دیگر آن کس که همواره در حساب است و چون دشمن
از خویش حساب کشد؛ پس این شخص ، مستوجب عصمت از جانب خداوند
است ...

علامه شیخ بهائی رحمته الله علیه می فرماید:

کسی که در توبه اهمال ورزد و آن را از وقتی به وقتی دیگر پیش اندازد،
میان دو خطر عظیم باشد که اگر به فرض از یکی از آنها جان سالم به در برد، از
دیگری نتواند به در برد:

اول آن که اجل بدو مهلت ندهد و از غفلت خویش آگاه نگردد جز هنگامی
که مرگش فرار رسد و فرصت تدارک از دست رود و درهای تلافی گذشته بسته
شود و وقتی فرا رسد که خدای سبحان بدان اشارت فرموده : و (امروز) میان
آنها و آرزوهایشان (که به دنیا برگردند یا توبه و ایمانشان را بپذیرند تا از عذاب
رهایی یابند) به کلی دوری و مباینت افتاد ⁽⁶⁶⁾ و چنان شود که روزی یا ساعتی
مهلت طلبد لیک سوالش اجابت نشود؛ چنانکه حق تعالی فرمود: پیش از آن که

مرگ یکی از شما فرا رسد در آن حال (به حسرت) گوید: پروردگارا! اجل مرا اندکی به تاخیر انداز ⁽⁶⁷⁾ یکی از مفسرین در تفسیر این کریمه گفته است: چون محتضر را پرده کنار رود، گوید: ای ملک الموت! مرا روزی مهلت ده تا به خدایم عذر آورم و توبه کنم و عملی صالح انجام دهم. لیک، ملک الموت او را گوید: روزها را تباہ ساختی؛ پس گوید: یک ساعت مهلتم ده و به تاخیر انداز. ملک الموت گوید: ساعات را بر باد داده ای و حال، ساعتی مهلت خواهی؟ پس در توبه بر او بسته شود و به روح خود، آتش را مزمره کند و شربت حسرت و ندامت بنوشد بدان سبب که عمر خویش را ضایع ساخته است و چه بسا اصل ایمانش نیز در اثر صدمات این احوال از دست رود.

دوم آن که ظلمت و تیرگی گناهان بر قلبش تراکم یابد تا بر آن، شکل یابد، و زنگار شود به طوری که دیگر محو نشود، چه در اثر هر معصیتی که انسان مرتکب شود، ظلمتی بر قلب پدید می آید؛ چنانکه در آئینه به واسطه دم انسان، ظلمتی پدید می آید. پس چون ظلمت گناهان، بر روی هم انباشته شوند، به صورت زنگار، در آیند؛ چنانکه بخار نفس انسان آئینه را چنین کند. هنگامی که این زنگار بسیار شوند و مدتی طولانی باقی بمانند، در قلب انسان چنان فرو روند که دیگر به هیچ وجه صیقل نپذیرد.

گاه از این، به قلب منکوس و سیاه تعبیر کنند؛ چنانکه از (امام) باقر علیه السلام را تباہ نکند. قلب همچنان بر گناه اصرار ورزد تا گناه بر آن غالب آید و آن را وارونه کند ⁽⁶⁸⁾ و نیز فرمود: بنده ای نیست جز آن که در قلبش نقطه ای است سفید. چون گناه کند؛ در آن، نقطه ای سیاه پدید آید. چنانچه توبه کند، این نقطه سیاه برود، و چنانچه در گناهان پیش رود، نقطه افزون گردد تا روی سفیدی را بیوشاند و به طوری که دیگر صاحبش به هیچ روی، به خیر باز نگردد، و این

مراد خدای عزوجل است که فرماید: چنین نیست؛ بلکه ظلمت بدکاری و ظلمشان بر دل‌های آنان غلبه کرده است (69)

این که فرمود: صاحبش به هیچ روی، به خیر باز نگردد، گواه است بر آن که دارنده چنین قلبی ادا از گناهان روی نگرداند و توبه نکند؛ حتی چنانچه به زبان بگوید که به سوی خداوند توبه کردم، صداقتی در آن نباشد و تنها زبان خویش را به حرکت در آورده است؛ بدون آن که قلبش را با آن موافقتی باشد، پس آن را اصلاً اثری نیست، چنانکه مجرد سخن غسل که بگوید: لباس را شستم، لباسها را از پلیدیها پاک نکند.

و چه بسا صاحب چنین قلبی نسبت به اوامر و نواهی شرعی بی‌مبالا شود و امر دین در نظرش آسان آید و وقع احکام الهی از قلبش رخت بریندد و طبعش از قبول آنها سرباز زند، و این به اختلال در عقیده اش منجر شود و ایمانش زایل گردد و در نتیجه بر غیر دین بمیرد؛ و این حالت همان است که از آن به عاقبت شر تعبیر کرده اند - نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا. (70)

بعضی از ارباب علم گفته است:

توبه را مغتنم بدار پیش از آن که نزدیک به مرگ تائب گردد و مقیم رهسپار شود، و پیش از آن که نتیجه پشیمانی باشد و موجود عدم گردد (یعنی سرمایه عمر از کف بدر رود) و پیش از آن که ادبار بر مصرت به گناه سراپرده زیان زند که در آنگاه نه اقاله عثار است و نه توفیق انابه و اعتذار.

همچنین در اواخر کتاب کشکول شیخ بهائی رحمته الله است:

در حدیث است که چون پیری کهنسال توبه کند، ملایک گویند: حال که حواست به سستی و ناتوانی رسیده و نفست به سردی گراییده (توبه می کنی؟) (71)

عطبی نقل کرده است که مردی را هنگام مرگ گفتند: بگو: لا اله الا الله مرد گفت: آه! افسوس بر جوانی! در چه زمانی عنفوان جوانی را از دست داده ام، و در حینی که غیرتمند مرد و کابین ارزان شد و حجاب از هر باب بر کنار رفت: همچنین، مردی در حال مرگ بود و چیزی نمانده بود که جان به جان آفرین تسلیم کند. او را گفتند: لا اله الا الله. گفت: اندوه من بر زمان است و در چه زمانی روزگار ناگوار اصابت کرد؛ در حینی که زمستان پشت کرد و تابستان روی آورد و شراب و ریحان خوشمزه و پاک و پاکیزه است.

و به شخص دیگر در حال احتضارش گفتند: بگو لا اله الا الله گفت: شب سرد شد و آب خوشمزه و شراب گوارا، از ما حزیران و تموز و آب گذشت. پس در همان وقت جان تسلیم کرد.

حکایت است مردی منزلش در نزدیکی حمام منجاب بغداد بود، روزی زنی از او پرسید: ای مرد! حمام منجاب کجاست؟ مرد، او را به جایی دیگر راهنمایی کرد، مکانی مخروبه که زن را راه گریختن از آن نبود. مرد به دنبال او رفت و در همان جا به او تجاوز کرد. مدت‌ها بعد هنگامی که مرد در بستر مرگ افتاد، او را گفتند: بگو لا اله الا الله مرد در پاسخ این بیت را خواند و مرد:

یا رب قاتلة یوما و قد تعبت :

این الطریق الی حمام منجاب (72)

سؤ خاتمه این گونه روی می آورد و مخذول را از راه عاقبت می اندازد، پناه می بریم به خدا از سؤ خاتمه .

از صاحب دلی است که گفته است :

تائبان منیب را انواعی است: کسی که توبه از گناهان و بدیها می کند، و کسی که از لغزشها و غفلتها، و سه دیگر آن که از رؤیت حسنات و مشاهده طاعات خویش .

و بر این منوال کسی را پرسیدند که ثواب کدام عمل بیشتر است؟ در پاسخ، این بیت را بسرود:

إذا محاسنی اللاتی ادل بها کانت ذنوبی فقل لی کیف اعتذر
ادل از ماده الدلال به معنای التغنج است که در فارسی همان معنای ناز کردن را دارد. گویی این بیت اشارت است به حدیث مشهوری که می فرماید:

حسنات ابرار، سیئات مقربان است. (73)

فصل سیزدهم : حث بر توبه در آیات و اخبار

خدای عزوجل می فرماید: (74)

(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا ۗ إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ) . (75)

همچنین می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ) (76)

چنانکه می فرماید:

(أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) (77)

و نیز می فرماید:

(الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٨﴾ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ ۗ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ ۗ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (78)

همچنین می فرماید:

(تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ ۗ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ ۗ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ) (79)

در کتاب شریف و گران سنگ کافی ، از ابن وهب نقل است که می گوید:

شنیدم که ابو عبدالله ، امام صادق علیه السلام فرمود:

چون بنده توبه نصح کند، خداوند او را دوست بدارد، و در دنیا و آخرت ،
(گناهان) او را ببوشاند. پرسیدم : چگونه (گناهان) او را می پوشاند؟ فرمود:
گناهانش را که دو ملک بنوشته اند، از یادشان ببرد، و اعضای بدنش را وحی

فرماید که گناهِش را پنهان کنید، و به مواضعی از زمین (که در آنها گناه کرده است) وحی فرماید که گناهی که در شما مرتکب شده، کتمان کنید. پس او به لقای خدای رود در حالی که چیزی بر گناهِش گواهی ندهد.⁽⁸⁰⁾

همچنین در همان کتاب شریف است که محمد بن مسلم از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام نقل کرده است:

ای محمد بن مسلم! گناهانی که مؤمن از آن توبه کند، بخشوده شود. پس باید برای زمان پس از توبه از نو شروع به عمل کند، و به خدا سوگند که این توبه تنها اهل ایمان راست. عرض کردم: چنانچه توبه خویش را بشکند و گناه کند و سپس توبه کند چه؟ فرمود: ای محمد بن مسلم! آیا توانی باور کنی که بنده ای مومن بر گناه خویش پشیمان شده و از خدا آمرزش خواسته و توبه کرده، ولی خداوند توبه اش را نپذیرفته است؟ گفتم: او بارها چنین کرده؛ گناه کرده و سپس توبه و استغفار! فرمود: هر گاه مومن به استغفار و توبه باز گردد، خداوند نیز بخشایش و آمرزش را به سویش باز گرداند، و خداوند، آمرزنده و مهربان است. توبه را می پذیرد و بدیها را در می گذرد. پس مبادا مؤمنان را از رحمت خدا دور نمایی!⁽⁸¹⁾

حدیث دیگر از جابر است که از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام نقل می کند:

کسی که از گناه توبه کند، چون آن است که گناهی نداشته است، و آن که گناه بماند و در همان حال، آمرزش طلبد (و توبه نکند) چون کسی است که استهزا می کند.⁽⁸²⁾

همچنین آیات و اخبار بسیار دیگری درباره توبه موجود است که ان شاء الله آنچه به عنوان نمونه ذکر نمودیم، کفایت می کند.

ناگفته نماند آنچه در مباحث حاضر درباره توبه ، به اسلوب علم کلام بیان
گشت ، مناسب با این حال و مقام بود، و البته حقایق و مطالبی رفیع و سامی در
این باره موجود است که از افشای آن - که خاص خواص است - خودداری
نمودیم .

خاتمه : تبرک به کلام علوی

در پایان ، مناسب است که این مباحث گرانقدر را به ذکر سخنان حضرت وصی ، امام الائمه ، امیر مؤمنان ، علی علیه السلام مزین و متبرک کرده ، شرافتی ، افزون تر بدان ارزانی نماییم و شرحی که در کتاب تکلمة منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة بر این بخش از کلمات آن بزرگوار تحریر کرده ایم ذکر نماییم . خطبه ای که درصدد ذکر و شرح آنیم ، خطبه دویست و سی و پنجم کتاب شریف نهج البلاغه است ، که امام علی علیه السلام می فرماید:

فاعملوا و انتم فی نفس البقاء و الصحف منشورة ، و التوبة مبسوط ، و المدبر یدعی ، و المسیء ، یرجى قبل ان یخمد العمل و ینقطع المهمل و ینقضی الاجل ، و یسد باب التوبة و تصعد الملائكة فاخذ امرؤ من نفسه لنفسه ، و اءخذ من حی لمیت ، و من فان لباق ، و من ذاهب لدائم ، امرؤ خاف الله و هو معمر الی اجله ، و منظور الی عمله امرؤ الجلم نفسه بلجاهما ، زمها بزمامها ، فامسکها بلجاهما عن معاصی الله و قادها بزمامها الی طاعة الله .⁽⁸³⁾

شرح واژگان

فی نفس البقاء یعنی در سعه بقاء. نفس - به فتح نون و فاء - بر وزن سبب به معنای فراخی، فربگی، گستردگی و وسعت است. در الصالح جوهری آمده است: و النفس بالتحریک، يقال: انت فی نفس فی امرک ای فی سعة صحف، جمع صحیفه است به معنای کتاب. صحائف. نیز جمع دیگر صحیفه است. در این جا مراد، از صحیفه، کتابهای اعمال انسانهاست. کلمه توبه در اصل به معنای بازگشتن از گذشته است. از این رو، زمخشری، آیه کریمه، فتلی آدم من ربه بکلمات فتاب علیه⁽⁸⁴⁾ را چنین تفسیر کرده است: خداوند، به رحمت و قبول به سوی آدم رجوع فرمود توبه در اصطلاح عدلیه، به معنی پشیمانی از گناه، به جهت قبح آن است. از این رو آن را بدین گونه به تفصیل تعریف کرده اند که توبه عبارت است: از پشیمانی بر گناه به جهت قبحش و با عزم بر این که دیگر در آینده به سوی آن باز نگردد. به عبارتی دیگر پشیمانی بر فعل قبیح با این عزم که عملی دیگر چون آن را به انجام نرساند. چنانکه شرح تفسیرش گذشت.

چنانچه توبه به خداوند متعال اسناد داده شود، پس از آن، حرف علی می آید؛ مانند: وارنا مناسکنا و تب علینا⁽⁸⁵⁾ و چون به بندگان مسند شود، حرف الی پس از آن می آید؛ مانند یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا⁽⁸⁶⁾ و در صحاح جوهری است: و تاب الی الله توبة و متابا و قد تاب الله علیه و فقه لها.

طبرسی در کتاب تفسیر مجمع البیان می گوید:

توبه و اقلاع و انابه در لغت نظیر یکدیگرند، و اصرار، ضد توبه است. خدای تعالی، موصوف به ثواب است، و معنای آن این است که او توبه بندگان را می پذیرد. توبه در اصل به معنای رجوع از گذشته و پشیمانی بر تفریط خویش

است . بنابراین ، خدای تعالی تائب بر بنده است بدین معنا که توبه او را می پذیرد، و بنده ، تائب به سوی خداوند است بدین معنا که بر گناهی که مرتکب شده ، پشیمان است .

افعال یدعی و یرجی هر دو ناقص واوی و از ریشه دعو و رجو هستند. ممکن است یرجی از ارجاء به معنای تاخیر و امهال باشد، و قلب همزه به یاء نیز در آن ممکن است . پس ابتدا همزه به یاء مبدل شده است و پس یاء به الف ؛ چنانکه در سوره اعراف و شعراء خدای تعالی می فرماید: قالوا اءرجه و اءخاه ⁽⁸⁷⁾ جوهری در صحاح اللغة می گوید: اءرجات الامر: اءخرته ، بالهمز و بعض العرب يقول ارجیت ، و لا یهمز،

درباره یخمد در صحاح آمده است :

(عرب می گوید:) خدمت النار تخمد خمودا، در هنگامی که زبانه آتش فروکش کرده و لهیب آن به خاموشی گراییده است . این فعل ، از بابهای نصر و علم است . یزد بن حماد سکونی در حماسه نود و سوم گفته است :

انی حمدت بنی شیبان اذ خدمت نیران قومی و فیهم شبت النار مهل بر وزن اجل به معنای بردباری است . مرزوقی در شرحش بر الحماسة گوید: مهل و مهل و مهلة در مفهوم ، با یکدیگر متقارب و معانی مدارا و سکون را در خود دارند.

در این جا مراد از این کلمه ، عمر است که مردم در آن مهلت یافته اند. اجل به معنای مدت یک چیز، هنگام مرگ و غایت وقت است . فاخذ فعل امر است ؛ لیک در صورت خبر. بنابراین معنای آن چنین است : فلیاخذ. میت بر وزن فیعل از ماده موت است . اصل آن ، میوت است - مانند سید که از، سیود - است .

نظام الدین نیشابوری ، در شرحش بر کتاب الشافیه ، اثر ابن حاجب می گوید:

عین در (اسمهایی) چون سید مکرر نیست ؛ زیرا وزن فعل با عین مکسور و فعل با عین مفتوح ، در اسمهای صحیح یافت نمی شود.

وزن فعیل با عین مکسور نیز اگرچه در اسمهای صحیح موجود نیست ، لیک از آن جا که وزن فعیل با عین مفتوح - مانند صیرف و ضیغم - در کلام عرب موجود است ، پس گویی اجوف را به سبب مناسبت حرف یاء با کسره ، مختص به این حرکت کرده اند.

کلمه لجام ، معرب لگام فارسی است ؛ چنانکه در صحاح آمده است : کلمه لجام ، فارسی و معرب است .

قادها: عرب می گوید: قدرت الفرس و غیره ، اقود قودا، در هنگامی که لگام اسب - یا حیوانی دیگر - را به دست گرفته ، خود در پیش آن حرکت و حیوان را به دنبال خود روان کند. معنای این کلمه ، عکس کلمه ساق - از باب قال - است . پس معنای قاد به حرکت واداشتن در حالتی که شخص ، خود در پیشاپیش حرکت کند، و آن را به دنبال خود روان نماید.

اعراب

کلمه فاء در آن جا که حضرت ﷺ می فرماید: فاعملوا، تنها مفهوم معنای ترتیب است ، بنابراین ، تقدیر کلام چنین می شود: انتم فی نفس البقاء و... فاعملوا قبل ان یخمد العمل .

کلمه واو در ابتدای جمله و انتم فی نفس البقاء، حالیه است ، و جمله مذکور، مرکب است از مبتدا و خبر. جمله های چهار گانه ای که پس از این جمله آمده

اند، همگی معطوف بر این جمله اند. معنای جمله چنین است: و الحال انتم فی نفس البقاء و الحال الصحف منشورة و الحال

قبل ان یخمد العمل ظرف است و متعلق به فعل اعملوا و جمله های چهارگانه پس از آن، معطوف بر آنند. بنابراین، معنا چنین است: فاعملوا قبل ان ینقطع المهمل و فاعملوا قبل ان ینقضی الاجل و...

فاخذ امر و من نفسه لنفسه: فعل اخذ ماضی است که در این جا، قائم مقام فعل امر است؛ به عبارت دیگر، فعل امری است که به صورت خبر آمده و معنای آن، فلیاخذ است.

کلمه فاء رابط جمله شرط و جواب است. تقدیر چنین است: اذ کان کذلک، فلیاخذ... دو کلمه من و لام، حرف حزند، و لام، برای تعلیل است و همین طور است سه جمله بعد.

امر و خاف بدل است برای امر و در جمله فاخذ امر و در نیز امر و الجم نفسه

و او در عبارت و هو معمر، حالیه، و منظور، عطف بر معمر است.

عبارت فامسکها بلجامها تا آن جا که می فرماید: طاعة الله، مفصل و مبین عبارت الجم نفسه بلجامها و زمامها بزمامها است. بنابراین، فاء مفهم ترتیب است، زیرا این حرف، جمله مفصل را بر جمله مجمل عطف می نماید؛ چنانکه در کتاب مغنی اللیب آمده است؛ چنانکه در قرآن کریم نیز فاء در این مقصود استعمال گشته است که خدای تعالی می فرماید: فقد سالوا موسی اکبر من ذلک، فقالوا: ارنا الله جهرة⁽⁸⁸⁾ و نیز: و نادى نوح ربه فقال: رب ان ابني من اهلی ...

(89)

حرف باء که در چهار موضع استعمال شده است، مفهم معنای استعانت است؛ مانند کتبت بالقلم، و نجرت بالقدم. این حرف، در موضع اول، متعلق به

الجم ، و در موضع دوم ، متعلق به زم ، و در موضع سوم ، متعلق به امسک و در موضع چهارم ، متعلق به قاد است .

معنای خطبه

امام علی عليه السلام در این خطبه ، مردم را به فرمانبرداری خداوند و توبه به سوی او دعوت و ترغیب می فرماید. نفس را از پیروی هوا و هوس نهی کرده ، آن را به سوی کمالات انسانی سوق می دهد. مردم را از نا امیدي از رحمت خدای و سوء ظن به آن جناب باز می دارد که یاس از روح خدا در حالی که باب توبه باز است و حال ، وقت عمل است ، روا نیست . از این رو می فرماید: فاعملوا و انتم فی نفس البقاء. یعنی حال که در سعه حیات و بقایید و هنگام عمل ، از دست نرفته ، از ممر و مقر خویش بهره جویید و فرصتها را غنیمت شمارید و این الوقت باشید.

در آن جا که می فرماید: و الصحف منشوره ، یعنی صحیفه هایی که اعمال خلاق در آن نوشته می شود، باز است و هنوز بسته نشده است . این صحیفه ها، زمانی بسته و در هم پیچیده می شود که اجل فرا برسد. به عبارتی دیگر، عمل کنید؛ چه شما زنده اید و می دانید که صحیفه اعمال انسان بسته نمی شود جز به هنگام مرگ ، و مادامی که اجل نرسیده ، انسان برای کار و عمل صالح ، در فراخ بالی و آزادی است .

عبارت و التوبه مبسوطة یعنی توبه شما نه مردود است و نه مقبوض . پس اگر بدان همت بگمارید، تا زمانی که مرگ شما فرا نرسیده ، در آن باز است و سفره اش پهن .

پیامبر خدا صلى الله عليه وآله در انتهای خطبه ای - چنانکه در کتاب من لایخضره الفقیه صدوق آمده است - می فرماید:

کسی که پیش از یک سال به مرگش ، توبه کند، خدای توبه اش پذیرد. سپس فرمود: یک سال ، بسیار است ؛ پس چنانچه پیش از یک ماه به مرگش توبه کند، خدای توبه اش پذیرد. سپس فرمود: یک ماه ، بسیار باشد؛ پس چنانچه یک روز به مرگش ، توبه کند، خدای توبه اش پذیرد. سپس فرمود: یک روز، بسیار باشد؛ پس چنانچه ساعتی پیش از مرگ توبه کند، خدای توبه اش پذیرد. سپس فرمود: یک ساعت نیز بسیار است ؛ پس اگر پیش از آن که نفسش بدین جا رسد و به گلوی مبارکش اشارت فرمود: توبه کند، خدای توبه اش پذیرد. (90)

در کتاب مجمع البیان ، پس از نقل روایت فوق از کتاب من لا یحضره الفقیه ، آمده است :

این روایت را عینا ثعلبی نیز به اسنادش از عبادة بن صامت ، از پیامبر ﷺ روایت کرده است جز آنکه در آخر روایت چنین آمده است : و یک ساعت بسیار باشد؛ پس اگر پیش از آن که مرگ را در گلوی خویش غرغره کند، توبه نماید، خدای توبه اش پذیرد.

در کتاب شریف اصول کافی ، تالیف ثقه الاسلام کلینی رحمته الله از ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام نقل است که فرمود:

توبه

آدم عليه السلام عرض کرد: پروردگارا! شیطان را بر من سلطه بخشیدی، و او را چون خون (که در بدنم جاری است) بر من چیرگی دادی؛ پس مرا نیز چیزی عنایت فرما! خداوند فرمود: تو را چنین (نعمتی) بخشم که چون کسی از فرزندان، تصمیم بر انجام گناهی گیرد. (و آن را انجام ندهد)، بر او نوشته نشود، و چون آن را انجام دهد (تنها) یک گناه بر او نوشته شود، و چون عزم بر انجام عملی نیک گیرد، چنانچه به انجامش نرساند، حسنه اش برایش نوشته شود، و چون به انجامش رساند، ده حسنه برایش نوشته شود. آدم عرض کرد: پروردگارا! مرا بیشتر ده! فرمود: تو را این بخشم که چون کسی از فرزندان گناهی کند و سپس از من بخشش خواهد، او را ببخشایم عرض کرد: پروردگارا، مرا بیشتر عنایت فرما! توبه را بدانان بخشیدم و یا فرمود: (سفره) توبه را تا هنگامی که نفس به گلو برسد برایشان گستردم.

آدم، عرض کرد: پروردگارا، مرا کافی است. ⁽⁹¹⁾

همچنین در همان کتاب ارزشمند نقل است که معاویه بن وهب گفته است: به سوی مکه رهسپار بودیم که پیرمردی متاله و متعبد ما را همراهی می کرد. لیکن او بر مذهب ما اطلاعی نداشت و (به مذهب اهل جماعت) نماز را در سفر می خواند. برادرزاده اش که شیعه بود، او را در این سفر همراهی می کرد. از قضا پیرمرد بیمار شد. برادرزاده اش را گفتم: اگر مذهب شیعه را بر عمویت عرضه بداری، امید است که او (از عقاب الهی) رهایی یابد! همراهان، همگی گفتند: این پیرمرد را به حال خود واگذارید؛ چه او بر همان حالی که هست نیکوست لیک، برادرزاده طاقت نیاورد و او را گفت:

ای عمو! همه مردم جز اندکی ، پس از رسول خدا ﷺ از دین خدا خارج شدند. همچنانکه باید از رسول خدا ﷺ اطاعت و پیروی می کردیم ، بایستی از علی بن ابیطالب ع نیز اطاعت و پیروی کنیم ، او و اطاعت از او پس از رسول خدا ﷺ ، حق است پیرمرد، نفسی کشید و فریاد برآورد: من آنچه را تو گفتی باور کردم . و سپس جانش از بدن خارج شد. پس از آن خدمت ابو عبدالله (امام صادق ع) مشرف گشتیم ، علی بن سری ، ماجرا را برای حضرت نقل کرد، ابو عبدالله ع فرمود: آن مرد، اهل بهشت است . علی بن سری عرض کرد:

او جز در همان وقت ، بر چیزی از مذهب شیعه آگاهی نداشت !
 امام فرمود:

پس جز این از او چه می خواهید؟! به خدا سوگند که او به بهشت رفته است ⁽⁹²⁾

در روایتی دیگر، از زراره از حضرت ابو جعفر، امام باقر ع نقل کرده است :

چون نفس بدین جا رسد - و اشاره به گلوی مبارکش فرمود - برای عالم توبه نیست ؛ لیک جاهل را توبه باشد. ⁽⁹³⁾

در ریاض السالکین فی شرح السید الساجدین ع در دعای سی و یکم آمده است :

بعضی از مفسران گفته اند که یکی از الطاف خداوند تعالی بر بندگان این است که قبض کنند ارواح را امر فرموده تا قبض روح را از انگشتان پای شروع کند. سپس اندک اندک به بالا رفته ، تا آن که به سر برسد و بالاخره به

گلوگاه منتهی شود؛ برای آن که شخص در این فرصت تا مرگ را به عیان ندیده ، بتواند به سوی خداوند تعالی باز گردد و وصیت و توبه ای کند و حلالیتی بطلبد و یاد و ذکر خداوند سبحان را به خاطر آورد و در حالی که ذکر خداوند بر زبان اوست ، روح از بدنش خارج شود؛ پس امید باشد که بدین وسیله عاقبت به خیر شود.

در آن جا که حضرت عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: والمدبر يدعى یعنی آن کسی که بر نفس خویش اسراف نموده و از طاعت حق تعالی روی برتافته و از جانب جنابش اعراض کرده است ، او را ندا در می دهد و دعوت می کند که ای فلانی ! به سوی فرمانبرداری خداوند روی آور و به سوی خداوند بازگرد! به کمالاتی روی نما که شایسته و لایق تو است ! خویش را از زندان دنیا و زنجیر هوا و هوس برهان !

بال بگشا و صفیر از شجر طوبی حیف باشد چو تو مرغی که اسیر
زن قفسی

والمسیء یرجى یعنی آن که راه بدی و زشت کرداری را در پیش گرفته ، امید است که از آن راه بازگشته ، از گناه و معصیت کنده شود؛ چه خدای عزوجل ، ارحم الراحمین است و توابان را دوست می دارد.

البته معنای فوق در صورتی است که فعل یرجو از باب رجو باشد؛ لیک اگر - چنانکه پیش از این اشارت رفت - از باب ارجاء به معنای تاخیر و امهال باشد، معنای آن چنین خواهد بود: آن کس که نافرمانی کند و زشت کرداری پیشه سازد، عقابش به تاخیر افتد شاید که توبه کند. پاره ای از اخبار نیز بر این معنا گواهند - چنانکه بعضی از آنها ذکر گشت .

کوتاه سخن آن که این معانی ، همگی مفهم ترغیب و برانگیختن ، شخص اند به سوی توبه و روی گردانی از گناه و نافرمانی ، و این که خداوند با رحمت و اسعش از خطایا و بدیها درمی گذرد، و رحمتش ، بر غضبش سبقت جسته است . او توبه کنندگان را می پذیرد و رافت او بر بندگان ، از رافت و مهربانی پدر بر فرزند، بیشتر است ، و چه خوش گفته است سعدی که :

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| خداوند بخشنده دستگیر | کریم خطا بخش پوزش پذیر |
| نه گردنکشان را بگیرد بفور | نه عذر آوران را براند بجور |
| و گر خشم گیرد زکردار زشت | چو باز آمدی ماجری در نوشت |
| و گر با پدر جنگ جوید کسی | پدر بی گمان خشم گیرد بسی |
| و گر خویش راضی نباشد ز | چو بیگانگانش براند ز پیش |
| خویش | |

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| و گر بنده چابک نیاید بکار | عزیزش ندارد خداوندگار |
| و گر بر رفیقان نباشی شفیق | بفرسنگ بگریزد از تو رفیق |
| و گر ترک خدمت کند لشکری | شود شاه لشکرکش از وی بری |
| و لیک خداوند بالا و پست | به عصیان در رزق بر کس نبست |

در مجمع البیان طوسی رحمته الله علیه در تفسیر قول خداوند عزوجل که می فرماید: و اکتب لنا فی هذه الدنيا حسنة و فی الآخرة انا هدنا الیک ، قال عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء⁽⁹⁴⁾ چنین آمده است :

در حدیث است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حال نماز بود که مردی بادیه نشین در نماز خود چنین می گفت : خداوندا من و محمد را مشمول رحمت خویش قرار ده و نه کسی دیگر را! پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله نماز را

سلام گفت ، خطاب به بادیه نشین فرمود: رحمت واسعة الهی را تنگ کردی
(محدود و سنگچین نموده ای).⁽⁹⁵⁾

در بعضی روایات - مانند روایتی در باب عقل و جهل کتاب
وافی - آمده است :

اگر شما گناه نمی کردید، خداوند به جای شما قومی را می آورد که گناه
می کردند و سپس استغفار، تا خداوند آنان را ببامرزد.⁽⁹⁶⁾

نگارنده گوید: دلیل آنچه در روایت فوق آمده ، این حقیقت است که
اسمای حسنا و صفات علیای خداوند، همواره ظاهری می طلبند تا آثار خود
را به ظهور رسانند. پاره ای از این صفات عبارتند از عفو و غفور و تواب ،
و چه خوش گفته است شیخ عارف ، فرید الدین عطار که :

بود عین عفو تو عاصی طلب عرصه عصیان گرفتم زان سبب

چون بستاریت دیدم پرده ساز هم به دست خود دریدم پرده باز

رحمتت را تشنه دیدم آبخواه آبروی خویش بردم از گناه

این مقام را کلامی است که به ادراک کسی جز اهل شهود و عارفان به اسرار
اخبار در نیاید، و بهتر آن است که از بیان آنها اعراض نماییم و طومارشان را
در هم پیچیم ؛ چه خوف آن است که در این وادی گامهایی بلغزد و مراد را
در نیاید، البته آنچه به اشارت مذکور آمد، خواص و اهل فطانت را کفایت است .
کلام مبارک امام علیه السلام که فرمود: قبل ان یخمد ظرف است و متعلق
به فعل فاعملوا؛ یعنی عمل کنید پیش از آن که چراغ عمل
خاموش شود و به عبارتی دیگر: عمل را غنیمت شمارید و بدان مبادرت ورزید
و پیش از آن که چراغ عمل به خاموشی گراید و اجل در رسد؛

که در آن هنگام به سرایی منتقل شوید که نه سرای عمل و کاشت است ؛ بلکه سرای جزا و برداشت است .

در کتاب سفینه البحار، ذیل ماده ولد از امام صادق علیه السلام نقل است :

پس از مرگ ، آدمی را اجری نرسد مگر به سه خصلت : (اول) صدقه ای که در ایام حیات بنیان نهاده است و این صدقه ، پس از مرگش همچنان جاری باشد، و (دوم) سنتی که از خود بر جای نهد و پس از مرگش همچنان بدان عمل شود، و (سه دیگر) فرزندی صالح از خود باقی گذارد که برایش استغفار کند. ⁽⁹⁷⁾

همچنین در امالی شیخ صدوق رحمته الله از امام صادق علیه السلام روایت شده است : شش خصلت است که مؤمن را پس از مرگ سود بخشد: (یکی) فرزندی صالح که برایش استغفار کند، و (دوم) قرآنی که آن را قراءت کرده ، (سوم) چاه آبی که حفر کرده و (چهارم) درختی که غرس کرده و (پنجم) صدقه آبی که جاری نموده و (ششم) سنت حسنه ای که بنیان نهاده است و پس از او همچنان بدان عمل شود. ⁽⁹⁸⁾

با تدقیق می توان دریافت که شاید آن بخش از کلام مبارک امام علیه السلام در روایت نخست که فرمود: صدقه ای ... بنیان نهاده است شامل بعضی از مواردی که در روایت دوم ذکر شده است باشد؛ پس گویی روایت نخست ، مجمل است و روایت دوم تفصیل آن - فتامل .

شخص آگاه ، خود از کلام امام علیه السلام که فرمود: قبل ان یخمد العمل در می یابد که دنیا، تجارتگاه اولیاءالله و محل کسب اولی الالباب است . پس خوشا به حال آن که این تجارتگاه و زندگی

پیش از مرگ را غنیمت شمارد، و به راستی آن کس که حظ خویش را به بهایی باطل و دانی بفروشد و سرای آخرت را به متاعی بی ارزش تباه سازد، در تجارت خویش زیانکار و ناکام است .
شارح معتزلی فعل یخمد را یحمد با حاء مهمله خوانده و آن را بهتر از حاء معجمه دانسته و گفته است :

عبارت قبل اءن یحمد العمل استعاره ای ملیح است ؛ چه این که عمل میت ستوده و نکوهش می شود.

و یخمد با حاء از خدمت النار نیز روایت شده است ، لیک اولی بهتر است .
ولی ، چنانکه گفته ایم ، به قرینه ینقطع حاء بهتر است .

این که امام علیه السلام می فرماید: و ینقطع المهل یعنی پیش از آن که عمرتان که در آن مهلت یافته اید، منقطع شود، و گویی امام علیه السلام عمر را به سبب - یعنی ریسمان - تشبیه فرموده است . بنابراین معنا چنین می شود: پیش از آن که سبب عمرتان منقطع گردد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به ابوذر در روایتی می فرماید: بر عمر خویش ، بیش از درهم و دینارت بخیل باش ⁽⁹⁹⁾

و ینقضی الاجل یعنی عمل کنید پیش از آن که مهلت تمام شود و اجل فرا رسد که چون آن زمان آید، حتی ساعتی پس نیافتد.

کلام مبارک و یسد باب التوبه ، یعنی به سوی عمل و کار بشتابید پیش از آن که باب توبه بسته شود؛ چه پیش از این گذشت که چون وقت معاینه و اشراف مرگ فرا رسد، توبه پذیرفته نخواهد شد که خدای تعالی می فرماید: حتی اذا جاء احدهم الموت ، قال : رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها... ⁽¹⁰⁰⁾

و تصعد الملائكة ، یعنی عمل کنید پیش از آن که
ملائکه ای که اعمال شما از طاعات و معاصی را ضبط می نمایند، به
آسمان بالا روند، زیرا هنگامی که انسان بمیرد، ملائکه کاتب را دیگر کاری
نیست .

نگارنده گوید: شک نیست که در این که انسان همواره تحت نظر
و مراقبت است ، و هر انسانی را ملائکه ای است که اعمال و افعال او را ثبت و
ضبط کرده ، بر این امر موکلند. این ، حقیقتی است که فرقان عظیم
و اخبار شریف از رسول گرامی اسلام و آل پاکش علیهم السلام بر آن
گواه و ناطقند؛ چنانکه خدای عزوجل می فرماید: (وَإِنَّ عَلَيْنَا لَلْأَفْظِينَ ﴿١٠﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿١١﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ) ⁽¹⁰¹⁾ و نیز می
فرماید: (إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١٧﴾ مَا يَلْفِظُ مِنْ
قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) ⁽¹⁰²⁾

در مجمع البیان طبرسی رحمته الله در تفسیر این کریمه آمده است :

انس بن مالک نقل کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدای تعالی ، بنده اش
را دو ملک ، وکیل فرموده است که بر او بنویسند. پس چون
بمیرد، گویند: پروردگارا! بنده ات ، فلانی را میراندی ، پس
حال به کجا رویم ؟ خداوند فرماید: آسمانم پر است از ملائکه که مرا عبادت
کنند و زمینم پر از خلق که مرا فرمان برند. به قبر بنده ام روید
و مرا تسبیح و تکبیر و تهلیل گویند و آن را تا روز قیامت در زمره
حسناتش به کتابت آورید. ⁽¹⁰³⁾

همچنین در همان کتاب آمده است :

ابو امامه ، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود: فرشته جانب چپ ،
شش ساعت ، قلم از نوشتن عمل بنده خطاکار یا زشتکار باز نگاه دارد. پس

چنانچه پشیمان شود و از خدای بخشش طلبد، آن را ننویسد، و گرنه یک گناه بر او نخواهد نوشت. ⁽¹⁰⁴⁾ در روایت دیگر است: فرشته جانب راست، بر فرشته جانب چپ، امیر است. پس چون بنده ای عملی نیک انجام دهد، هشت برابرش برایش بنویسد، و چون عملی زشت به انجام رساند و فرشته جانب چپ اراده کند که آن را بنویسد، فرشته جانب راست او را گوید: باز ایست، و او هفت ساعت باز ایستد. اگر از خداوند طلب بخشش کند، بر او چیزی ننویسد، و چنانچه چنین نکند تنها یک عمل زشت بر او نوشته شود. ⁽¹⁰⁵⁾

همچنین در کتاب شریف کافی، زرارة از امام باقر یا امام صادق علیه السلام نقل می کند:

خدای تبارک و تعالی برای آدم در فرزنداناش چنین مقرر فرمود که چون کسی همت به انجام کاری نیک بندد و آن را به انجام رساند، یک حسنه برایش نوشته شود و چون آن را به انجام رساند، ده حسنه برایش نوشته شود، و چون کسی همت به انجام کاری زشت بندد و آن را انجام ندهد، چیزی بر او نوشته نشود، و اگر آن را به انجام رساند، تنها یک گناه بر او نوشته شود. ⁽¹⁰⁶⁾ در کتاب وافى، در توضیح این که چرا حسنه را ده برابر نویسند و سیئه را تنها یکی نویسند، آمده است:

شاید سر در این باشد که جوهر انسانی، بالطبع به عالم علوی مایل است؛ چه این جوهر از همان اقتباس گشته و هبوطش در قالب جسمانی از طبیعتش غریب است، و حسنه به سوی آنچه که موافق این طبیعت است ارتقاء می یابد؛ چرا که جنس آنها یکی است. مثلاً نیرویی که می تواند سنگ را یک ذراع به سوی بالا به حرکت در آورد، چنانچه در

جهت پایین خرج شود، آن را ده ذراع یا بیشتر به حرکت در خواهد آورد. از این رو، حسنه را ده الی هفتاد چون خود است بعضی از آنها را اجری است بی حساب، و حسنه ای که نیت خودنمایی و ریا و یا عجب، تاثیر آن را مانع نشود، چون سنگی ماند که از بلندی به سوی پایین در غلطد و هیچ مانعی در سر راهش مانعش نشود. این سنگ همچنان به حرکت خویش ادامه می دهد و تا به آن جا که باید، برسد.

همچنین در کتاب شریف کافی نقل است :

عبدالله بن موسی بن جعفر ع گوید: از پدرم پرسیدم که آیا چون بنده اراده گناه یا کار نیک کند، دو ملک از آن خبر یابند؟ فرمود: آیا بوی خوب و بوی مستراح یکی است؟! گفتم: خیر! فرمود: چون بنده اراده کار نیک کند، نفسش خوشبو بیرون آید. پس فرشته جانب راست، فرشته جانب چپ را گوید: برخیز (و برو) که او همت به کار نیک بسته است. و چون بدان عمل اقدام کند، زبانش قلم او شود و آب دهانش، مرکب، و آن را برایش بنویسد، و چون اراده گناه کند، نفسش بدبو بیرون آید. پس فرشته جانب چپ، جانب راست را گوید: باز ایست که او همت به گناه بسته است، و چون گناه را به انجام رساند، زبانش قلم او شود و آب دهانش مرکبش، و گناه را بر او بنویسد. (107)

در کتاب وافی، در توضیح روایت فوق آمده است :

آب دهان و زبان به عنوان آلتی برای ثبت حسنه و سیئه معرفی شده؛ چه بنای اعمال بر آن است که در قلب است، و زبان بدان تکلم می کند و پرده از آن بر می دارد و بدین معنا اشارت فرموده است

که : (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) ⁽¹⁰⁸⁾ و این آیه دهان و زبان ، صورتی است مر آن معنا را؛ چنانکه شاعر گفته است :

ان الكلام لفي الفؤاد و انما جعل اللسان على الفؤاد دليلا
روایتی دیگر در کافی است که فضیل بن عثمان مرادی گوید از ابو عبدالله ،
امام صادق عليه السلام شنیده است :

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: چهار خصلت است که در هر که باشد در وقت ورود به بارگاه خداوند، پس از آن دیگر او را هلاکتی نیست جز آن که شایسته هلاکت باشد و آن عبارت است از این که بنده همت به کاری نیک بندد که آن را به انجام رساند. چنانچه آن را به انجام نرساند، خدای برایش (به سبب نیت نیکش) حسنه ای بنویسد، و چنانچه آن را انجام دهد، خدای برایش ده حسنه بنویسد، و چنانچه همت به کاری زشت بندد که آن را به انجام رساند؛ پس چنانچه آن را به انجام نرساند؛ چیزی بر او نوشته نشود، و اگر آن را انجام دهد، هفت ساعت بدو مهلت داده شده ، فرشته کاتب حسنات ، کاتب سیئات را که بر جانب چپ است گوید: شتاب مکن که شاید عمل زشتش را به عملی نیک دنبال کند و آن را پاک سازد؛ چه خدای عزوجل فرماید: ان الحسنات يذهب السيئات ⁽¹⁰⁹⁾ و یا بخشش طلبد؛ پس اگر گوید: استغفر الله الذي لا اله الا هو، عالم الغيب و الشهادة العزيز الحكيم الغفور الرحيم ذالجلال و الاكرام و اتوب اليه چیزی بر او نوشته نشود. چنانچه هفت ساعت بگذرد و نه حسنه ای انجام دهد و نه آمرزش طلبد، کاتب حسنات ، کاتب سیئات را گوید: بنویس گناه را بر این نگون بخت محروم . ⁽¹¹⁰⁾

نیز روایتی است دیگر که ابو نعمان گوید:

شنیدم که ابو جعفر علیه السلام فرمود:

ای ابا نعمان! مردم تو را فریب ندهند و از نفست غافل نکنند؛ هر چه به تو رسد همراه تو خواهد بود نه همراه آنان . روزت را به بیهودگی سپری مکن ؛ چه همراه تو کسانی هستند که عمل تو را ثبت می نمایند. پس نیکوکاری کن که هیچ چیزی را به جستجو و طلب نمی بینم که از عمل نیک ، که گناه پیش را از میان می برد، بهتر باشد. ⁽¹¹¹⁾

اما سخن مبارک امام در آن جا که فرمود: فاخذ امرؤ من نفسه لنفسه ، تحضیض و ترغیب است بر فرمانبرداری و اطاعت از خداوند و توجه به جانب رب و توشه انداختن برای سرای باقی . بدین معنا که حال که چنین است ، بایسته است که آدمی از خویش برای خویش ، توشه بگیرد؛ یعنی خود را در طاعات و عبادات و ترک شهوات و انجام خیرات و میرات به زحمت اندازد و مال خود را در راه خدا انفاق کند؛ چه این به منزله آن است که از خویش برای خویش توشه برمی گیرد؛ برای روزی که روز معاد است و حساب . خداوند عزوجل می فرماید:

(فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَذَا مَا أقرءُوا كِتَابِيَهٗ ﴿١٩﴾ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهٗ ﴿٢٠﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٢١﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿٢٢﴾ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿٢٣﴾ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ) ⁽¹¹²⁾

از آن رو که انسان در عبادات و ریاضات ، به واقع از قوای خویش اخذ می کند؛ یعنی آنها را بدان سبب که در راه خدا و برای ذخیره روز معاد انفاق می نماید، به نقصان و کاستی می کشاند، پس به حق می توان گفت که : اخذ من نفسه لنفسه ؛ و البته لطف این کلام مبارک و حسن افادت آن ، چه به لفظ و چه به معنا مخفی نیست .

در کافی ، از شحام نقل است که امام ابو عبدالله علیه السلام فرمود:
از نفست برای نفست اخذ کن . از آن اخذ کن در سلامتی پیش از آن که
بیماری آید و در قوت پیش از آن که ضعف آید و در حیات پیش از آن که
مرگ آید. ⁽¹¹³⁾

همچنین همان امام همام علیه السلام فرمود: خودت را برای خودت وادار و به
کار گیر که اگر اینچنین نکنی دیگری کار تو را به عهده نمی گیرد. ⁽¹¹⁴⁾
در کلام مبارک امام علیه السلام که می فرماید: و خذ من حی لمیت ، مراد از
حی و میت ، خود شخص است ؛ یعنی از خود در حال حیات ،
برای خود در حال مرگ بستاند؛ چنانکه در حدیث پیشین گذشت ، و نیز
روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که خطاب به ابوذر فرمود: پنج چیز را
پیش از پنج چیز غنیمت شمر... زندگی ات را پیش از مرگ . ⁽¹¹⁵⁾

و من فان لباق و من ذاهب لدائم : مراد از فانی و ذاهب ، سرای دنیا، و مراد
از دو کلمه پس از آن دو، سرای آخرت است . دنیا و آخرت را به اعتبارات
گوناگون ، نامهای بسیار است . پس معنای عبارت چنین است : باید از دنیایش
برای آخرتش بستاند.

پس دنیا از آن حیث که محل تجارت و کسب کسی است که به این
فرمایش گرانمایه امام علیه السلام عمل می کند، ممدوح و پسندیده است . البته ممکن
است مراد از فانی و ذاهب بدن انسان ، و مقصود از دو کلمه پس از آنها، روح
باشد بنابراین می توان آن را اشارتی به بقای روح و تجرد آن دانست .

عبارت مبارک امرؤ خاف الله و هو معمر الی اجله و منظور
الی عمله ، بدل است برای فاخذ امرؤ یعنی : فلیاءخذ امرؤ خاف الله ... و معنی
چنین می شود: از خود، برای خود، و از دنیا، برای آخرت بگيرد

مردی که از خدا بترسد و حال آن که تا هنگام اجل فرصت دارد و عمل او مورد نظر است؛ زیرا هر نفسی، رهین کسب خویش است. (116) پس اگر از حضور در بارگاه پروردگار بترسد و نفس خویش را باز دارد، بهشت ماوای او خواهد بود، (117) و چنانچه سرکشی کند و زندگی دنیا را برگزیند، دوزخ جایگاهش باشد. (118)

در آن جا که امام علیه السلام می فرماید: امرؤ الجم نفسه ... نفس انسان را به چهارپایی نافرمان تشبیه فرموده است که باید لگامش بندد و آن را از نزدیکی به گناهان و نافرمانی خداوند باز دارند و به سوی طاعت و فرمانبرداری سوقش دهند، و در غیر این صورت، انسان را به هر جایی که می خواهد، خواهد برد.

مولوی رومی در مثنوی معنوی به نیکی تمام، روح را به عیسای روح الله صلی الله علیه و آله و نفس را به الاغی چموش تشبیه کرده، گوید:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| ترک عیسی کرده خر پرورده ای | لاجرم چون خر برون پرده ای |
| طالع عیسی است علم و معرفت | طالع خر نیست ای تو خر صفت |
| نالہ خر بشنوی رحم آیدت | پس ندانی خرخری فرمایدت |
| رحم بر عیسی کن و بر | طبع را بر عقل خود سرور |
| خ_____ر م_____ک_____ن | م_____ک_____ن |
| طبع را هل تا بگرید زار زار | تو ازو بستان و وام جان گذار |
| سالها خر بنده بودی بس بود | زانکه خر بنده ز خر واپس بود |
| هم مزاج خر شدت این عقل | فکرش اینکه چون علف آرد |
| پس_____ت | بدس_____ت |
| گردن خر گیر و سوی راه کش | سوی رهبانان و رهدانان خوش |

جهاد اکبر بر عهده شان باقی است . پرسیدند: ای رسول خدا!
 جهاد اکبر چیست ؟ فرمود: جهاد با نفس . سپس فرمود:
 برترین جهاد، آن است که شخص با نفس خویش که میان دو پهلوی
 اوست ، به جهاد برخیزد. (119)

از جمله اشعاری که در مذمت پیروی از نفس به صنعت
 تعریب سروده ام ، ابیات ذیل است :

| | |
|------------------------|-------------------------|
| من کرد نفسه پیرویا | فلیقعدن فی الدوزخ جثیا |
| من افکند بدستها زمامه | فماله الخوشی و السلامه |
| لانها لحيه لدغاء | ان بگزد فعمرك فناء |
| ان جاوزت عن حدها بموئی | فانها امارة بالسوء |
| شبهها بالاستر الجموش | من كان ذا دراية و هوش |
| فالقرب منها لگد و گاز | و الحرف فی رکوبها دراز |
| رب پنهت بک من هواها | بدبخت من لا یترس عقابها |

ترجمه خطبه

اکنون که در فراخی بقا هستید (کنایه از این که زنده اید)
 و نامه های اعمال گسترده است و پیچیده نشده ، و توبه پهن است و در آن
 بسته نشده (کنایه از اینکه هنوز اجل شما فرا نرسیده) و آن که از حق تعالی
 و فرمان او پشت کرده خوانده می شود که برگرد و به سوی ما بیا، و آن که بد
 کرده است ، امیدواری به او داده شده که اگر دست از بدی بردارد و به خوبی
 گراید و تدارک کند، از او پذیرفته است و عاقبت به خیر خواهد بود، پس کار
 کنید و تلافی گذشته نمایید پیش از آن که مرگ گریبان شما را بگیرد و چراغ

عمل خاموش گردد، و طناب عمر بریده شود و وقت به سر آید و فرصت از دست رود و در توبه بسته شود، و فرشتگان اعمال دست از کار بکشند و به آسمان بر شوند (کنایه از این که تن به کار دهید پیش از آن که عمر به سر آید و مرگ به درآید.) پس باید هر کسی از خود برای خود (یعنی خویشتن را رنج دهد و کار کند تا در آخرت او را به کار آید که جزاء نفس عمل است، و علم و عمل جوهر انسان سازند) و باید بگیرد از زنده برای مرده (یعنی تا زنده است کاری کند که پس از مردن او را به کار آید) و از دنیای فانی برای سرای جاودانی، یا از بدن فانی برای روح باقی، و از رونده و گذرنده برای دایم همیشگی (یعنی از دنیا برای عقبی یا از تن برای جان).

مردی که از خدا بترسد و حال آن که تا هنگام اجل فرصت دارد و عمل او مورد نظر است (یعنی تا زنده است به عمل کوشد و برای روز تنگدستی خویش کاری کند) مردی که چارپای سرکش نفس را لگام زده و مهار کرده پس به لگامش وی را از معاصی باز می دارد و به مهارش به سوی طاعت خدا می کشاند.

و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین .

پی نوشت ها

1- کتاب هزار و یک کلمه را اخیراً دفتر تبلیغات اسلامی به طبع رسانیده است. این کتاب، در موضوعاتی مختلف، چون فلسفه، عرفان، علوم قرآنی و... حتی پزشکی است.

2- علامه، سید محمد حسین طباطبایی - ره - درباره توبه می فرماید: توبه در لغت به معنای بازگشت است، و توبه از بنده، برگشت اوست به سوی پروردگارش با پشیمانی و بازگشت از سرپیچی، و از جانب خداوند نیز توفیق وی به توبه با آمرزش گناه او. مکرر گفته شد که هر توبه از بنده به سوی خدا، مساوی با دو برگشت خداوند به سوی بنده می باشد - به حسب بیان قرآن - زیرا توبه یک عمل پسندیده ای است که محتاج به نیروست و نیرو دهنده هم خداست. پس توفیق کار خیر را اول خداوند عنایت می کند تا بنده قادر به توبه می شود و از گناه خود بر می گردد، و سپس وقتی موفق به توبه شد، محتاج تطهیر از آلودگی گناهان و آمرزش است، آنجا نیز بار دیگر مشمول عنایت و رحمت و آمرزش خدا قرار می گیرد.

این دو عنایت و برگشت خدا، همان دو توبه ای هستند که توبه بنده را در میان گرفته اند. قرآن می فرماید: ثم تاب علیهم لیتوبوا (توبه 118)، این همان توبه اولی است و می فرماید: اولئک اتوب علیهم و این نیز توبه دومی است، و در میان این دو، توبه بنده قرار می گیرد (تفسیر میزان، ترجمه عبدالکریم نیری، ج 3، ص 4، ص 379).

در اوصاف الاشراف آمده است: معنی توبه رجوع از گناه باشد و اول بباید دانست که گناه چه باشد تا از او رجوع کند، و باید دانند که گردش افعال بندگان بر پنج قسم باشد.

اول: فعلی که بیاید کرد و نشاید که نکند.

دوم: فعلی که نباید کرد و نشاید که کند.

سیم: فعلی که کردن آن از ناکردن بهتر باشد.

چهارم: فعلی که ناکردن از کردن او بهتر بود.

پنجم: فعلی که کردن و ناکردن او یکسان بود.

و گناه نکردن فعلی بود که از قسم اول باشد، و کردن فعلی که از قسم دوم باشد.

و از آن همه عاقلان را توبه واجب بود، و اینجا نه اقوال و افعال جوارح تنها می خواهیم، بل جمیع افکار و اقوال و افعال می خواهیم که تابع قدرت و ارادت هر

عاقلی باشد. اما ناکردن فعلی که از قسم سیم باشد، و کردن فعلی که از قسم چهارم باشد ترک اولی باشد و از معصومان ترک اولی ناپسندیده باشد و توبه ایشان از ترک اولی باشد و... (خواجه نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف، به تصحیح نجیب مایل هروی، انتشارات امام: مشهد، ج 1، صفحه 71).

3- یکی از علومی که در دامان فرهنگ و معارف اسلامی زاده شده و در آن رشد و نمو یافته است، علم کلام است، درباره علم و کلام و منشاء آن سخن بسیار رفته است. همچنین در این که چرا آن را علم کلام نامیده اند، بحثها شده است که می توان به کتابهای مربوط، که کم هم نیستند، مراجعه کرد. لیک آنچه که در این مجال، شاید بتواند فهم و درک مطالب کتاب حاضر را آسانتر کند، این است که به اختصار بیان نمایم که این علم و اساسا هدف و غرض از آن چیست و با بحث توبه - که موضوع کتاب حاضر است - چه رابطه ای دارد.

علم کلام را می توان علمی دانست که متکلم مسلمان به واسطه آن، به اثبات اصول دین و به عبارت بهتر هر آنچه که باید بدان ایمان داشت، می پردازد. البته در این جا غرض ما، ارائه تعریف منطقی از علم کلام نیست.

در این علم، هم از هست ها بحث می شود و هم از بایدها. از بایدها بحث می شود، چون در آن اثبات می شود که باید به چه چیز اعتقاد داشت و به چه چیز اعتقاد نداشت، کدام عقیده را درست دانست و کدام را غلط. از هست ها بحث می شود، چون در آن، صفات و ویژگیهای موضوعات مورد بحث به بیان می آید؛ مثلا این که آیا صفات خداوند، عین ذات اوست یا زاید بر آن، مساله ای است که در علم کلام از آن بحث می شود.

از آنچه گفته آمد، آشکار گشت که نباید موضوع این علم را فقط منحصر در اصول دین دانست، بلکه هر چه که در دین آمده، می تواند به گونه ای موضوع مورد بحث علم کلام باشد. شاید بتوان چنانکه بعضی گفته اند، همه این امور را در کلمه ایمانیات گرد آورد. جمعی از فضلا یگانگی موضوع علم کلام را از اساس منکر شده اند. به اعتقاد اینان، علم کلام را موضوعی واحد نیست؛ بلکه آنچه مسایل این علم را به گرد یکدیگر می آورد و رنگ یک دانش خاص بدان می بخشد، یگانگی در هدف و غایت است. (بعضی از دانشمندان بر آن رفته اند که لزومی نیست که برای هر علمی، یک موضوع واحد فرض نمایم. بلکه همین که پاره ای از مسایل در هدف و غایت و متحد باشند، برای به وجود آمدن یک علم خاص کافی است، برای اطلاع بیشتر می

توان به کتابهای منطقی و اصولی رجوع کرد.) حال هدف کلام چیست؟ شاید آنچه در کتاب گوهر مراد آمده است، تا اندازه ای مبین، هدف و غرض این علم باشد: و قدمای اهل اسلام را حاجت به این صناعت از دو جهت بوده: یکی محافظت عقاید شرعیه از تعرض اهل عناد از سایر ملل و شرایع، و این حاجت عامه اهل اسلام است، و دیگر اثبات مقاصد هر فرقه از فرق اسلام به خصوص و محافظت آن فرقه از تعرض سایر فرق اسلام و این نسبت به هر فرقه لا محاله مختلف می شود. (- گوهر مراد، صفحه 41).

بنابراین، علم کلام تنها متکفل بحث از اصول دین نیست؛ بلکه فروع دین نیز می توانند موضوع بحثها و تحقیقات متکلمان واقع شوند. موضوع توبه نیز که بحث اصلی کتاب حاضر درباره آن است، این چنین است. یعنی چنانکه استاد علامه - مد ظله العالی - در ابتدای کتاب فرموده، این بحث کلامی توبه است.

علم کلام به عنوان علمی خاص، دارای ویژگیهایی خاص - در موضوعات مورد بحث، روش تحقیق و جز آن - است. شاید یکی از مهمترین این ویژگیها عنصر تعهد باشد. (- به تعبیر بعضی متکلم، متدین است متدین در این جا بدین معناست که متکلم خود را در سیر و سیاحت علمی وابسته به دین می داند. او همچنان که در مسیر اثبات مدعای خود به پیش می رود، مراقب است که مبادا مقدمات استدلالهای به نتیجه ای که با اصول مسلم دینی منافات دارد، منتهی شوند. در این جا مراد ما از متدین همین معنای مذکور است. بنابراین، یکی از تفاوتهای کلام و فلسفه این است که هدف فیلسوف علم به احوال اعیان موجودات است، ولی متکلم نتیجه ای را که قبلا شرع بدان حکم کرده است، مستدل می کند. البته فلسفه نیز - اگر واقعا فلسفه باشد - همواره در خدمت دین و مؤید عقاید دینی است، ولی بدون آن که فیلسوف از پیش، خود را ملزم بدین امر کرده باشد، بلکه عقل و استدلال عقلی است که او را به این نتیجه می کشاند.) تعهد در این جا بدین معناست که متکلم از همان ابتدا، خود را در رسیدن به هدفی خاص و معلوم، که مطلوب شرع است، متعهد می داند. او زمام امور را به دست خود دارد، نه آن که تسلیم بی قید و شرط مقدمات و نتایج آن باشد. متکلم، همچنان که به پیش می رود گاهی نگاهی به پیش و پس می اندازد که آیا مرکبی که بر آن سوار است، او را به مقصد می رساند و آیا راهی که در پیش گرفته است او را به کعبه می رساند یا به ترکستان؟! گاهی متکلم پس از آن که مقداری راه پیموده درمی یابد که آن راه به جایی منتهی شده است که مقصود نظر شرع نبوده است. از این رو باز می گردد در مقدماتی که باعث چنین تقض غرضی

شده ، باز می نگرده؛ چه او به یقین می داند که بایستی در این مقدمات ، خدشه و خللی باشد که او را به اصلی که مخالف شرع است ، کشانیده است .

بنابراین ، می توان دریافت که کار متکلم ، کشف حکم شرعی فلان مساله نیست ، بلکه حکم شرعی پیشتر کشف شده است . او از آن حکم ، دفاع می کند و آن را به بیان و وضوح بیشتری می آورد. متکلم در دین می نگرده و آنچه را طبق شرع مسلم و قطعی فرض شده است ، تبیین و از آن دفاع می کند. مثلاً وجوب وجود امام معصوم علیه السلام در شریعت به صراحت مورد تاکید قرار گرفته است ، متکلم می کوشد تا با مدد جوینی از عقل و نقل ، همین اصل را که پیش از ورود به میدان استدلال ، آن را باور داشته ، تبیین و اثبات کند. چنانچه در میانه راه و یا در انتهای آن دریابد که مقدمات تدارک شده به چیزی جز این موصولند، باز می گردد و مقدمات را بررسی می کند که چرا به چنین نتیجه فاسدی نیل یافته است .

محقق سیزواری در حاشیه منظومه می گوید: متصدیان شناسایی حقایق موجودات طوایفی می باشند: گروهی تحقیق حقایق را منحصر دانند به فکر، گروهی به ریاضت و کشف ، دسته دوم عرفا و صوفیه می باشد، دسته اول یا مقیدند که موافق با شرع باشند و ایشان متکلمین اسلامی هستند، یا به موافقت انبیاء و شرایع مقید نیستند و ایشان فلاسفه مشاء می باشند، و دسته ای که جمع بین ریاضت و برهان کرده اند، حکمای اشراقند. (- نقل از: صفائی ، سید احمد، علم کلام ، انتشارات دانشگاه تهران ، ج 3، ج 1، صفحه 7).

4- در مبدا و معاد ملاصدرا آمده است :

پس سعادت طبع نفس و خاصه آن وجود استعلائی است و تنزه از مواد و اجرام و ادراک معارف و علم به حقایق اشیا بر نحوی که واقع است و مشاهده اشباح عقلیه و ذرات روحانیه ، و برای حس امثال این امور حاصل نمی توان بود...

و اگر در حال اشتغال به بدن معارفی که مقتضای طباع قوه عقلیه است از قبیل معرفت الله و معرفت ملائکه و... حاضر باشد، و نفس را در آن حال از استغراق در بدن و عوارض آن باز دارد، هر آینه برای نفس لذتی حاصل خواهد گردید که وصف به کنه آن نتواند رسید (صدرالمتالهین شیرازی ، مبدا و معاد، ترجمه احمد بن محمد الحسین اردکانی ، به کوشش عبدالله نورانی ، مرکز نشر دانشگاهی : 1362، صفحه 417 و 418).

5- عن ابى عبدالله عليه السلام قال : كان ابى يقول : ما من شىء افسد للقلب من خطيئة ؛ ان القلب ليواقع الخطيئة ، فما تزال به حتى تغلب عليه فيصير اعلاه اسفله (ثقة الاسلام كليني ، اصول كافي ، انتشارات علميه اسلاميه ، ج 3، كتاب الكفر و الايمان ، باب الذنوب ، ج اول ، صفحه 369).

6- محمد بن شاه مرتضى بن شاه محمود، مشهور به ملا محسن فيض كاشاني، بنام ترين حكيم نسل پس از شيخ بهايي، ميرداماد و ميرفندرسكي است. او به سال 1007/1600 در شهر كاشان زاده شد. چند سالي را در قم گذراند و سپس براي تکميل تحصيلات خود نزد ملا صدرا در شيراز رفت و بعدها هم دختر وي را به همسري برگزيد. ملا محسن از محضر ميرداماد و شيخ بهائي هم كسب فيض کرده ، اما با ملا صدرا پيوندهاي نزديكترى داشته است ... آثار ملا محسن نمايش يکپارچگي شده وحى ، عقل و عرفان است ...

ملا محسن آثار متعددى ، به فارسى و عربى دارد که در اینجا ذکرى از آنها خواهيم کرد. از معروفترين تاليفات او: حق اليقين ، عين اليقين ، و علم اليقين در حکمت ؛ الصافى ، الوافى و الشافى در تفسير قرآن و علم الحديث ، مفاتيح الشريعة در فقه التطهير در اخلاق ؛ جلاءالعيون ، زاد السالكين و كلمات مكنونة ... و رسالات متعدد ديگرى در معانى باطنى اعمال عبادى (تاريخ فلسفه در اسلام ، به كوشش ميان محمد شريف ، ترجمه زير نظر نصرالله پور جوادى ، نشر دانشگاهى ، ج اول ، ج 1، صفحه 462 - 460).

7- الدنيا و الآخرة ككفتى ميزان ايها رجحت ، نقصت الاخرى .

8- الدنيا راس كل خطيئة .

9- الدنيا محرمة على اهل الآخرة و الآخرة محرمة على اهل الدنيا و هما معا محرمتان على اهل الله (جامع صغير، ج 2، ص 16).

بیت ذیل اشارت به این روایت دارد:

می خورند از زهر قاتل جام جام

(احاديث مثنوى ، انتشارات اميرکبير، ج 2، صفحه 204).

10- انه ليغان على قلبى و انى لاستغفر الله فى كل يوم سبعين مرة (مستدرک الوسائل ، ج 5، صفحه 320، كتاب الصلاة ، ابواب الذكر، باب 22، ج 2، نهاية ابن اثير، ج 2، صفحه 180، جامع صغير، ج 1، صفحه 103، مسلم، ج 8، صفحه 72).

در مثنوی معنوی در ترجمه منظوم این حدیث آمده است :

توبه آرم روز من هفتاد بار

در اوصاف الاشراف آمده است :

پس توبه سه نوع است : توبه عام همه بندگان را، و توبه خاص معصومان را، و توبه اخص اهل سلوک را. و توبه عصاة امت از قسم اول است . و توبه آدم و دیگر انبیاء از قسم دوم بود، و توبه پیغمبر آنجا که گفت : و انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی (کل) یوم سبعین مرة از قسم سوم .

(خواجه نصیرالدین طوسی ، اوصاف الاشراف ، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی ، چ اول ، انتشارات امام : مشهد، صفحه 72).

11- معتزله یکی از پنج فرقه کلامی بزرگ مسلمانان است که عبارتند از: شیعه ، خوارج ، مرجئه ، غلاة و معتزله . پیروان فرقه در حقیقت عقل گرایان افراطی مسلمانانند و از فرق دیگر اسلامی در عقاید کلامی ، به شیعه نزدیکترند اگر چه با یکدیگر اختلافات اساسی دارند. معتزله در اواخر دوران بنی امیه ظهور پیدا کرد و مؤسس آن واصل بن عطا بوده است . ویژگی آرا عقاید معتزله ، انطباق کامل آن با عقل ظاهری است . هر صفتی که به خداوند نسبت داده می شود، بایستی عقلا نسبت آن به خداوند ممکن باشد. بنابراین ، هر ویژگی ، صفت یا حالتی که حتی در قرآن به خداوند نسبت داده شده ، در صورتی که عقل نسبت آن را به خداوند محال بداند، بایستی به تاویل رود و از آن ، معنایی را باید در نظر گرفت که عقل ، نسبتش را به خداوند روا بداند.

این که چرا فرقه مذکور را معتزله گفته اند، ماجرای دارد که در کتب کلامی و فرق موجود است . ظهور معتزله ، تاثیر ژرفی در علم کلام اسلامی نهاد و در آشنایی مسلمانان به فلسفه و علوم نقشی مهم داشت . معتزلیان ، مورد خشم و کینه بسیاری از فرقه های دیگر کلامی واقع شدند و بخصوص اخباریان و اشعریان . چه به اعتقاد آن فرقه ها، عقل و نظر آدمی را توان حکومت در مسایل مربوط به الهیات نیست .

بعضی این فرقه را بنیانگذار علم کلام اسلامی دانسته اند که البته نظر درستی نیست ؛ زیرا با مراجعه به اخبار و احادیث و سیره معصومین علیهم السلام می توان دریافت که نخستین پایه های علم کلام به دست آن بزرگواران پی نهاده شد. معتزله را با القاب اصحاب عدل و توحید و قدریه نیز می خوانند. البته لقب اخیر را مخالفین بدانان داده اند. چه در

حدیث است که پیامبر فرمود: قدریان ، مجوسان این امتند. و نظر به این که معتزلیان بر آن بوده اند که انسان در افعال خویش مختار است و متکی به قدرت خویش ، آنان را با مجوسان تشبیه کرده و گفته اند که مقصود این حدیث ، معتزلیانند.

سید شریف جرجانی ، در شرح مواقف ، گوید: سبب آن که معتزله را قدریه گفته اند آن است که ایشان ، اعمال بندگان را به قدر - یعنی قدرتهای انسان - نسبت می دادند، و به عقیده او بهتر است آن فرقه را قدریه - به ضم قاف - خوانند نه قدریه . زیرا قدریه در اصطلاح ، کسانی هستند که به قدرت خداوند و قضا و قدر الهی و تفویض امور به مشیت وی قائلند. شهرستانی گوید که معتزله گویند خداوند، قدیم است ، و قدم - یعنی دیرینه بودند - اخص اوصاف اوست . از این جهت معتزله قائل به صفات قدیم نشدند و همه صفات خداوند را مانند زنده و دانا و توانا بودن ، عین ذات او دانستند و گفتند اگر قائل شویم که این صفات عین باری تعالی نیست و آنها نیز قدیم اند، باید مانند مشرکان به تعدد آلهه - یعنی به چند خدای قدیم - قائل شویم ، و این خلاف توحید است . (مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم ، انتشارات اشراقی ، ج 3، 1362، صفحه 64) از میان آراء و عقاید معتزلیان ، پنج اصل معروف است که تمام دسته های معتزلی را در گرد یک جمع می آورد.

1) توحید، 2) عدل 3) وعد و وعید؛ 4) المنزلة بین المنزلتین 5) امر به معروف و نهی از منکر. جز این ، عقاید خاص دیگری نیز دارند که ذکر و شرح همه آنها از حوصله این کتاب خارج است .

12- اشعریان ، فرقه ای هستند از مسلمانان ، پیرو ابوالحسن اشعری (ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری م . ف . 334 ه . ق .) وی مخالف معتزله بود. به عقیده او ایمان عبارت است از تصدیق به قلب ، تصدیق کرد - یعنی به وحدانیت خدای تعالی اقرار آورد - و به پیامبران و آنچه از خداوند به رسالت آورده اند، از روی قلب اعتراف کرد، ایمان او درست است و اگر هم در همان حال بمیرد، مؤمن و رستگار شمرده می شود، و مؤمن جز به انکار ایمان و لوازم آن ، از ایمان خارج نمی گردد. صاحب گناه کبیره ، اگر بدون توبه بمیرد، حکم او با خداوند است ، یا او را به رحمت خود می آمرزد یا به شفاعت پیغامبر می بخشد و یا به مقدار جرمش عذاب می کند. اما اگر توبه کند، آمرزیدن او بر خدا واجب نیست ، زیرا خدا موجب است و چیزی بر او واجب نمی شود و اعتقاد به قبول توبه ، مبتنی بر سمع است . خدا، مالک خلق خود است ، آنچه می خواهد، می کند و به هر چه اراده کند، فرمان می دهد. اگر همه خلق

جهان را به بهشت برد، مرتکب حیفی نشده است و اگر همه را به آتش افکند، ظلمی نکرده است . چه ظلم عبارت است از تصرف آنچه مایملک متصرف نیست ، یا عبارت از وضع شیء در غیر موضع خود، در صورتی که خداوند، مالک مطلق است و از این روی نه ظلمی بر او متصور است و نه جوری بدو منسوب . در مورد رویت گفته : هر چه موجود باشد، مرئی است و چون باری تعالی موجود است . پس مرئی خواهد بود؛ قال الله تعالی : وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة . در اثبات سمع و بصر و ید و وجه برای خداوند، گوید: این جمله صفات جبری است که چون سمع به آن ورود یافته ، اقرار به آن واجب باشد به آن طریق سمع به آن ورود یافته ، اقرار به آن واجب باشد به آن طریق که شرع به آن وارد است ، و باری تعالی عالم است به علم و قادر است به قدرت ... همه این صفات هم قدیم است . توفیق ، پیش او، خلق قدرت است بر طاعت و مذلان ، خلق قدرت است بر معصیت . امامت به اتفاق و اختیار نه به نص و تعیین ثابت می شود و به این ترتیب ، وی طریقه اهل سنت را تایید می کند. راجع به قرآن ، اشعریه بر خلاف قول معتزله ، معتقد به قدم آند (فرهنگ فارسی دکتر معین ، ج 5، ص 152 و 153).

چنانکه پیداست عقاید اشعریه ، عمدتاً با عقاید معتزله و امامیه مخالف است . دو فرقه اخیر، با بهره جستن از عقل و نقل آرای غیر عقلایی اشعریه را رد کرده و بر خلاف آن اقامه دلیل کرده اند. نیز چنانکه پیداست بعضی از مسایل طرح شده توسط اشعریه هیچ فایده ای عملی برای مسلمانان نداشته و ندارد. لیک افسوس و دریغ که چنین مباحثی سالهای سال ، ذهن و دست مسلمانان را به خود مشغول داشت ، مسایلی که جز تفرقه و اختلاف ارمغانی بر امت اسلامی به همراه نیاورد.

13- به عبارتی دیگر، حسن و قبح بر سه معنا اطلاق می گردد:

الف) بر صفت کمال و نقص ؛ چنان که فی المثل می گویند: علم خوب است و جهل بد؛ بدین معنا که علم ، صفتی است که موجب کمال و والامر تبگی صاحب خویش می گردد، و جهل ، موجب نقص و دون مرتبگی ،

ب) معنای دوم حسن قبح ، معنایی است که با طبع انسان ، ملایم و سازگار است . از این رو، هر عمل را که مخالف آن باشد، قبیح و هر آنچه موافق باشد، حسن گویند:

ج) سوم ، معنایی است که دارنده یا فاعل آن ، مستحق مدح و جزای خیر و یا مستحق ذم و جزای شر است ، حال این مدح و ذم ، چه از جانب خدای تعالی باشد و چه در دنیا باشد و چه در آخرت .

درباره دو قسم نخست ، همگی متفقند که بی شک افعالی موجود است که ذاتا و در نفس الامر به حسن و قبح عقلی متصف اند. بلکه اختلاف ، در قسم سوم است . عدلیه و جمهور حکما برآنند که اعمال و افعال بندگان ، ذاتا و در نفس الامر متصف به حسن و قبح عقلی اند؛ لیک ، اشاعره معتقدند که عقل را در این وادی توان حکومت نیست ؛ بلکه در این جا حاکم ، تنها شرع است و بس . به تعبیر واضح تر، اشاعره بر آنند که حسن و قبح به دو معنای نخست ، عقلی است ، و به معنای سوم ، شرعی ، و عقل را در آن حکومت نبود (مؤلف).

14- علامه حلی ، شرح تجرید اعتقاد، به تصحیح استاد حسن زاده ، صفحه 33.

15- اصولا اقامه دلیل و برهان بر کسی که منکر حقایق بدیهی و ضروری اند، مادام که بر انکار خود پافشاری می کنند، محال و ناممکن است . معانی بدیهی و ضروری ، به گونه ای هستند که نمی توان برای آنها تعریفی ذکر نمود. ولی انسان فطرتا بر آنها آگاه است و مانعند روشنایی روز بر آنها یقین و اذعان دارد؛ مثلا هستی یا وجود از جمله معانی است که اگر چه انسان نتواند برای آن تعریفی ذکر کند، لیک به تمام وجود و ذات خویش ، آن را درک کند. چون کسی از چیزی پرسشی می کند، همین پرسش ، به واقع نشان از آن است که او به هستی و وجود آن شیء یقین و اذعان دارد. زیرا از چیزی که عدم است نمی توان پرسش کرد. حتی شخصی که عامی و بی سواد است هیچگاه نمی پرسد که این که می گویند در هوا، اکسیژن موجود است . موجود است یعنی چه ؟ بلکه اگر پرسشی داشته باشد، آن پرسش عبارت از این است که اکسیژن چیست ؟

از این جاست که دقت نظر و اصابت رای ابن سینا بر ما آشکار می گردد؛ در آن جا که پیشنهاد می کند که در مواجهه با چنین اشخاصی باید به گونه ای دیگر بر آنان حجت آورد. وی در کتاب شفا درباره سوفسطاییان - که منکر وجود هر گونه حقیقتی بوده اند - سخنی دارد که استاد حسن زاده مد ظله العالی - ترجمان آن را چنین ذکر فرموده اند:

از سوفسطایی می پرسیم که درباره انکار خودتان چه می گویند؟ آیا می دانی که انکار شما حق است ، یا باطل است یا شکید؟ اگر از روی علم خودشان به یک از این امور سه گانه حکم کرده اند پس به حقیقت اعتقادی اعتراف کرده اند خواه اینکه این اعتقاد، اعتقاد حقیقت قولشان به انکار قول حق باشد، یا اعتقاد بطلان آن یا اعتقاد شک در آن ، پس انکارشان حق را، مطلقا ساقط است . و اگر بگویند ما شک داریم ، به آنان گفته می شود که آیا می دانید شک دارید یا به شک خودتان انکار دارید، و آیا از گفتارها به چیز معینی علم دارید؟ پس

اگر اعتراف کردند که شک اند یا منکرند و به شیء معینی از اشیاء عالمند، پس به علمی و حقی اعتراف دارند.

و اگر گفتند: ما ابدا چیزی را نمی فهمیم و نمی فهمیم که نمی فهمیم، و در همه چیزها حتی در وجود و عدم خودمان شکیم و در شک خودمان نیز شکیم و همه اشیاء را انکار داریم حتی انکار به آنها را نیز انکار داریم، شاید از روی عناد، زبانشان بدین حرفها گویا است، پس احتجاج با ایشان ساقط است و امید راه جستن از ایشان نیست.

پس چاره ایشان جز این نیست که ایشان را تکلیف به دخول نار کرده زیرا که نار و لانار نزدشان یکی است و ایشان را باید کتک زد، زیرا که الم و لا الم برایشان یکی است (ابن سینا، صفحه 42، نقل از معرفت نفس، اثر استاد حسن زاده، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ج 3، دفتر اول، صفحه 11).

این که ابن سینا می گوید چنین کسی را باید در آتش انداخت و یا کتک زد، شاید بدین سبب است که چون چنین کنند، شخص سوفسطایی ناگزیر است دست کم به وجود حقیقتی به نام سوختن یا درد اعتراف کند و چون به این حقیقت اعتراف کند، می توان همین حقیقت را برای اقامه دلیل و تشکیل مقدمات برای نیل به نتیجه ای دیگر، دستاویز قرار داد.

همه علوم و معارف بر حقایق بدیهی استوارند و اگر چنین حقایقی نبود، اساس علوم بر هم می ریخت. از این روست که گفته اند فلسفه، مادر علوم است، چه در آن از وجود و هستی بحث می شود که بدیهی ترین بدیهیات است. فی المثل اگر در علم طب، ابتدا به وجود انسان و بدن او اذعان نشود و اگر معنای هستی و وجود آن، از پیش معلوم نباشد، چگونه می توان در پیرامون بدن انسان بحث و تحقیق نمود؟ بنابراین، وقتی سوفسطایی را در آتش می اندازند، اولین فریاد او، اعترافی است علیه مدعای خود او.

16- مرحوم شیخ محمدرضا مظفر در کتاب اصول الفقه دلیل اثبات حسن و قبح عقلی را به نحوی شایسته بیان نموده که مضمون بخشی از آن چنین است:

هر کدام از دو گروه عدلیه و اشاعره بر این دلیل که اطاعت از اوامر و نواهی شرعی واجب است، متفق و متحدند، لیک این وجوب حب اعتقاد اشاعره، وجوبی شرعی است، یعنی وجوب اطاعت از اوامر و نواهی، به واسطه شرع ثابت گردیده است. پس می توان گفت که شارع امر فرموده که باید از این اوامر و نواهی اطاعت و پیروی کنید. حال جای این پرسش است که وجوب اطاعت از این امر و دستور الهی که طبق آن باید از اوامر و نواهی پیروی کرد از کجا ثابت شده است؟! اگر در پاسخ گفته شود که وجوب آن به عقل

ثابت است ، مطلوب ما به اثبات رسیده است ، و اگر بگویند که وجوب آن نیز شرعی است ، دوباره باید پرسید؟ آن وجوب شرعی از کجا آمده است ، پس آن هم بایستی به امری دیگر واجب شده باشد و... این دو همچنان ادامه دارد و مادام که به وجوب عقلی اعتراف نشود، علاجی برایش متصور نیست .

اصولا ثبوت شرایط و ادیان الهی متوقف بر تحسین و تقبیح عقلی است و چنانچه ثبوت آنها از طریق شرعی باشد، مستلزم دور خواهد بود (مظفر، محمد رضا، اصول الفقه ، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، ج 3، ج 1، صفحه 214).

هنگامی که یک پیامبر ظهور می کند و مردم را به پیروی از خود فرا می خواند و برای اثبات مدعای خود، معجزه می آورد، و مردم بدو ایمان می آورند، سبب ایمان آوردن مردم چیست ؟ بی شک این ایمان سببی جز آن ندارد که مردم به عقل و خرد خود می دانند که پیروی از چنین شخصی واجب است ، یعنی چنانچه از او پیروی نکنند با حکم عقل خویش به مخالفت پرداخته اند. در این جا نمی توان ، وجوب پیروی از پیامبر را شرعی دانست ، زیرا پیش از او دین و شرعی نبوده و مردم بدان ایمان نداشته اند تا به حکم آن عمل نمایند. بنابراین می توان دریافت که در هر انسانی ، یک دسته اصول عقلی موجود است که او تخطی از آنها را روا و جایز نمی داند. حرمت و ارجی که در روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بر عقل و خرد نهاده شده نیز ناشی از همین حقیقت است . در پاره ای روایات ، از عقل ، تعبیر به رسول درونی شده است و این بدان سبب است که ایمان آوردن به رسولان برونی ، که همان انبیایی الهی علیهم السلام اند، جز به واسطه رسول درونی و باطنی ممکن نیست . در جایی دیگر، امام معصوم علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل می فرماید که نخستین آفریده خداوند عقل است . (- ر.ک ثقة الاسلام کلینی ، اصول کافی ، کتاب عقل و جهل ، حدیث اول .)

در حدیثی دیگر، عقل وسیله کسب بهشت و عبادات خداوند متعال معرفی شده است (- ر.ک همان ، حدیث سوم .) و خلاصه چنین روایات و اخباری در این باره بس بسیار و فراوانند.

استاد جلال الدین همایی در توجیه مخالفت عرفای مسلمان با منطق و عقل و استدلال می گوید:

مولوی گفت :

پای چو بین سخت بی تمکین بود

جای این سوال هست که یکی بپرسد همین بیت خود متضمن یک قیاس اقترانی منطقی است، ... پس اشکال پیش می آید که چگونه می توان با دلیل عقلی منطقی، خود منطق عقلی را ابطال کرد.. و همچنین دیگر استدلالها و قیاسات که مثنوی مولوی بدان مشحونست ...

جواب این اشکال را اگر فراموش نکرده باشید در گفته های قبلی ... به طور اختصار اشاره کردیم؛ اینجا بر توضیح می افزایم که:

منطق، مافوق فلسفه و کلام و دیگر فنون درسی است. فضای پرواز میدان تک و تاز این علم، بالاتر و فراخ تر از جمیع علوم و دانش های اکتسابی است، و بدین سبب است که منطق اصیل، یعنی جواهر و نقاره صافی این علم را که خالی از شایبه ظنون ... باشد، هر عقل روشنی اعم از عارف و حکیم به حسن قبول می پذیرد.. بلکه می توان گفت اصل منطق، جزو اولیات و بدیهیات ذاتی، و از غرایز فطری بشری است .. جان مطلب همان است؟ پیش گفتم، عارف به طور کلی، که مولوی هم یکی از برجسته ترین آنهاست، با اصل و اساس منطق و قیاسات برهانی مخالف نیست. اولاً با آن گروه مخالف است که منطق را به عنوان آلت قانونی دستاویز مغالطات و مباحثات و جدلی قرار داده، و با سرمایه خاکی در مقابل منطق وحی آسمانی دکان باز کرده اند! و ثانیاً (او) دلایل منطقی را سرمایه ایمان و حصول اعتقاد جازم قلبی و یقین شهودی نمی داند. عارف و فیلسوف هر دو با منطق، حرف می زنند.. چیزی که هست طرز استدلال و موادی که صورت قیاسات آنها از آن تشکیل می شود، با یکدیگر تفاوت دارد....

فیلسوف با مواد ظنی و وهمی و خطابی و مقبولات و مسلمات عرفی نیز صورت قیاست می سازد و از آن نتیجه می گیرد؛ اما عارف جز با حق یقین و عین یقین که سرچشمه اش وحی و الهام آسمانی و کشف و شهود رحمانی است قانع نمی شود، عارف از دیده می گوید و فیلسوف از شنیده ... (همایی، جلال الدین، مولوی نامه، مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی شورای عالی فرهنگ و هنر، بخش اول - 528 ص 529)

استاد علامه حسن زاده در این باره می فرماید:

این که از زبان عارفان به نظم و نثر بسیار نکوهش عقل و منطق شنیده می شود، مثل این که شیخ شبستری در گلشن راز می گوید:

ز استعمال منطق راه نگشود

و... یا این که ملای رومی در مثنوی گفته است :

و مانند این گونه گفته ها که فراوان دارند، در پاسخ باید گفت که نظر اینان دعوت اهل منطق به عرفان عملی

پای چو بین سخت بی تمکین بود

و. انند این گونه گفته ها که فراوان دارند، در پاسخ باید گفت که نظر اینان دعوت اهل منطق به عرفان عملی است ، چنانکه همین نکوهش را به کسانی که فقط به عرفان نظری اکتفا کرده اند دارند. و البته دارایی غیر از دانایی است و دارایی خیلی هنر است . از دارایی تعبیر به عشق و ذوق می کنند که چشیدن و یافتن و رسیدن است . عبارت پردازی و سجع و قافییه سازی صنعت است ، و ذوق شهود مایه عزت و سبب سعادت است لذا خواجه حافظ گوید:

اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد

و به همین مفاد و مضمون با عالمان و واعظانی که در محراب و منبر دیگرند و چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند سخن بسیار دارد. در کتب اخلاقی در مذمت واعظان و عالمانی که صنعت و کسوت خود را تور شکار دنیا و کشکول گدایی خود قرار داده اند بسیار سخن گفته اند....

غرض این که علم منطق مثل دیگر علوم است ، اگر علم سرمایه سعادت ابدی انسان گردد همان باید گفت که حکیم سنائی گفته است :

جهل از آن علم به بود صد بار

(قرآن و عرفا و برهان از هم جدایی ندارند، انتشارات قیام ، چ 2، صفحه 120، 121).

همچنین در مکانت علم منطق می فرماید:

تار و پود سرشت انسان بینش و کاوش است . برهان رهنمای عقل تا به سر منزل ایقان است . مقام والای محمود آدمی را ادراک حقایق اشیاء به نحو شهود است . رستگاری هر کس به دانشش شایسته و کردار بایسته است که دو بال مرغ جانند و با این دو بال تواند به اوج عزت خود پرواز کند. شایسته را از ناشایسته ، نور برهان تمیز می دهد و بایسته را از نابایسته ، منطق دلیل .

ترازوی راستین سنجش درست از نادرست و محک سره از ناسره علم میزان است و به تعبیر شیرین و دلنشین ابن سینا در آغاز دانشنامه: عمل منطقی، علم ترازوست.

لسان محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که زبانه هر ترازوست، فرماید:

فبشر عباده الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هديهم الله و اولئك هم اولوا الالباب (زمر 20).

... نه تنها همین آیت است پژوهش را می ستاید و بخردان را بدان بر می انگیزد، بلکه همه آیات قرآنی و سخنان فرستادگان آسمانی چنین اند...

قل اوحى الى انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا يهدى الى الرشده فامنا به آری این گروه از پریان از طریق ضرب اول شکل نخستین قیاس اقترانی منطقی، راه رستگاری خویش راه یافته اند، و دین درست خود را به دست آورده اند، بدین روش:

القرآن يهدى الى الرشده (صغری).

و کل ما يهدى الى الرشده يجب ان يومن به (کبری).

فامنا به (نتیجه).

صغری و کبری و نتیجه هر یک در کمال استواری است. یعنی برهانی است که مقدماتش قضایای یقینی و منتج یقین است (همان، ص 9-11).

17- حکم شرعی در چند چیز، حکم عقل را یاور است. از آن جمله، اول آن که موید و محکم آن است. عقل، خود به حقایقی دست می یابد و در وصول بدانان نیازمند به شرع نیست، لیک شرع، همین حکمی را که عقل بدان دست یافته، تایید و تاکید می کند و عقل را خبر می دهد که این حکم، صحیح و درست است، دوم آن که به حکمی که عقل بدان نیل یافته است، رنگی از قداست و حرمت می بخشد، سوم آن که برای حکم شرعی، تعیین مصداق خارجی می کند. توضیح آن که اگر چه عقل توان نیل به احکام کلی را داراست، لیک در حیطه توان آن نیست که این احکام کلی را بر تمام موارد و جزئیات خارجی وفق دهد. از این رو، شرع به مدد عقل آمده، موارد جزئی را که محل اجرای احکامند معرفی می کند. مثلاً عقل می داند که ضرر رساندن انسان به بدن خود، امری قبیح است، ولی نمی داند که خوردن مردار یا فلان قسمت از بدن گوسفند، برای سلامت بدن مضر است.

در این جا، شرع به کمک عقل می آید و آشکار می سازد که مورد یاد شده از مصادیق ضرر به بدن است ، و چون عقل ، این را دریابد به قبح آن حکم می نماید و همین طور است سایر موارد.

18- البعثة حسنة لا شتمالها على فوائد كمعاضدة العقل في ما يدل ، و استفادة الحكم في ما لا يدل (خواجه نصیرالدین طوسی ، تجرید الاعتقاد، به تصحیح و تحشیه استاد حسن زاده ، صفحه 346).

19- ترجمه تمامی آیات کتاب ، از قرآن مجید با ترجمه فارسی و خلاصه التفاسیر مرحوم مهدی الهی قمشه ای ، انتشارات اقبال نقل گشته است . در بعضی از موارد اندکی در ترجمه تغییر و تصرف شده است . (مترجم).

20- کتب علی بن موسی الرضا عليه السلام الی محمد بن سنان فیما کتب من جواب مسائله :
حرم الله قتل النفس لعله فساد الخلق فی تحلیله لو احل و فنائم و فساد التدبیر .
و حرم الله تعالی عقوق الوالدين لما فيه من الخروج من التوقیر لله تعالی و التوقیر للوالدين و کفر النعمة و ابطال الشکر و ما يدعو من ذلك الی قلة النسل و انقطاعه لما فی العقوق من قلة توقیر الوالدين و العرفان بحقهما و قطع الارحام و الزهد من الوالدين فی الوالد و ترک التریبة لعله ترک الولد برهما .

و حرم الله الزنا لما فيه من الفساد من قتل النفس و ذهاب الانساب و ترک التریبة للاطفال و فساد الموارث و اشبه ذلك من وجوه الفساد .
و حرم الله عزوجل قذف المحصنات لما فيه من فساد الانساب و نفسی الولد و ابطال الموارث و ترک التریبة و ذهاب المعارف و ما فيه من الكبائر و العلل التي تودی الی فساد الخلق .

و حرم الله اكل مال الیتیم ظلما لعلل كثيرة من وجوه الفساد: اول ذلك اذا اكل الانسان مال الیتیم ظلما فقد اعان علی قتله اذ الیتیم غیر مستغن و لا متحمل لنفسه و لا قائم بشان و لاله من يقوم علیه و يكفيه كقيام والديه فاذا اكل ماله فكانه قد قتله و صيره الی الفقر و الفاقة مع ما حرم الله علیه و جعل له من العقوبة فی قوله تعالی (و لیخش الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا خافوا عليهم فلیتقوا الله و لیقولوا قولا سديدا) و لقول ابی جعفر عليه السلام ان الله تعالی اوعد فی اكل مال الیتیم عقوبتين عقوبة الدنيا و عقوبة فی الآخرة ففی تحريم مال الیتیم عقوبتين استبقاء الیتیم و استقلاله لنفسه و السلامة للعقب ان

يصيبهم ما اصابته لما اوعد الله عزوجل فيه من العقوبة مع ما فى ذلك من طلب اليتيم بشاره اذا ادرك وقوع الشحاء و العداوة و البغضاء حتى يتفانوا.

و حرم الله الفرار من الزحف لما فيه من الوهن فى الدين و الاستخفاف بالرسول - صلوات الله و سلامه عليهم - و الائمة العادلة عليهم السلام و ترك نصرتهم على الاعداء و العقوبة لهم على انكار ما دعو اليه من الاقرار بالربوبية و اظهار العدل و ترك الجور و امانة الفساد لما فى ذلك من جراحة العدو على المسلمين و ما يكون فى ذلك من السبى و القتل و ابطال حق الله تعالى و غيره من الفساد.

و حرم الله تعالى التعرب بعد الهجرة للرجوع عن الدين و ترك الموازنة للنبياء و الحجج عليهم افضل الصلوات و ما فى ذلك من الفساد و ابطال حق كل ذى حق حقه لا للعلة سكنى البدو و لذلك لو عرف الرجل الدين كاملا لم يجز له مساكنة اهل الجهل و الخوف عليه لانه لا يؤمن ان وقع منه ترك العلم و الدخول مع اهل الجهل و التماذى فى ذلك .

و علة تحريم الربا لما نهى الله تعالى و لما فيه من فساد الاموال لان الانسان اذا اشترى الدرهم بالدرهمين كان ثمن الدرهم درهما و ثمن الآخر باطلا فبيع الربا و شراؤه و كس على كل حال على المشتري و على البائع فحظر الله تعالى على العباد الربا لعله فساد الاموال كما حظر على السفهيه ان يدفع اليه ماله لما يتخوف عليه من افساده حتى يونس منه رشده فل هذه العلة حرم الله تعالى الربا و بيع الربا ببيع الدرهم بالدرهمين .

و علة تحريم الربا بعد البينة لما فيه من الاستخفاف بالحرام المحرم و هى كبيرة بعد البيان و تحريم الله تعالى لها لم يكن ذلك منه الا استخفافا بالمحرم الحرام و الاستخفاف بذلك دخول فى الكفر.

و علة تحريم الربا بالنسيئة لعلة ذهاب المعروف و تلف الاموال و رغبة الناس فى الربح للقرض و القرض صنائع المعروف و لما فى ذلك من الفساد و الظلم و فناء الاموال (من لا يحضره الفقيه ، ج نجف اشرف ، ج 3، صفحه 369-371).

21- عن ابى عبدالله عليه السلام انما حرم الربا كيلا يمتنعوا من صنايع المعروف .

22- عن ابى جعفر عليه السلام انما حرم الله عزوجل الربا لثلاث يذهب المعروف .

23- سال هشام بن الحكم ابا عبدالله عليه السلام عن علة تحريم الربا فقال : انه لو كان الربا حلالا لترك الناس التجارات و ما يحتاجون اليه فحرم الله الربا ليفر الناس من الحرام الى الحلال و التجارات و الى البيع و الشرى فيبقى ذلك بينهم فى القرض .

24- بی تردید بهاء‌الدین عاملی ، مشهور به شیخ بهائی عاملی ، تابناک ترین چهره عصر صفوی است . پدرش از رهبران جامعه شیعیان جبل عامل و از شاگردان شهید ثانی بود.. شیخ بهاء‌الدین متکمل و فقیه میرز زمان خود و صدر علمای اصفهان بود. از اینها گذشته ، عارف ممتاز و از بهترین شعرای عصر صفوی به شمار می آمد. از سبک عراقی پیروی می کرد و به سنت مولانا و حافظ شعر می سرود. او معمار برجسته دوره صفوی هم بود و شاهکارهای او چون مسجد شاه اصفهان از آثاری است که هنوز هم در میان آثار درخشان معماری اسلامی بر جای و استوار است . شیخ بهائی بزرگ ترین ریاضیدان و عالم نجوم روزگار خود نیز بود. در دوره ای که متکلمان ، فقها، حکما، مورخان طبیعی ، دانشمندان ، منطقیین و صوفیان ، هر یک فرقه مختص به خود را داشتند... شیخ بهائی از احترام همه فرق ،... برخوردار بود و همه جماعات و فرق شیخ را به خود منتسب می دانستند... بعضی از آثار مهم او بدین شرح است : جامع عباسی که در علم کلام و به زبان فارسی است ؛ فوائدالصمدیه در صرف و نحو عربی که هنوز هم مورد استفاده بسیار است ، رساله ای در علم جبر به نام خلاصة الحساب ، چندین رساله در علم نجوم و هیئت ، از جمله تشریح الافلاک ، رساله ای به نام عروة الوثقی در اسطرلاب ؛ تفاسیر عمومی قرآن ؛ آثار متعددی در باب جنبه های مختلف شریعت ، کشکول ، مجموعه ای از نوشته های فارسی و عربی که به شمار زبده ترین و مشهورترین آثار آن جناب است ، و چند مثنوی مانند نان و حلو، گربه و موش ، شیر و شکر و طوطی نامه (میان محمد شریف ، تاریخ فلسفه در اسلام ، ترجمه زیر نظر نصر الله پور جوادی ، نشر دانشگاهی ، چ 1، ج 2، صفحه 447 و 448).

25- کتاب ریاض السالکین ، در حقیقت شرحی است بر صحیفه سجادیه ع که نویسنده آن سید علی خان مشهور است . استاد حسن زاده درباره این شرح می فرماید:
یکی از ذخایر علمی و گنجینه های حقایق الهی و معارف اسلامی ، صحیفه کامل سیدالسادین ، امام علی بن الحسین ع است که تالی بلکه عدیل نهج البلاغه است ، و آن را زبور آل محمد ص و انجیل اهل بیت لقب داده اند. بر این صحیفه مکرمه به عربی و فارسی چندین شرح و تعلیقه و ترجمه از دانشمندانی بزرگ نوشته شده ، از آن جمله شرحی به عربی به نام ریاض السالکین در پنجاه و چهار روضه به عدد ادعیه صحیفه به قلم توانای عالم جلیل صدرالدین علی بن محمد معصوم حسینی متوفی 120 ه . ق . معروف به سید علی خان ، شارح صحیفه است . این شرح بزرگ ترین و بهترین شرحی است از هر حیث که تا کنون بر صحیفه کامل نوشته

شده است. دو تن از اساتید ما: یکی علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی رحمته الله، و دیگر عارف متاله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی رحمته الله، صحیفه را به فارسی ترجمه کرده اند. علاوه بر این که جناب شعرانی را بر آن، تعلیقات ارزشمند است، شارح مذکور را، در چندین جای شرح نامبرده، در تجرد، نفس ناطقه و بقای آن پس از انصراف آن از بدن مطالبی به غایت مفید است (استاد حسن زاده، معرفت نفس، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ج 3، دفتر سوم، صفحه 482)

26- یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نوحا (تحریم 8).

27- و من لم یتب فاولئک هم الظالمون (حجرات، 11).

28- بهشمیه، یکی از فرقه های معتزله و پیروان ابوهاشم عبدالسلام بن ابن علی جبائی (م. ف. : 321 ه. ق.) اند.

29- مجنی علیه: کسی که جنایت بر او وارد شده و حقیش پایمال گشته است.

30- مقصود، گناهیانی است که در شرع مقدس اسلام برای مرتکب آنها حد معین شده است؛ مثلا برای گناه سرقت در شرع حد قطع دست در نظر گرفته شده است، البته با وجود شرایطی خاص و معین.

31- یعنی شخصی که گناه غیبت علیه او انجام شده است.

32- بهشمیه، یکی از فرقه های معتزله و پیروان ابوهاشم عبدالسلام بن ابن علی جبائی (م. ف. : 321 ه. ق.) اند.

خواجه نصیرالدین طوسی می گوید:

و توبه مشتمل بود بر سه چیز: یکی به قیاس با زمان ماضی و یکی دیگر به قیاس با زمان حاضر و سیم به قیاس با زمان مستقبل. اما آنچه به قیاس با زمان ماضی باشد به دو قسم می شود. یکی پیشیمانی بر آن گناه که در زمان ماضی از او صادر شده باشد، و تاسف بر آن تاسفی هر چه تمامتر. و به این سبب گفته اند: الندم توبه.

و قسم دوم، تلافی آنچه واقع شد باشد در زمان ماضی، و آن قیاس با سه کس باشد یکی به قیاس با خدای تعالی که نافرمانی او کرده است. دوم به قیاس با نفس خود که نفس خود را در معرض نقصان (و) سخط خدای تعالی آورده است. سیم به قیاس با غیرى که مضرت قولی یا فعلی به او رسانیده است و تا آن غیر را به حق خود نرساند تدارک صورت نیندد. و در رسانیدن با حق او در قول به اعتدال باشند یا به انقیاد. مکافات او بر جمله به آنچه مقتضی رضای او باشد، و در فعل برد حق او یا عوض حق او باشند با او، یا با کسی که قایم مقام او باشد، و با انقیاد مکافات از او یا از کسی که قایم مقام او باشد؛ یعنی از

قبل او باشد. و تحمل عذابی که بر آن گناه معین کرده باشد. و اگر آن غیر مقتول باشد تحصیل رضاء اولیاء او هم شرط باشد چه تحصیل رضاء او محال باشد ولیکن چون دیگر شرایط توبه حاصل باشد امیدوار باشد که در آخرت خدای تعالی جانب او مرضی و مرعی دارد به رحمن واسعه خویش . و اما حق نفس او به انقیاد فرمان و تحمل عقوبت دنیاوی یا دینی که واجب باشد تلافی زاری و رجوع با حضرت او، و عبادات او، و ریاضت بعد از حصول رضا مخفی علیه ، و ادای حق نفس خود امید باشد که مرعی شود. و اما آنچه توبه بر آن مشتمل باشد به قیاس با زمان حاضر به دو چیز بود. یکی ترک گناهی که در حال مباشر آن گناه باشد الی الله تعالی .

دوم ایمن گردانیدن کسی که آن گناه بر او متعدی بوده ، و تلافی نقصان که راجع به آن کس بوده باشد. و اما آنچه به قیاس با زمان مستقبل بوده باشد هم دو چیز باشد. یکی عزم جزم کردن بر آن که بدان گناه معاودت نکنند. و اگر به مثل او را بکشند یا بسوزند نه به اختیار، نه به اجبار راضی نشود بدان که دیگر مثل آن گناه کند. دوم آنکه عزم کند بر ثبات در آن باب . و باشد که عازم بر خود ایمن نباشد با وثیقه (یا) نذری ، یا کفارتی ، یا نوع دیگری از انواع موانع عود به آن گناه . آن عزم را با خود ثابت گرداند و مادام که متردد باشد، یا در نیت او عود را مجال امکان باشد آن ثابت حاصل نباشد. و باید که در این جمله نیت تقرب به خدای کند. و از جهت امتثال فرمان او تا در آن جماعت داخل نشود که :

التائب من الذنب کمن لا ذنب له .

این جمله شرایط توبه عام است از معاصی ، و در حق این جماعت فرموده است :

یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبۃ نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و نیز فرموده است : انما التوبۃ علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم (خواجه نصیرالدین طوسی ، اوصاف الاشراف ، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی ، انتشارات امام مشهد، چ 1، صفحه 73-76).

33- عن ابی عبدالله علیه السلام قال : سئل النبی صلی الله علیه و آله ما کفارة الاغتیاب ؟ قال : تستغفر الله لمن اغتبتہ کلما ذکرته (ثقة السلام کلینی ، اصول کافی ، انتشارات ، علمیه اسلامیه ، چ ؟، ج 4، کتاب الایمان و الکفر، باب الغیبة ، ح 4، صفحه 61).

34- و لا یغتب بعضکم بعضا (حجرات ، 12)

35- خواجه ابوجعفر، نصیرالدین ، محمد بن حسن طوسی ملقب به استاد بشر؛ دانشمندی بود جامع الاطراف که بر بیشترین علوم عصر خود احاطه و در پاره ای

از آنها سمت پیشوایی و تقدم داشت . محققان او را استاد البشیر و عقل حادی عشر خوانده اند، و متعصبان مخالف از او به عنوان نصیرالاحاد یاد کرده اند. تولدش به سال 597 ه . ق . 1251 م . در طوس خراسان بود و مرگش به سال 672 ه . ق . و 1274 م . در بغداد. محل دفن او، مشهد کاظمین علیه السلام و پای قبرمنور امام موسی کاظم علیه السلام است . آورده اند چون به هنگام مرض ، از مرگ خود باخبر گشت و امید از زندگانی ببرید، گفتند مناسب است او را در جوار علی علیه السلام به خاک سپارند، ولی خواجه گفت : مرا شرم آید که در جوار این امام بمیرم و از آستان او به جای دیگر برده شوم . پس او را همان جا دفن کردند و در جلوی لوح مزارش اینکریمه را نوشتند که : و کلیهم باسط ذراعیه بالوصید و سگشان دو دست خویش بردرگاه گشاده است .

پدران خواجه ، اصلاً از جهرود (چاهرود) بودند. در تشیع خواجه کسی کش نبوده است ؛ چها آثار و احوال او همگی گواه این حقیقتند. شعری از او نقل گشته است که مضمونش چنین است : اگر کسی تمام صالحات را انجام دهد و همپیامبران مرسل و اولیاء او را دوست بدارد، همه بدون ملالت روزه بگیرد، و شبها را به قصد عبادت نخوابد و به هیچ کس آسیبی نرساند و تمامی یتیمان را لباس دیبا بپوشاند و آنان را نان و عسل بدهد و در میان مردم به نیکی به سر برده و از گناه و لغزش بر کنار بماند، روز حشر به هیچ روی وی سودی نبرد، اگر دوستدار علی نباشد. روی این اصل ، گروهی از علماء اهل سنت و برخی مورخان بر این رفته اند که چون خواجه ، شیعی و متعصب بوده و خلفای عباسی را غاصب خلافت آل علی می دانسته از این رو، ایلخان مغول را به گرفتن بغداد و کشتن خلیفه برانگیخته است و برخی از علماء اهل سنت ، به ویژه حنبلیان ، در بدگویی از خواجه کار را بهوقاحت و بی ادبی رسانده اند. مهمترین آثار خواجه عبارتند از: تجرید الاعتقاد، در علمکلام که شرح ها و تعلیمات بسیاری بر آن نوشته اند و مهمترین آنها شرح علامه حلی ، حکیم قوشچی و عبدالقادر لاهیجی است . استاد علامه حسن زاده نیز شرح علامه حلی - موسوم به کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد - را تصحیح ، و خود بر آن تعلیقه و حاشیه مرقوم فرموده است که این کتاب به تصحیح معظم له به چاپ رسیده و به کرات تجدید چاپ شده است . و دیگر

شرح اشارات ؛ التذكرة فى علم الهيئة ، كتابی که اعجابدانشمندان را برانگیخته است به طوری که شرح ها بر آن نوشته اند: بیست باب ، دراسطرلاب ، تحریر اقلیدس ، تحریر المجسطی ، تحریر اکرمانالوس ، اخلاق ناصری ، الادب الوجیز للولد الصغیر؛ جواهر الفرائض (الفرائض النصیریة علی مذهباهل بیت) در فقه ؛ اساس الاقتباس ، بزرگترین و مهمترین کتاب در فن منطق که پس از منطق شفای ابن سینا در این علم به تالیف رسیده است (ر.ک ... خواجه نصیرالدین طوسی ، اوصاف الاشراف ، انتشارات امام مشهد، به تصحیح و توضیح نجیبماییل هروی ، ج 1، صفحه 10؛ تاریخ فلاسفه ایرانی ، ترجمه فارسی ، ج 2، فصل بیستم ، صص ، 417، 424، 430، 431، 432).

36- یعنی هر حقی را که پایمال کرده ، باید جبران کند.

37- مقصود، این است که چنین نیست که اگر دو نماز بر کسی واجب باشد و او تنها یکی از آن دو را به جای آورد، نمازی ؟ به جای آورده ، صحیح نباشد، بلکه هر یک از حسابی جدای دارد. تنها چیزی که در اینجا لازم می آید این است که این شخص برای ترک آن یک نماز، مجازات خواهد شد.

38- "1color="blue" size="مبعضه" <"1color="blue" size="> اسم مفعول از "1color="blue" size=" (بعض ، یبعض ، تبعیض <"1color="blue" size=">) است . مراد از تبعیض در توبه آن است که مکلف ، بعضی از گناهان را برگزیند و تنها از آنها توبه کند.

39- ابوهاشم عبدالسلام (معتزلی)، فرزند ابوعلی جبائی ، به سال 247/861 در بصره به دنیا آمد و به سال 321/933 از دنیا رفت . وی در فنون ادب ، بر پدر پیشی گرفت . این هر دو، پسر و پدر، تحقیقات تازه ای در مسائل کلامی انجام دادند. ابوهاشم ، کلا در مسائل موافق پدر بود، اما در مسئله صفات الهی با او اختلاف نظر فاحش داشت (تاریخ فلسفه در اسلام ، بخش معتزله ، ج 1، ص 308). وی را یکی از سران معتزله بر شمرده اند که برای حل مشکلات مسائل کلامی به روش معتزلی ، نظریه های جدیدی طرح کرده است .

40- ابو علی جبائی به سال 235/849 در یکی از شهرهای خوزستان به نام جبا به دنیا آمد. کنیه اش ابو علی است و نسب به حمران غلام عثمان ، می برد. جبائی از جمله معتزله متاخر است . وی استاد ابوالحسن اشعری و شاگرد ابویعقوب بن عبدالله شحام ، پیشوای معتزله بصره بود،... آرای قابل ذکر جبائی بدین قرار است : (1) وی نیز مانند سایر معتزله صفات الهی را

انکار می‌کند. به عقیده وی، همان ذات خداوند، علم است و نمی‌توان صفت، علم را، به نحوی که تقرر علی‌علاوه بر ذات او داشته باشد، به او نسب داد... (2) جبائی سایر معتزله عالم را حادث و اراده الهی را علت حدوث آن می‌دانستند. آنان همچنین معتقد بودند که اراده الهی نیز امری حادث است. زیرا اگر اراده که امری زمانی است، در ذات خداوند تقرر داشته باشد، و در آن صورت او را باید محل حوادث دانست،... (3) از نظر جبائی، کلام خدا، مرکب از اصوات و حروف است و خدا آن را در بعضی از افراد خلق می‌کند و متکلم خود اوست نه آن جسمی که کلام در آن تقرر یافته است. این کلام لزوماً امری حادث است... (4) همچون دیگر معتزله، جبائی به رؤیت جسم خدا در آخرت معتقد نیست، زیرا، به عقیده وی، این امر محال است، که هر آنچه جسمانی نباشد، شرایط لامز رویت را ندارد؛ (5) جبائی در باب معرفت خداوند، شناخت خیر و شر و سرنوشت مرتکبین گناهان کبیره، با سایر معتزله هم عقیده است... (6) در مسئله امامت جبائی از اعتقاد اهل سنت جانبداری می‌کند... (تاریخ فلسفه در اسلام، ج 1، صفحه 306-308).

41- این، اصلی عقلانی و فلسفه است. توضیح آن که هر علیت دارای معلولی خاص است. هر گاه که این علت یافت شود، معلول آن نیز یافت می‌شود و این قانون را تخلف ممکن نیست. به عبارتی دیگر هر گاه علت الف در جایی یافت شود، معلول آن یعنی معلول ب نیز یافت می‌شود. ممکن نیست که علت الف در جایی یافت شود، و معلول آن که ما عنوان معلول ب را بر آن نهادیم یافت نشود مثلاً خورشید علت است و معلول آن، نور است. به هر حال محال است که خورشید در جایی موجود باشد و نور موجود نباشد. بحث حاضر نیز به همین اصل باز می‌گردد. فرض بر این است که علت توبه، قبح فعل است و معلول عبارت از توبه است. حال اگر واقعا کسی از روی قبح فعل به توبه دست زند، باید گفت که او باید از تمام گناهان توبه کند؛ زیرا علت، که قبح فعل است در همه مشترک است پس معلول نیز که توبه است باید در همه آن مواضع موجود باشد. اگر چنین نشود، معلوم می‌شود که توبه از روی قبح فعل نبوده و برای همین نیز معلول آن نیامده است (مترجم).

42- اخلاق به واجب، یعنی در انجام عمل واجبی که شرع بر عهده او نهاده، کوتاهی کند.

43- مثلاً صحت نماز نمازگزار متوقف بر صحت یا انجام روزه ماه رمضان نیست یا صحت روزه نیست یا صحت روزه ماه رمضان متوقف بر صحت یا انجام نماز نیست.

44- اربعین ، تصحیح عقیقی بخشایشی ، نشر نوید اسلام ، ج 1 ، صفحه 728 ، مقصود علامه بهائی این است که اگر توبه مبعوضه را صحیح و مقبول ندانیم ، پس باید چنانچه شخص کافری که به گناه کبیره کفر و نیز به گناهان دیگری که صغیره اند و آلوده است ؛ فقط از کفر خویش توبه کند و بر صغایر همچنان مصر بماند ، توبه وی پذیرفته نباشد و جزو مسلمانان در نیاید . حال آنکه که چنین امری ضرورتاً ناممکن است و همه می دانیم که اگر این شخص که آلوده به دو گناه است ، از گونه اولش که کفر است ، توبه کند و از گونه دوم که اصرار بر صغایر است توبه نکند ، توبه اش پذیرفته است و قاعدتاً در زمره مسلمانان در می آید . پس در نتیجه ، توبه مبعوضه صحیح است .

45- ثکتلت امک ما الاستغفار؟ ان الاستغفار درجة العلیین و هو اسم واقع علی ستة معانی : اولها الندم علی ما مضی ، و الثانی العزم علی ترک العود الیه ابداً ، و الثالث ان تودی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله لیس علیک تبعة ، و الرابع ان تعمد الی کل فريضة علیک ضیعتها فتودی حقها ، و الخامس ان تعمد الی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان حتی یلصق الجلد بالعظم و ینشاء بینهما لحم جدید ، و السادس ان تذیق الجسم الم الطاعة كما اذقنه حلاوة المعصية فعند ذلك تقول : استغفر الله (نهج البلاغه ، حکمت 417).

46- عن الکنانی قال : سالت ابا عبدالله عليه السلام عن قول الله تعالی : يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحا قال : يتوب العبد من الذنب ثم لا يعود فيه ثقة الاسلام کلینی ، اصول کافی ، ج 4 ، کتاب الايمان و الکفر ، باب التوبة ، حدیث (3).

47- قال محمد بن الفضیل : سالت عنها ابا الحسن عليه السلام فقال : يتوب من الذنب ثم لا يعود فيه ، و احب العباد الى الله تعالی المنیبون التوابون . (همان ، حدیث 4).

48- ابو بصیر سال ابا عبدالله عليه السلام عنها فقال : هو الذنب الذی لا يعود الیه ابداً . قال : قلت : و اينا لم يعد؟ فقال : يا ابا محمد! ان الله تعالی يحب من عباده المفتن التواب (همان حدیث 5).

49- شرح مساله این است که بعضی شرط کرده اند که در هنگام توبه ، شخص توبه کننده باید تمامی گناهان خود را که پیش از این به انجام رسانیده ، یک به یک به خاطر آورد و از همه آنها تفصیلاً توبه کند ، مثلاً اگر کسی در عمر خویش صد گناه به انجام آورده ، باید همه صد گناه را یک به یک به یاد آورد و برای همه آنها توبه کند ، ولی دسته دیگر می گویند چنین چیزی لازم نیست و شخص توبه کننده همین که نیت کند از هر گناهی که انجام داده توبه کند ، کافی است .

50- اربعين ، همان صفحه 728.

51- علاوه بر این ، بسیار نامعقول می نماید که خداوند چنین تکلیف شاق و بلکه تا حدودی می توان گفت تکلیف محالی را بر بنده خویش واجب گرداند. چطور ممکن است که خداوندی که چنین بندگان خویش را دوست می دارد و همواره در پی عفو و بخشایش آنان است ، چنین مانعی در پیش آنان قرار دهد؟! چه بسا اگر خداوند چنین شرطی را برای توبه مقرر می کرد، بیشتر مردم از سعادت نیل به توبه باز می ماندند. مثلا کسی که عمری گناه کرده و ناگاه به اشتباه خویش پی می برد و در صدد توبه می شود و چگونه می تواند همه گناهان گذشته خویش را با یاد آورد؟! وانگهی به اعتقاد ما، توبه توفیقی است که از جانب خداوند به بنده می رسد و تا او نخواهد، کسی توبه نمی کند و ما تشاءون الا ان یشاء الله .

52- علامه حلی ، کشف المراد، به تصحیح استاد حسن زاده ، موسسه نشر اسلامی ، صفحه 422.

53- فاجعل توبتی هذه توبة لا احتاج بعدها الى توبة (صحيفة سجادية).

54- و ليست التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال اني تبت الان و لا للذين يموتون و هم كفار اولئك اعتدنا لهم عذابا اليما (نساء 18).

55- اربعين ، همان ، ص 225.

56- عن النبی ﷺ ان الله يقبل التوبة من العبد ما لم يغرغر.

57- و جاوزنا بين اسرائيل البحر فاتبعهم فرعون و جنوده بغيا و عدوا حتى اذا ادركه الغرق قال آمنتم انه لا اله الا الذي آمنتم به بنو اسرائيل و انا من المسلمين الآن و قد عصيت من قبل و كنت من المفسدين (يونس ، 90 و 91).

58- سئل الصادق عليه السلام عن قول الله تعالى : و ليست التوبة للذين يعلمون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال اني تبت الآن قال : ذلك اذا عاين الامر الاخرة .

59- من تاب قبل ان يعان قبل الله توبته ، و فسر قوله عليه السلام قبل ان يعان بمعانئة ملك الموت (الكافي ، ج 2، ص 440 ح 2، المحجة البيضاء ج 7، ص 26).

60- لن يخرج احدكم من الدنيا حتى يعلم اين مصيره و حتى يرى مقعده من الجنة او النار.

61- عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال : اذا بلغت النفس هذه - و اومى بيده الى حلقه - لم يكن للعالم توبة و كانت الجاهل توبة (اصول كافي ، كتاب الايمان و الكفر، باب فيما اعطى الله عزوجل آدم عليه السلام وقت التوبة ، حديث سوم).

62- علامه حلی ، کشف المراد، به تصحیح استاد حسن زاده ، موسسه نشر اسلامی ، صفحه 424.

- 63- این فصل ، یعنی فصل دهم ، را جناب استاد علامه شخصا ترجمه فرموده است و آنچه آمده به قلم ایشان است .
- 64- یا من برحمة يستغیث المذنبون .
- 65- اللهم یا من لا یصفه نعت الواصفین .
- 66- و حیل بینهم ما یشتهون (سباء، 54).
- 67- من قبل ان یأتی احدکم الموت فبقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب (منافقون ، 10)
- 68- ما من شیء افسد للقلب من خطیئة ان القلب لیواقع الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله (ثقة الاسلام کلینی ، اصول کافی ، ج 3، کتاب الایمان و الکفر، باب الذنوب ، حدیث اول .)
- 69- ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب خرج فی النکتة سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلك السواد حتی یغطی البیاض فاذا غطى البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا و هو قول الله عزوجل : کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون (همان ، حدیث 20).
- 70- شیخ بهائی ، اربعین همان ، ص 224.
- 71- شیخ بهائی ، کشکول ، چاپ نجم الدوله ، (سنگی)، صفحه 642.
- 72- همان ، صفحه 110.
- 73- حسنات الابرار سیئات المقربین . این عبارت را شیخ محمد قاقچی جزء موضوعات آورده (اللؤلؤ الموضوع ، صفحه 33) و در اتحاف السعادة المتقین ، ج 8، صفحه 609 به ابوسعید خراز نسبت داده شده است . بنا بر گفته فروزانفر در احادیث مثنوی ، (صفحه 60) برخی توهم کرده اند که حدیث نبوی است ، و این درست نیست (نقل از: اوصاف الاشراف ، تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی ، انتشارات امام مشهد، ج اول ، صفحه 169)
- 74- تا بدین جا رسم ترجمه کتاب بر آن بوده که به حد امکان در متن آن ، از عبارات فارسی بهره بجوییم و صورت عربی آنها را در یادداشتها ذکر نماییم و تا خوانندگانی که به زبان عربی آشنایی ندارند مجبور نشوند برای اطلاع از ترجمه فارسی آزرده شوند. لیک در این بخش از کتاب که ویژه ذکر آیات و اخبار است ، شایسته آن دیدیم که در متن کتاب ، اصل عربی آیات ذکر شود و ترجمه آنها در یادداشتها مذکور آید.

- 75- (ای رسول رحمت!) بدان بندگانم که اسراف بر نفس خود کردند بگو: هرگز از رحمت خدای ناامید نباشید، البته خدا همه گناهان را خواهد بخشید که او همه گناهان را خواهد بخشید. به راستی که او بسیار آمرزنده بخشنده است (زمر، 54)
- 76- ... خداوند توبه کنندگان و پیامبران را دوست دارد (توبه).
- 77- آیا نمی دانند که خداوند از بندگان توبه را نمی پذیرد و صدقات را قبول می نماید؟! و به راستی که خداوند بسیار توبه پذیر بخشنده است (بقره ، 222)
- 78- کسانی که عرش (لهی) را حمل می کنند و آنان که در پیرامون آنند به سپاس خداوندگارشان او را تسبیح می گویند و بدو ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می طلبند که : پروردگارا! رحمت و دانش ات هر چیز را محیط است ؛ کسانی که توبه و راه تو را دنبال کرده اند. آنان را ببخشای و از عذاب آتش محفوظ بدار پروردگارا! آنان را در باغهای جاویدی که وعده فرموده ای ، با صالحان از پدران و همسران و فرزندانشان جای ده که تو عزیز و حکیمی . و آنان را از بدیها بازدار و هر کس را که در آن روز از بدیها محفوظ بداری ، به راستی که بر او رحم آورده ای و این همان فوز عظیم است . (غافر، 7-9)
- 79- ... و ملائکه به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و برای زمینیان آمرزش می طلبند. آگاه باش که خداوند آمرزنده مهربان است (شوری ، 5).
- 80- اذا تاب العبد توبة نصوحا احبه الله تعالى فستر عليه فقلت : و كيف يستتر عليه ؟ قال : ينسى ملكيه ما كانا يكتبان عليه ثم يوحى الي جوارحه و الي بقاع الارض ان اکتمی عليه ذنوبه فيلقى الله تعالى حين يلقاه و ليس شئ ء يشهد عليه بشئ ء من الذنوب (الكافي ، ج 2، صفحه 436، حدیث 12)
- 81- يا محمد بن مسلم ذنوب ، المومن اذا تاب منها مغفورة له فليعمل المؤمن لما يستأنف بعد التوبة و المغفرة اما و الله انها ليست الا لاهل الايمان قلت : فان عاد بعد التوبة و الاستغفار في الذنوب و عاد في التوبة؟! فقال : يا محمد بن مسلم اترى العبد المؤمن يندم على ذنبه و يستغفر الله تعالى منه و يتوب ثم لا يقبل الله تعالى توبته؟! قلت : فانه فعل ذلك مرارا، يذنب و يتوب و يستغفر! فقال : كلما عاد المؤمن بالاستغفار و التوبة ، عاد الله تعالى عليه بالمغفرة ، و ان الله غفور رحيم يقبل التوبة و يعفو عن السيئات قال : فايك ان تقنط المومنين من رحمة الله تعالى . (همان حدیث 6)

- 82- عن جابر عن ابي عبدالله عليه السلام قال : قال : سمعته يقول : التائب من الذنب كمن لا الذنب له و المقيم على الذنب و هو يستغفر منه كالمستهزي ء (همان ، حديث 10).
- 83- ترجمه اين خطبه در انتهای کتاب به قلم شیوای استاد حسن زاده مذکور است . (مترجم).
- 84- پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرفتن توبه او گردید، زیرا خداوند مهربان و توبه پذیر است (بقره آیه 37).
- 85- و راه پرستش و طاعت را به ما بنما و توبه ما بپذیر که تنها تویی بخشنده و مهربان (بقره ، 128).
- 86- ای مؤمنان به درگاه خداوند، توبه نصح کنید (تحریم ، 8).
- 87- (پس از مشاوره در امر موسی ، قوم) به فرعون گفتند: او و برادرش را بازدار و اشخاصی به شهرها بفرست (شعراء 36 و اعراف 111).
- 88- از موسی نیز درخواستی بالاتر از این کردند که گفتند: خدا را به چشم ما آشکار بنما (نساء 153).
- 89- و نوح به درگاه خداوند عرض کرد: بار پروردگار! فرزندم از اهل من است ... (هود، 45).
- 90- من تاب قبل موته بسنة تاب الله ، عليه ، ثم قال : و ان السنة لكثيرة ، من تاب قبل موته بشهر تاب الله ، عليه ثم قال ، و ان الشهر لكثير ، من تاب قبل موته بيوم تاب الله عليه ، ثم قال : و ان اليوم لكثير ، من تاب قبل موته بساعة تاب الله عليه ؛ ثم قال : و ان الساعة لكثيرة من تاب و قد بلغت نفسه هذه و اهوى الى حلقه تاب الله عليه (من لا يحضره الفقيه ، ج 1 ، باب 24 ، صفحه 133 ، ح 351).
- 91- عن بكير عن ابي عبدالله عليه السلام او عن ابي جعفر عليه السلام قال : ان آدم قال : يا رب سلطت على شيطان و اجرتيه مجرى الدم منى فاجعل لى شيئا فقال : يا آدم جعلت لك ان من هم من ذريتك بسيئة لم يكتب عليه شى ء فان عملها كتبت عى سيئة و منهم بحسنة فان لم يعملها كتب له حسنة فان هو علمها كتبت له عشا . قال يا رب زدنى ! قال جعلت لك ان مت عمل منهم سيئه ثم استغفر غفرت له . قال يا رب زدنى ! قال : جعلت لهم التوبة و بسطت لهم التوبة حتى تبلغ النفس هذه . قال : يا رب حسبى (ثقتة الاسلام كلينى ، اصول كافي ، ج 4 ، كتاب الايمان و الكفر ، باب فى ما اعطى الله عزوجل آدم عليه السلام وقت التوبة ، حديث اول .)

- 92- عن ابن وهب ، قال : خرجنا الى مكة و معنا شيخ متعبد مثاله لا يعرف هذا الامر يتم الصلاة فى الطريق و معه ابن اخ له مسلم ، فمرض الشيخ ، فقلت لابن اخيه : لو عرضت هذه الامر على عمك لعل الله تعالى ان يخلصه : فقال كلهم : دعوا الشيخ حتى يموت على حاله ، فانه حسن الهيئة فلم يصبر ابن اخيه حتى قال له : يا عم ! ان الناس ارتدوا بعد رسول الله ﷺ و كان لعلى بن ابي طالب عليه السلام من الطاعة ما كانت لرسول الله ﷺ و كان بعد رسول الله ﷺ الحق و الطاعة له : قال فتنفس الشيخ و شهق و قال : ان على هذا و خرجت نفسه فدخلنا على ابي عبدالله عليه السلام فعرض على بن السرى هذا الكلام على ابن عبدالله عليه السلام فقال : هو رجل من اهل الجنة . فقال له على بن السرى : انه لم يعرف شيئا من ذلك غير ساعته تلك . قال : فتريدون منه ماذا قد دخل و الله الجنة . (همان حديث 4).
- 93- عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال : اذا بلغت النفس هذه و اومى بيده الى حلقه - لم تكن للعالم توبة و كانت للجاهل توبة (همان حديث سوم).
- 94- و سرنوشت ما را در اين دنيا و هم در عالم آخرت . نيكويى و ثواب مقدر فرما كه ما به سوى تو هدايت يافته ايم . خداوند در پاسخ فرمود: (اى موسى بدان كه) عذاب من به هر كه خواهم رسد وليكن رحمت من همه موجودات را فرا گرفته (اعراف 156)
- 95- ان النبى ﷺ قام فى الصلاة ، فقال اعرابى و هو فى الصلاة : اللهم ارحمنى و محمدا و لا ترحم معنا احدا. فلما سلم رسول الله ﷺ قال للاعرابى : تحجرت واسعا يريد رحمة الله - عزوجل .
- 96- لو لا انكم تذنّبون الله بكم و جاء يقوم يذنبون فيستغفرون فيغفر الله لهم (الكافى ، باب 186، صفحه 424، ح 1، با اندك اختلاف .
- 97- عن الصادق عليه السلام قال : ليس يتبع لرجل بعد موته من الاجر الا ثلاث خصال : صدقة اجراها فى حياته فهى تجرى بعد موته ، و سنة هدى سنّها فهى تعمل بها بعد موته ، و ولد صالح يستغفر له (شيخ عباس قمى ، سفينة البحار، ذيل ماده ولد).
- 98- عن ابي عبدالله صادق عليه السلام قال : ست خصال ينتفع بها المؤمن من بعد موته : ولد صالح يستغفر له ، و مصحف يقرأ منه ، و قلب يحفره ، و غرس يغرسه ، و صدقة ماء يجريه ، و سنتة حسنة يوخذ بها بعده (شيخ صدوق ، خصال ، باب السنة ، ح 7).
- 99- قال رسول الله ﷺ لابي ذر: كن على عمرك اشح منك على درهمك و دينارك .

100- تا آن گاه که وقت مرگ هر یک فرا رسد؛ در آن حال آگاه و نادم شدم؛ گوید: بارالها! مرا به دنیا بازگردان تا شاید (به تدارک گذشته) عملی صالح به جای آوردم، و به او خطاب شود: هرگز چنین نشود، و این کلمه را به حسرت همی بگویند:.... (مومنان، 99 و 100).

101- البته نگهبانان بر مراقبت احوال و اعمال شما مامورند که آنان نویسندگان اعمال شما، و فرشتگان

مقرب خدایند شما هر چه می کنید همه را می دانند (انفطار، 10-12).

102- چون دو ملک، از سوی راست و چپ به مراقبت او بنشسته اند، سخنی بر زبان نیاورده، جز آن که همان دم رقیب و مراقب حاضر بر آن آماده اند. (ق 17 و 18).

103- عن انس بن مالک، قال، قال رسول الله ﷺ، ان الله تعالى وکل بعیده ملکین یکتبان علیه، فذا مات قال: یا رب قد قبضت عبدک فلانا فالی این؟ قال: سمانی بملائکتی یعبدوننی و ارضی مملوءة من خلقی یطیعوننی اذها الی قبر عبدی فسبحانی و کبرانی و هللاین فاکتبا ذلک فی حسنات عبدی الی یوم القیامة. (طبرسی، مجمع البیان).

104- عن ابی امامة، عن النبی ﷺ قال: ان صاحب الشمال لیرفع القلم ست ساعات من عن العبد المسلم المخطیء او المسیء، فان ندم و استغفر الله، منها، القاه، و الاکتب واحدة (همان).

105- صاحب الیمین، امیر علی صاحب الشمال: فاذا عمل حسنة کتبها له صاحب الیمین بعشر امثالها و اذا عمل سیئة فاراد صاحب الشمال ان یکتبها، قال له صاحب الیمین: امسک! فیمسک عنه سبع ساعات. فان استغفر الله منها، لم یکتب علیه شیء و ان لم یستغفر الله له سیئة واحدة (همان).

106- عن زرارة عن احدهما عليهما السلام قال: ان الله تبارک و تعالی جعل لآدم فی ذریتة من هم بحسنة و لم یعملها کتبت له حسنة و من هم بحسنة و عملها کتب له بها عشر و من هم بسیئة و لم یعملها، لم تکتب علیه و من هم بها و عملها کتبت علیه سیئة. ثقة الاسلام کلینی، اصول کافی، کتاب الکفر، و الايمان. باب من یهم بالحسنة او السيئة حدیث اول،.

107- عن عبدالله بن موسی بن جعفر عن ابیه عليه السلام قال: و سألته عن الملكین، هل یعملان بالذنب اذا اراد العبد ان یعمله او الحسنة؟ فقال: ریح الکنیف و ریح الطیب سواء؟ فقلت: لا، قال: ان العبد اذا هم بالحسنة خرج نفسه طیب الریح، فقال: صاحب الیمین لصاحب الشمال قف فانه قد هم بالحسنة: فاذا هو

علمها كان لسانه قلمه و ريقه مداده فاثبتها له : اذا هم بالسيئة خرج نفسه منتن الريح ، فيقول صاحب الشمال لصاحب اليمين !: قف ! فان قد هم بالسيئة . فاذا هو عملها كان ريقه مداده و لسانه قلمه ، فاثبتها عليه . (ثقة الاسلام كليني ، اصول كافي ، ج 4، كتاب الكفر، و الايمان ، باب من بهم بالحسنة او السيئة ، حديث سوم).

108- كلمه پاكيژه ها توحيد و روح پاک آسمانی به سوى خدا بالا رود و عمل صالح ، آن را بالا برد (فاطر، 110).

109- اعمال نيك ، اعمال زشت را از میان برند. (هود؛ 144).

110- عن الفضيل بن عثمان المرادي ، قال : سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع من كن فيه لم يهلك على الله - عزوجل - بعد هن الا هالك : بهم العبد بالحسنة فيعملها فان هو لم يعملها كتب الله له حسنة بحسن نيته و ان هو عملها كتب الله - عزوجل - له عشر، و بهم بالسيئة ان يعملها فان لم يعملها لم يكتب عليه و ان هو عملها اجل سبع ساعات و قال صاحب الحسنات لصحاب السيئات و هو صاحب الشمال لا تعجل عسى ان يتبعها بحسنة تمحوها فان الله يقول : ان الحسنات يذهبن السيئات او الاستغفار فان هو قال : استغفر الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب و الشهادة العزيز الحكيم الغفور الرحيم ذوالجلال و الاكرام و اتوب اليه لم يكتب عليه شىء و ان مضت سبع ساعات و لم يتبعها بحسنة و استغفار قال صاحب الحسنات لصاحب السيئات : اكتب على الشقى المحروم . (ثقة الاسلام كليني ، اصول كافي ، ج 4، كتاب الايمان ، و الكفر، باب من بهم بالحسنة او السيئة ، حديث 4).

111- عن ابي جعفر عليه السلام قال : يا ابا النعمان لا يغررك الناس ، من نفسك ، فان الامر يصل اليك دونهم ، و لا تقطع نهارك بكذا و كذا فان معك من يحفظ عليك عملك و احسن فانني لم اءر شيئا احسن دركا و لا اسرع طلبا من حسنة محدثة لذنب قديم (همان ، باب محاسبة العمل ، ح 3).

112- اما كسى كه نامه اعمال او به دست راستش دهند، گوید بيايید نامه مرا بخوانید من ملاقات این روز حساب را اعتقاد داشتم این چنین کس ، در عیش و زندگی خوش خواهد بود (در بهشت عالی رتبه) که میوه های آن همیشه در دسترس است (و خطاب رسد که) از طعام و شرابه های لذیذ و گوارای بهشتی هر چه می خواهید تناول

کنید؛ شما را گوارا باد که این پاداش اعمال ایام گذشته دنیاست که بر امروز خویش
پیش فرستادید (حاقه ، 18-24).

113- عن الشحام ، قال : قال ابو عبدالله عليه السلام : خذ لنفسك من نفسك . خذ منها في
الصحة قبل السقم و في القوة قبل الضعف و في الحياة قبل الممات (همان ، ج
11).

114- عن ابي عبدالله عليه السلام : احمل نفسك لنفسك ، فان لم تفعل لم يحمل غيرك .

115- اغتتم خمسا قبل خمس - الى ان قال عليه السلام - حياتك قبل موتك .

116- اشارت است به آيه كريمه 38 سوره مبارکه مدثر.

117- اشارت است به آيات كريمه 40 و 41 سوره مبارکه نازعات .

118- اشارت است به آيات كريمه 37 - 39 سوره مبارکه نازعات .

119- ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعث سرية . فلما رجعوا قال : مرحبا بقوم قضاوا
الجهاد الاصغر و بقى عليهم الجهاد الاكبر. قيل : يا رسول الله ! و ما الجهاد
الاكبر؟ قال : جهاد النفس ثم قال عليه السلام : افضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه
(علامه مجلسي ، بحار الانوار، ج كمپانی ، ج 15، ص 40، شيخ بهائي ، اربعين ، حديث 11،
برای شرح این حدیث شریف رک استاد حسن زاده هزار و یک کلمه ، انتشارات دفتر
تبلیغات اسلامی ج 1، (ص 175 کلمه 117).

فهرست مطالب

| | |
|----|---|
| 2 | مقدمه مؤلف |
| 4 | مقدمه مترجم |
| 6 | فصل نخست : تعلق به امور جسمانی و توبه (2) |
| 9 | فصل دوم : وجوب توبه |
| 14 | انطباق حکم عقل و شرع |
| 19 | فصل سوم : توبه مبعوضه |
| 29 | فصل سوم : توبه مبعوضه |
| 34 | فصل چهارم : توبه موقت |
| 39 | فصل پنجم : وجوب توبه از گناهان بزرگ و کوچک |
| 40 | فصل ششم : توبه تفصیلی و اجمالی |
| 42 | فصل هفتم : آیا به یاد آوردن گناه ، گناه است و تجدید توبه لازم است ؟ ... |
| 44 | فصل هشتم : عزم بر بازنگشتن |
| 46 | همچنین در حدیث است : |
| 48 | فصل نهم : مراد از قبول توبه |
| | فصل دهم : استحباب غسل برای توبه ، و اشارتی به گناهان بزرگ و کوچک |
| 52 | |
| 53 | فصل یازدهم : توشه ای از آداب توبه |
| 55 | فصل دوازدهم : شتاب در توبه |
| 60 | فصل سیزدهم : حث بر توبه در آیات و اخبار |
| 63 | خاتمه : تبرک به کلام علوی |

| | |
|----------|-------------|
| 64..... | شرح واژگان |
| 68..... | معنای خطبه |
| 70..... | توبه |
| 85..... | ترجمه خطبه |
| 87..... | پی نوشت ها |
| 118..... | فهرست مطالب |